



## علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه‌های ایالتی و فدرال

- + جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
- + امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
- در دادگاه‌های ایالتی و یا فدرال
- + حل اختلافات بیمه گر با شرکت‌های بیمه

(408) 332-5885

## شان انصاری

مشاور سرمایه‌گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن  
در امور خرید و فروش املاک در بی‌اریا

با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com



DRE #01088988

# SHAWN ANSARI PRESENTS

## شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا  
با بیش از ۳۰ سال تجربه

### Expertise You Need, Results You Can Count On!



SOLD - Represented Seller  
Portola Valley



SOLD - Represented Seller  
Saratoga



SOLD - Represented Seller  
Santa Clara



**Shawn Ansari, Realtor**

MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate



SOLD - Represented Buyer  
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer  
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer  
Oak Drive, Menlo Park

## (408) 529-4574

[www.shawnansari.com](http://www.shawnansari.com)

[Shawn.Ansari@Compass.com](mailto:Shawn.Ansari@Compass.com)

DRE: 01088988

COMPASS

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

THE LAW OFFICES OF  
CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

# وکیل تصادفات و صدمات بدنی

## Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri  
Attorney at Law

# کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا  
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسی به معالجات پزشکی،  
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت  
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،  
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: [cnasserri62@yahoo.com](mailto:cnasserri62@yahoo.com)

Fax: (408)278-0488

Website: [carolinenasserilaw.com](http://carolinenasserilaw.com)

675 North First Street, San Jose, CA 95112

## تجاوز به دختران و پسران در زندان‌های ایران

گزارش تحقیقی شبکه CNN

شبکه سی‌ان‌ان پس از یک بررسی دو ماهه، در گزارشی تحقیقی به اعتراضات و بازداشت‌ها در ایران پرداخته و تایید کرده است «پسران و دختران بازداشت شده در ایران، مورد (خشونت جنسی) قرار می‌گیرند و در برخی موارد در زندان به آنها (تجاوز) می‌شود. به گزارش صدای آمریکا، سی‌ان‌ان، با تکیه بر مصاحبه با افراد، گزارش‌ها، مستندات و تصاویری که جمع‌آوری کرده، نوشته است: در یکی از این موارد، تجاوزی که صورت گرفته باعث ایجاد جراحی شدید شده است. در موردی دیگر، تجاوز به یک پسر خردسال ثبت و راستی‌آزمایی شده است. به گفته سی‌ان‌ان، دستگاه‌های امنیتی

از تجاوز جنسی فیلم‌برداری کرده‌اند. این گزارش افزوده که دولت ایران درهای کشور را به روی خبرنگاران خارجی بسته است، به‌طور متوالی اینترنت را قطع کرده، صدای مخالفان را با بازداشت‌های دسته‌جمعی سرکوب و با تشدید سرکوب‌ها، به شدت ترس را در ایران حاکم کرده است.

یک زن کرد ایرانی که سی‌ان‌ان برای امنیت او از نام «هانا» در موردش استفاده می‌کند، می‌گوید که در حین بازداشت هم شاهد خشونت جنسی بوده و هم متحمل خشونت جنسی شده است. هانا می‌گوید: «دخترانی بودند که مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند و سپس به شهرهای دیگر منتقل شدند. آنها از صحبت در مورد

این چیزها می‌ترسند، هانا که بیست و چهار ساعت را در بازداشتگاه ارومیه بوده، می‌گوید که در حدود «سی تا چهل زن دیگر» نیز به همراه چند پسر آنجا بوده‌اند. او می‌گوید این پسرها که میان‌شان ۱۴ و ۱۳ ساله‌ها نیز دیده می‌شد، همگی در جریان اعتراضات بازداشت شده بودند. به گفته هانا، پسرها به شدت ضرب و شتم شدند، اما ضرب و شتم دختران از آنها نیز شدیدتر انجام شد و سپس ماموران جمهوری اسلامی آنها را تحت آزار جنسی قرار دادند. او تصریح کرده که در آن بازداشتگاه یک «سالن اصلی و اتاق خصوصی بازجویی» وجود داشته است. هانا گفته که یکی از افسران، دختری زیبا را به تنهایی با خود به آن اتاق برده و به او تعرض جنسی کرده است.

سی‌ان‌ان، همچنین به نقل از منابع مطلع که با قربانیان گفت‌وگو کرده‌اند، نوشته که ماموران جمهوری اسلامی از برخی صحنه‌های خشونت جنسی فیلم تهیه کرده و آن را به ابزاری برای باج‌گیری و ساکت کردن معترضان تبدیل کرده‌اند. این گزارش از جمله به پرونده دختر جوان ۲۰ ساله‌ای به اسم آرمیتا عباسی، ساکن کرج، می‌پردازد که به‌خاطر نوشته‌های اعتراضی خود «علیه جمهوری اسلامی در شبکه‌های اجتماعی» بازداشت شد و دولت ایران در اطلاعیه‌ای مدعی شده که او یکی از «رهبران اغتشاشات» (اعتراضات) بوده و پلیس (۱۰ کوکتل مولوتف) را از آپارتمانش کشف کرده است. سی‌ان‌ان می‌نویسد که از این اطلاعیه چنین برمی‌آید که قوه قضاییه ایران مجازاتی



صفحه ۱	آگهی	سخت را برای این دختر ۲۰ ساله
صفحه ۲	اخبار - فهرست مطالب	در نظر گرفته، اما این اطلاعیه در
صفحه ۳	آگهی	عین حال با هدف تکذیب مدارک
صفحه ۴	اخبار	افشا شده‌ای در اینستاگرام بوده
صفحه ۵	نامه های شگفت انگیز... (پهرام فره وش)	که سر و صدا به پا کرده است.
صفحه ۶	طنز در مطبوعات (حسن جوادی)	به‌گزارش سی‌ان‌ان، این مدارک
صفحه ۷	میرزا آقاخان کرمانی (ایرج پارسى نژاد)	شامل «مکالمات میان پزشکان در
صفحه ۸	اخبار	سرورس پیام خصوصی اینستاگرام»
صفحه ۹	آگهی	بوده و حاکی از آن است که
صفحه ۱۰	کارل مارکس (احمد ایرانی)	نیروهای امنیتی ایران خانم عباسی
صفحه ۱۱	آگهی	را تحت شکنجه و خشونت جنسی
صفحه ۱۲	جایگاه زنان ایران، از دیروز تا به امروز (هما گرامی فره وش)	قرار داده‌اند. طبق مدارکی که از
صفحه ۱۳	آگهی	بیمارستان امام علی در کرج درز
صفحه ۱۴	آگهی	کرده است، او روز ۲۵ مهر به
صفحه ۱۵	اخبار	همراه افسران لباس شخصی به
صفحه ۱۶	نقد و برسی فیلم (میثم کریمی)	این بیمارستان برده می‌شود در
صفحه ۱۷	آگهی	حالی که موهایش تراشیده شده
صفحه ۱۸	آگهی	بود و به شدت می‌لرزید. پزشکان
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)	در «مکالمه افشا شده خود، از
صفحه ۲۰	آگهی	وحشتی حرف زده‌اند که با دیدن
صفحه ۲۱	زندگی با طعم عشق و آرامش (مریم حجتیان)	نشانه‌های تجاوز احساس کرده‌اند.
صفحه ۲۲	اخبار	یک منبع مطلع در «بیمارستان امام
صفحه ۲۳	اخبار	علی» در گفت‌وگو با سی‌ان‌ان
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)	صحت این مدارک را تایید کرده
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)	است. آرمیتا عباسی هم‌اکنون در
صفحه ۲۶	آگهی	زندان فردیس نگهداری می‌شود.
صفحه ۲۷	آفتابگردان صورتی (سیروس مرادی)	سی‌ان‌ان می‌نویسد که نتوانسته با
صفحه ۲۸	اخبار	او یا اعضای خانواده‌اش صحبت
صفحه ۲۹	اخبار	کند. بیشتر گزارش‌های مربوط
صفحه ۳۰	آگهی	به خشونت جنسی که از زمان
صفحه ۳۱	آگهی	شروع اعتراضات ناشی از مرگ
صفحه ۳۲	نگاهی به تاریخچه همجنس‌گرایی (منیژه مغیثی)	مهسا امینی توسط سی‌ان‌ان
صفحه ۳۳	چه کنیم با غم و مصیبت... (مریم سالاری)	بررسی می‌شود، از غرب کشور
صفحه ۳۴	جدول	است، جایی که بخش‌های وسیعی
صفحه ۳۵	نیازمندبها - فال ستارگان	از منطقه عمدتاً کرد هستند.
صفحه ۳۶	خنده در فارسی (فیروزه جزایری دوما)	هم‌زمان با بازداشت گسترده
صفحه ۳۷	ماموریت پاکستان (عباس پناهی)	معتراضان توسط مقامات، و
صفحه ۳۸	داستان	خاموشی رسانه‌ها، میزان خشونت
صفحه ۳۹	اخبار	جنسی نیز توسط حکومت،
صفحه ۴۰	شعر	افزایش یافته است.
صفحه ۴۱	اخبار	
صفحه ۴۲	بوالفضول (رسول پرویزی)	
صفحه ۴۳	اخبار	
صفحه ۴۴	بچه های طلاق (ادوارد تاییر) - اخبار	
صفحه ۴۵	اخبار	
صفحه ۴۶	اخبار	
صفحه ۴۷	دنباله مطالب	
صفحه ۴۸	دنباله مطالب	
صفحه ۴۹	دنباله مطالب	
صفحه ۵۰	دنباله مطالب	
صفحه ۵۱	دنباله مطالب	
صفحه ۵۲	دنباله مطالب	
صفحه ۵۳	دنباله مطالب	
صفحه ۵۴	دنباله مطالب	
صفحه ۵۵	دنباله مطالب	
صفحه ۵۶	دنباله مطالب	
صفحه ۵۷	دنباله مطالب	
صفحه ۵۸	دنباله مطالب	
صفحه ۵۹	دنباله مطالب	
صفحه ۶۰	انگلیسی	

## در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار  
برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

## ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,

SAN JOSE, CA 95157

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حک و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



# LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

## DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

*Celebrating Life, One Story at a Time*

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ Funeral Services ◆ Immediate Need ◆ Pre Planning ◆ Burial Services ◆ Cremation Services



*The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.*

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ Prearranging freezes the cost at today's prices ◆ Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

**تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت**

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

انگلیسی (408) 791-1431

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

## بهای آزادی انسان و مزد گورکن

جمشید فاروقی

علی بهادری جهرمی، سخنگوی ابراهیم رئیسی گفته است که کشتن معترضان برای دولت "مثل آب خوردن" است (۱). این اعتراف بس عجیب و تکان دهنده‌ای است. چنین اعترافی در کشورهای قانون مدار جرم محسوب می‌شود. در فضای رسانه‌ای جنجال به پا می‌کند. برکناری گوینده‌اش حداقل چیزی است که روی می‌دهد. اما آنجا که حاکمیت قانون در سایه اراده ولایت حبابی بیش نیست، تهدید مردم به قتل و کشتار روان قاضی را برنمی‌آشوبد. حتی انتظار دریافت پاداش و شنیدن ستایش بر بی‌پروایی و جسارت گوینده‌اش می‌افزاید. اما این اعتراف همان هنگام تأییدی است بر درستی راهی که مردم ایران در پیش گرفته‌اند: جهیدن از فراز سایه حکومتی که تخم مرگ می‌پاشد. حکومتی که زمانی با شعار برقراری عدالت آسمانی بر روی زمین، نبرد با تاج و تخت را به سود عمامه و منبر به پایان رساند، اکنون خود آماج خشم و نفرت مردمی شده است که در چهار دهه گذشته، از آن عدالت ادعایی فقط تبعیض و تحقیر برداشت کرده‌اند. چهار دهه پیش، حضور مردم در کف خیابان‌ها پیروزی روحانیان را رقم زد و اکنون همان مردم به رهبری فرزندان و فرزندان فرزندان‌شان برای برچیدن بساط آن حکومت روحانیان به کف خیابان‌ها بازگشته‌اند. هگل تصور استقرار قدرت بر پایه‌ی قهر را تصوری نادرست می‌پنداشت. قدرت سیاسی نمی‌تواند بقای خود را با تمسک به قهر تضمین کند.

حکومت ولایی در این دو ماه نشان داده است که بسان گذشته، هیچ ابایی از چکاندن ماشه بر روی "ولی نعمتان" خود ندارد. خاطره تلخ سرکوب خونین آبان ماه ۹۸ هنوز در حافظه جمعی حضوری پر رنگ دارد. مردم در روزهای ۲۴، ۲۵ و ۲۶ آبان امسال، در سومین سالگرد سرکوب خونین آبان ۹۸، به گونه‌ای گسترده به خیابان‌ها آمدند. کسه‌ها کرکره مغازه‌هایشان را پایین کشیدند. این روزها زنان در هوای آزادی روسری می‌چرخاندند. دانش‌آموزان و دانش‌جویان اراده خود را برای گذر از رنج و تحقیر به نمایش می‌گذارند و صدای اعتراض حتی در دور افتاده‌ترین شهرها و روستاها نیز طنین انداخته است.

درباره این موضوع که چرخ‌های ماشین سرکوب جمهوری اسلامی بار دیگر دور برداشته است، تردیدی وجود ندارد. در این یادداشت نگاهی خواهیم داشت به قهر (Violence) و سرکوب و می‌پرسیم که آیا حکومت ولایی از همه توان خود برای "آب خوردن" استفاده کرده است؟ آیا آن مرغ مرگی که سه سال پیش از فراز کشتار خونین ماهشهر پرید، قرار است در نقطه دیگری از آسمان ایران به پرواز درآید؟ آیا کشتار زاهدان و ایذه تکرار می‌شود؟

مردم با خیزش ملی و انقلابی خود خواب شبانه ولی فقیه، سران بیت و حکومتش را برآشته‌اند. مردم ایران پوست انداخته‌اند. از پوسته امتی خود بیرون آمده‌اند. آنها دیگر نمی‌خواهند در توده بی‌رنگ و بی‌هویتی حل شوند که با اشاره انگشت رهبر به صحنه ورود می‌کند. آنها آگاهانه حقوق شهروندی خود را طلب می‌کنند. و در صف مقدم‌شان کسانی هستند که خود را زنان آزاده ایران زمین می‌خوانند. جوانان ایران با جسارت خود، "آب خوردن" را به "زهر خوردن" بدل کرده‌اند. از این رو است که تن دادن ولی فقیه به تشنگی در این لحظه، برخاسته از آن مروتی نیست که ندارد و نمی‌شناسد، بلکه ناشی از هزینه سنگین نوشیدن آب از آن جامی است که به زهر آغشته‌اند. در این یادداشت به رابطه قهر و قدرت در یک حکومت توتالیتر می‌پردازیم و تأثیر قهر را بر مشروعیت (Legitimacy) قدرت پی می‌گیریم.

**دروغ و حقیقت:** حکومت‌های دیکتاتوری و از آن جمله حکومت ولایی باوری به مردم و رای آنها ندارند. ولایت فقیه استکبار خود را در صغارت امت می‌بیند. حکومت‌های دیکتاتوری بقا و دوام قدرت خود را وام‌دار دو منبع هستند: قدرت کلام و تیزی شمشیر. در حکومتی دینی، کلام در سایه ادعای داد و ستد حاکمان با آسمان، حتی خصلتی جادویی می‌یابد. ساده‌انگاران برای فریب خود با دست و همت خویش، فرش پهن می‌کنند. این کلام جادویی با تمسک به ایمان، نیاز به اقتناع را از میان برمی‌دارد. هوش و هوشمندی مضموم می‌شود و اندیشیدن و پرسشگری کفر. شعبده‌باز با تردستی خود بیننده را مسحور و جادو می‌کند. اما این همانا جادویی است که بر دروغ و فریب استوار است. زمانی نیچه گفته بود که همه انسان‌ها بیش یا کم دروغ می‌گویند. بگویند نمی‌گویند، دروغ می‌گویند. اما فرق پیامبران و قدیسان با دیگران در این است که آنها دروغ گفتن را حق طبیعی خود می‌دانند. بی‌آنکه سرخ شوند، بی‌آنکه عذاب وجدان تارهای روان‌شان را به لرزه بیافکنند، چشم در چشم پیروان خود می‌دوزند و دروغ می‌گویند.

دروغ و حقیقت (و همه سایه‌روشن‌های بین این دو) رویکردهای متفاوتی به واقعیت هستند. آلبتر کامو زمانی گفته بود که دروغ و حقیقت در فرجامین نگاه به یک نقطه می‌رسند. اغلب همان گونه است که او گفته است. فقط دروغ دیرتر از حقیقت تن به تابش خورشید می‌دهد و آنگاه که فاش می‌شود، هزینه‌ای سنگین‌تر از هم‌زاد خود، حقیقت، در پی دارد.

**افسون‌زدایی از کلام:** تاریخ مصرف دروغ و انکار برای جمهوری اسلامی که از فقدان مشروعیت رنج می‌برد، سپری شده است. این را حضور مردم در خیابان‌ها می‌گوید. حکومت ولایی همه دارایی خود را در این ۴۴ سال در زمینه بهره جستن از افسون کلام هزینه کرده است. مردم مدت‌هاست که باور خود را به زبان حاکمان و اعتماد خود را به رسانه‌های حکومتی از دست داده‌اند. تأثیر گفتار درمانی دروغ‌های کوچک که به پایان رسید، ناگزیر دست به دامان دروغ‌های بزرگ‌تر شدند. مداحان پا به صحنه نهادند. دروغ‌هایشان حال چنان قد و قامتی کشیده است که باور به آنها بلاهتی را طلب می‌کند که حتی نزد ساده‌اندیش‌ترین ساکنان این سرزمین نیز یافت نمی‌شود. افسانه‌سرایی‌شان حتی کودکان را دیگر نیز نمی‌فریبد. دروغ که از اعتبار تهی شود، برگ انجیر فریب از شرمگاه آن واقعیتی که حاکمان بقای خود را در پوشاندن آن می‌بینند، فرو می‌افتد. حکومت ولایی و همه اعوان و انصارش در پایان دومین ماه خیزش انقلابی در چنین موقعیتی قرار دارند.

جمهوری اسلامی برای ادامه بقای خود دیگر قادر نیست به جادوی آن کلام آسمانی تمسک جوید. تمثیل و تمثال‌شان نیز در امان نمانده است. اکنون کنار هر تندیس‌شان شهنه‌ای ایستاده است. آنگاه که از کلام افسون‌زدایی شود، یکی از دو منبع حفظ قدرت برای یک حکومت توتالیتر حذف می‌شود و تنها شمشیر می‌ماند. از این رو، حکومت ولایی نیروهای انتظامی و لباس شخصی‌ها را به خیابان‌ها می‌فرستد تا با در هم شکستن اراده‌ی مردم، چند برگی به تاریخ خود بیافزاید.

به چشم عادت دیده‌ایم که هرگاه خیابان ناآرام می‌شود، هرگاه نبض تحول جامعه تندتر می‌زند، خامنه‌ای پا پس می‌کشد، در بیت خود بست می‌نشیند و مدتی سکوت می‌کند. به آن امید که گروه‌های فشار در همراهی با نیروهای انتظامی و امنیتی در چند روز به «فتنه» پایان دهند و به قول خودشان «غائله» را جمع کنند. این بار اما مردم در خیابان‌ها مانده‌اند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

## شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری




**Shiva Moozoun**  
Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت‌ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی برای اشخاص و شرکت‌ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate

♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

**Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065**

**651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008**

شنیدیم و در همان لحظه ای که بیشتر می ترسیدیم که به ما آسیب رسانند، دیدیم که دور شدند. پرچی که هشتصد تا نهصد نفر در زیر آن بودند بر روی یکی از تپه های مجاور پدیدار شد و آنها مجبور به فرار شدند.

وضعی که این راهزنان برای ما بوجود آورده بودند، چنان بود که ما جرات نمی کردیم خود را نشان دهیم و برای آنکه راه خود را تا مشهد ادامه دهیم تا شب صبر کردیم. مسافت این راه بیست و پنج فرسنگ بزرگ بود که مجبور شدیم آن را در بیابان های وحشتناک پیاده طی کنیم و برای خوراک چیزی جز میوه های وحشی نداشتیم. من در این حادثه مبلغی در حدود دوازده لیور پول فرانسه از دست دادم. سرانجام به مشهد رسیدیم و در آنجا، دوستان خانه و لباس و کومک های دیگری را که بدانها نیاز بسیار داشتیم به ما دادند.

مشهد یکی از بزرگترین شهرهای ایران است و حاکم نشین ایالت خراسان است و به مناسبت مسجدی که در آن آرامگاه امام رضا، یکی از دوازده نفر مقدسان خاندان علی است، معروف می باشد. ایرانیان او را به اندازه پیامبر بزرگشان حضرت محمد گرامی می دارند. همه می اندیشند که مجبورند در طول عمرشان همانطور که به مکه می روند، یک بار، به زیارت مرقد او بروند.

پس از این انحرافی که در موضوع سخن حاصل شد، باز می گردم به وقایعی که در اردو گذشت. بزرگان کشور و سرداران و افسران گارد انجمن کردند و درباره گزینش یک جانشین به مشورت پرداختند. آراء همه یکسان بود، همه موافقت کردند که تاج را به علی قلی خان که برادر زاده تهماسب بود و سر او را برایش فرستاده بودند، تقدیم کنند. پس یک هیات نمایندگی رسمی به سوی او فرستادند. این شاهزاده جوان در آنوقت با یک سپاه چهار هزار نفری در هرات بود. ظن مردم بر این بود که وی رئیس توطئه قتل نادر بوده است. لاقال آنچه مسلم است این است که او از آمدن به دربار خودداری کرده بود و از توطئه خبر داشت و با بی صبری آشکار انتظار موفقیت آن را می کشید. وی پنجمین وارث تاج و تخت بود، ولی چون در هنگام سلطنت عمویش در معرض خطراتی قرار گرفته بود و نارضایی هایی را متحمل شده بود و نیز چون خیال می کردند که بین خلق و خوی وی و سلف او تقابلی وجود دارد، همه اینها موجب شد که آراء انتخاباتی و گزینش به سود او صورت گیرد.



## نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش شصت و یک)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

من دو بار بین جنگجویان و در میان گلوله ها و شمشیرها گیر افتادم، ولی گریختم و حادثه ای برای من پیش نیامد جز آنچه که هم اکنون به کوتاه سخن برایتان خواهم گفت. دو تن از خدمتگزاران من مانده بودند، زیرا امیدوار بودند که من نزد جانشین تهماسب همان مقامی را خواهم یافت که در پیش او داشتم. من با آنها از میان این جنگ مغلوبه از اردو خارج شدم. هنوز یک ربع فرسنگ راه نپیموده بودیم که شش سرباز که مرا می شناختند به من ملحق شدند و به من قول دادند که مرا به سلامت تا مشهد همراهی کنند. آنان به من گفتند که در ازای این خدمت امیدوارند از شاه جدید پاداشی دریافت کنند و سرهای آنان حافظ سر من خواهد بود. به زودی همراهان ما رو به ازدیاد نهادند و تعداد آنها بیست و هفت یا بیست و هشت نفر شد. تعداد زیاد این همراهان موجب نگرانی من می شد و به زودی دانستم که عدم اعتماد من به جا بود. تعداد زیاد نفراتی که مانند ما به مشهد باز می گشتند، جاده را چنان پر رفت و آمد کرده بودند که آنان نمی توانستند به آسانی صدمه ای به ما بزنند و این مایه امیدواری من بود، ولی آنان یک لحظه مساعد برای اجرای نقشه خود یافتند و آن را مغتنم شمردند و ناگهان خود را بر روی من و دو خدمتگزار که مامور حمل قسمتی از پول من بودند، انداختند. آنان ما را غارت کردند و جز پیراهن چیزی برای ما باقی نگذاشتند. رئیس آنها که در چند قدمی ما بود، به آنها فریاد زد که سر ما را ببرند. من یک ساعت با خود داشتم، آن را به یکی از آنان دادم. رفقای دیگر او بر سر ساعت با او به نزاع برخاستند و در همان هنگامی که آنها نزاع می کردند ما گریختیم و خود را در گودال عمیقی که اسب نمی توانست از آن پائین بیاید، انداختیم. آنها بدون شک اگر نمی ترسیدند که صدای تفنگشان در دور دست منعکس شود، بر روی ما شلیک می کردند. ما صدای مشاوره آنها را با یکدیگر می

## دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

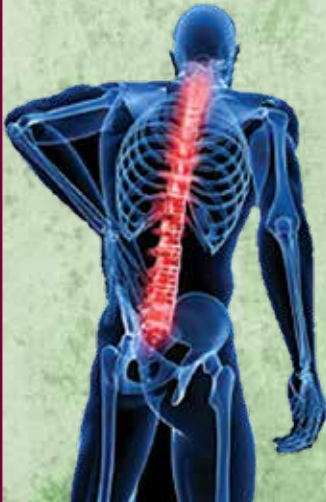
تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی،  
صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

*Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life*

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز  
Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



Fataneh Hooshdaran, D.C.



♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد  
♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست  
♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism  
♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara  
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103  
Santa Clara, CA 95050

سراسر بچاید و هر شب یک قسمت کثیف غارت خود را به دهن شاهنشاه ایران پرور ببندارد. چون لفظ نظم و عدالت و قانون از برای رونق به این وضع مبارک سم قاتل است، باید هر کس اسم قانون و کلمه آدمیت به زبان بیاورد او را بی ناموس و کافر و خائن ملت و واجب القتل بدانند. باید از هیچ فضاحتی خارجی و از هیچ رسوایی داخله ابدا باکی نداشته باشد. اما از رنگ جریده قانون مثل اسافل حلاج یهود بلرزد.

این شخص بزرگوار دیگر چه نوع فضیلت باید داشته باشد؟ باید هر بدبختی که یک پارچه ملک با جزئی اعتبار داشته باشد او را به هزار وعده دروغ و به آیین آن قلم گوش بری که به اصطلاح دیوان تقدیم حضور می گویند برهنه بکند، و بعد به یک پارچه کاغذ کثیف که اسم آن را فرمان جهان مطاع گذاشته اند او را حاکم یک خرابه قرار بدهند و پس از چند روز به اقتضای تمام معزول و به جای او یک احمق دیگر پیدا نمایند.

به جهت مزید شکوه سلطنت شاهنشاهی دیگر چه حکمت باید به کار برد؟ چون اقتضای مذهب دیوان و مصلحت این دستگاه اسلام پناه این است که اهل ایران بزرگ و کوچک از شدت پریشانی به جز پرستش اولیای دیوان حالت هیچ تعقل دیگر نداشته باشند لهذا باید کفایت وزیر اعظم، اعتبار و سکه دولت و لوازم زراعت و جمیع اصول معاملات را طوری مغشوش بکند که عامه ولایات ایران خرابتر از هر قبرستان ممالک خارجه و کل تجار ایران به قدر یک یهودی دهات فرنگستان سرمایه نداشته باشند» (۱۶)

چنانکه ملاحظه می شود، بیشتر نوشته های ملوک انتقاد مستقیم است و گاهی لحن او جنبه طنز و مطایبه به خود می گیرد. میرزا آقاخان کرمانی نیز در اغلب نوشته های خود چون صد مقاله و سالارنامه مستقیماً اولیای امور را مورد انتقاد قرار می دهد. کتاب اخیر که در اساس نامه باستان نام داشت، تاریخ منظومی است بر وزن و سبک شاهنامه و میرزا آقاخان آن را در ۱۳۱۳ هجری در تبعیدگاه طرابوزن به پایان رسانده است. دو سال پس از کشته شدن او به دستور فرمانفرما سالار لشکر، شیخ احمد ادیب کرمانی، بقیه این تاریخ را به همان وزن شاهنامه از ظهور اسلام تا جلوس مظفرالدین شاه به قلم آورد و پس از حذف قسمت هایی که چاپ آنها خطرناک بود، به نام جلد دوم سالارنامه منتشر ساخت. (۱۷) بعضی از قسمت های حذف شده کتاب را ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان (صفحات ۲۶۴-۲۴۴) آورده است و در آنها میرزا آقاخان از عقاید پاناسلامیسم و وحدت ملل مسلمان سخن می گوید و نفرت خود را نسبت به ناصرالدین شاه پنهان نمی دارد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

## طنز در مطبوعات

بخش سوم  
دکتر حسن جوادی



از رسایل و نوشته های سیاسی که جنبه انتقاد و طنز داشتند، در این دوره فراوان است و شاید از همه مهمتر بعضی از آثار میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان باشد. در اینجا به ذکر چند نمونه از آثار این دو بسنده می کنم.

میرزا آقاخان و ملکم خان با هم معاصر بودند و با یکدیگر مکاتبه داشتند، ولی دارای شخصیت و سرنوشته ای متفاوتی بودند. پس از قتل ناصرالدین شاه، دولت عثمانی ناجوانمردانه میرزا آقاخان، شیخ احمد روحی و خبیرالملک را که در استانبول می زیستند و پناهنده سیاسی بودند، تحویل مأموران ایرانی داد. به دستور محمدعلی میرزا ولیعهد هر سه را عصر روز چهارم یا ششم صفر ۱۳۱۴ در تبریز سر بریدند و پوست سر آنان را پر از کاه کرده به تهران فرستادند. (۱۳)

ملکم خان پس از هفتاد و هفت سال زندگی پر ماجرا، درحالی که پس از چند بار مغضوبی از طرف مظفرالدین شاه به وزیرمختاری ایران در رم منصوب شده بود، در لوزان سوییس درگذشت. (۱۴) برخلاف میرزا آقاخان، در زندگی ملکم مواردی هست که او را در مظان اتهام و انتقاد قرار می دهد. به طور خلاصه می توان گفت که او مردی جاه طلب، پول دوست و درعین حال جسور، دانا و تیزبین بود و احساسات وطن پرستی نیز داشته است. با وجود تمام انتقاداتی که از او شده نمی توان منکر شد که در بیدار ساختن ایرانیان نقش مهمی داشته است. البته در ایامی که مأمور دولت ایران در خارج بود، نوشته هایش ملایم و تا حد زیاد در لافاه بودند، ولی در دوران معزولی خود از رفتار و کردار درباریان ناصرالدین شاه انتقاد می کرد و حتی در بعضی موارد بی پرده و بی محابا سخن می گفت. در رساله ندای عدالت (جزوه ثانی، لندن ۱۳۲۳) می نویسد: «مانع دیگر ترقی ایران که باید به هزار شرمندگی اعتراف کرد آن گروه متملقین است که فطرت پاک پادشاه را مسحور رذالت جنس خودشان ساخته اند. این گروه شوم که به جز هرج و مرج امور و پرورش حماقت دیگران هیچ وسیله زندگی ندارند، همین که در دایره سلطنت اسم قانون می شنوند فریاد می کنند: ای شاه این چه کفر است؟ چه قانونی بهتر از امر مبارک شاهنشاهی؟ تو خداوند جان و مال عالمیان هستی. چرا از رسوایی های قانون که فرنگستان را ذلیل ظلمت ساخته است عبرت نمی گیری؟ پادشاهی که مثل سلاطین سیاه بخت خارجه گرسنه و مفلوک بدون فرا و میر غضب در کوچه ها سلندر بگردد چه مصرف؟ کسی نیست از این احمق های بی دین بپرسد: ای ننگ جنس ایرانی اینک ببینید آن سلطنت ها که شما به این شدت بی مصرف می دانید بر دور تخت آنها چه نوع شوکت ها جمع شده. هر یک از آن سلاطین بی مصرف به قدر مالیات دولت جمشید واردات شخصی دارد. چند نفر یهودی آنها کل تجار ما را می خرند. کدام امیر، کدام خدیو، کدام سلطان، کدام مالک الرقاب آسیا هست که با همه حشمت بی قانونی خود به پای بوس این سلاطین قانون پرست نرفته باشد؟» (۱۵)

تندترین انتقادات ملکم از رفتار اطرافیان ناصرالدین شاه مقاله ای است به نام اصول مذهب دیوانیان که آن را نیز در ایام معزولی خود نگاشته است و در اینجا قسمت هایی از آن نقل می شود: «خداوند عالم، خاک ایران و اهل ایران را برای چه آفریده است؟ از برای این که به چند نفر الواط بی دین خوش بگذرد. اسم مبارک این الواط چیست؟ اولیای دولت عملیه ایران. این اولیای شریف به چه هنر صاحب چنان امتیاز شده اند؟ به هنر این که ایران را فقیرتر و ذلیل تر و خرابتر از هر نقطه روی زمین ساخته اند. از برای پیشرفت چنین مأموریت مقدس باید صاحب چه فضایل باشند؟ اولاً باید از هیچ نوع رسوایی ابدا خجالت نکشند، ثانیاً باید از روی صدق و ایمان دشمن معرفت و مروج منتهای فرمساقی باشند، ثالثاً باید خود را به حدی بی غرض بسازند که از روی انصاف آن ردلی که برحسب پستی ذاتی و به حکم شرافت جنون بر همه ایشان مرج باشد، او را شخص اول قرار بدهند.

تکلیف چنان وجود بزرگ چه باید باشد؟ باید در این ملک آنچه آدم آبرومند و صاحب شعور است همه را بدانم و منکوب و به هر قسم شناعت تا به هر جا تعاقب و فانی نماید. باید برادران و اقوام و جمیع منسوبان خود را، علی الخصوص آنها که نالایق تر هستند، بر دور سلطنت طوری سوارکار بسازد و جمیع لوازم زندگی ملوکانه را چنان به ید قدرت خود بگیرد که ذات همایون نتواند بدون اجازه او نه قدمی بردارد و نه نفسی بکشد. باید جمیع ولایات و مناصب و نشان ها و القاب و کل حقوق ملت را به وضعی که از آن قبیح تر نباشد حراج نماید، و در آن ضمن تمام ایران را به هر قسم شقاوت

## دکتر فرانک پورقاسمی

### متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Hammer Toe, Bunion, Callus, Corn  
♦Foot related diseases  
♦Heel Pain & Ingrown Toe Nail  
♦Sports Medicine & Injuries  
♦Diabetic Foot Care  
♦Ankle Arthroscopy  
♦Pediatric Foot Conditions  
♦Flat Feet & Orthotics  
♦Skin & Nail Conditions

### Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032



استانبول پرورش داد و بارور کرد. تا آن جا که در تاثیر برخورداری از نگرش عقلی به تفکر انتقادی دست یافت و به این نتیجه رسید که: «انسان سوء استعمال قدام را می بیند، راه اصلاح را کشف می کند، اما پس از یک دقت عمیق معایب آن اصلاح را نیز خواهد دید.»<sup>(۳)</sup>

همچنین در سه مکتوب از قول «فیلسوفان جهان» می گوید: «دماغی که لطمه اعتراضات نبیند درست فکر نتواند کرد و عقلی که صدمه ایراد و انکار را تحمل نکند معتدل حکم ننماید و چکنته ای که مشت نخورد درست سخن نراند و بر نهج منطق حرف نزند.»<sup>(۴)</sup> میرزا آقاخان با رسیدن به چنین حدی از تفکر انتقادی است که گذشته از نهادهای جامعه، سیاست، اقتصاد و دین به بررسی ادبیات نیز می پردازد.

جز عواملی که برشمردیم، در بررسی موجبات تجدید میرزا آقاخان، از سهم برخی متفکران ایرانی نیز در رشد فکری او یاد باید کرد. از میان ایشان سهم سه تن بیش از دیگران است: میرزا فتح علی آخوندزاده، سید جمال الدین اسد آبادی، و میرزا ملکم خان. قلمرو و تاثیر آنها را بر ذهنیات میرزا آقاخان در حوزه نقد ادبی بررسی می کنیم.

از میرزا فتح علی آخوندزاده آغاز می کنیم که در نقد ادبی تاثیرش بیش از دیگران است و در این زمینه فضل تقدم با اوست.<sup>(۵)</sup> قرائن نشان می دهد که میرزا آقاخان آثار آخوندزاده را مطالعه کرده و از آن تاثیر پذیرفته، تا آن جا که شباهت یکی از آثار مهم او (سه مکتوب)، از نظر مضمون و عبارت به مکتوبات کمال الدوله آخوندزاده، موجب سردرگمی محققان شده و درباره علت آن حدس هایی زده و توجیهاتی کرده اند که در بررسی سه مکتوب به آن پرداختیم.

باری، هر چند که میرزا آقاخان در موضوع کتاب سه مکتوب، که انتقاد اجتماعی و سیاسی است، عمیق تر و مفصل تر از آخوندزاده در مکتوبات کمال الدوله به بحث و استدلال پرداخته، اما، در عین حال، نمی توان منکر تاثیر قاطع آخوندزاده از نظر مضامین مشترک و طرز تلقی و تعبیر مشابه با میرزا آقاخان شد.

میرزا آقاخان در سه مکتوب، همچون آخوند زاده، گذشته از انتقاد اجتماعی جای جای به نقد ادبی نیز پرداخته است و از نثر مغلط و متکلف نویسندگان ایرانی انتقاد کرده و به بیان معنی شاعری و نقش شعر در اروپا و رسالت اجتماعی شعر و سخن پرداخته است. علاوه بر این، میرزا آقاخان در نقد خود بر سبک ادیبان مورخ در تاثیر رساله ایراد آخوندزاده و انتقاد او به تاریخ روضه الصفا میرزا رضا قلی خان هدایت است. جز این ها، در وجوه کلی اصول عقاید میرزا آقاخان، از جمله ناسیونالیسم، تاثیر آخوندزاده انکار ناپذیر است.

سید جمال الدین اسد آبادی نیز از متفکرانی است که بر ذهن و اندیشه میرزا آقاخان تاثیر داشته است. میرزا آقاخان گذشته از یاری و همکاری با سیدجمال الدین در مبارزات سیاسی و اجتماعی و پذیرفتن اندیشه «اتحاد اسلامی» او و عضویت در «مجمع آدمیت»، با همه استقلال فکر سخت زیر نفوذ معنوی سید جمال الدین قرار داشت تا آنجا که بر سر آوازه این دوستی و ارادت جان باخت.

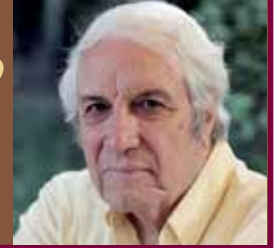
میرزا آقاخان در دیباچه آیین سکندری می نویسد که چگونه سید جمال الدین او را به نوشتن تاریخ به سبک جدید تشویق کرده است و از او با القاب ستایش آمیزی چون «جناب سماحت مآب، فیلسوف اجل، استادناالعلمه سیدجمال الدین... که استاد کل و همگان بر دانش و بزرگی ایشان متفق اند» یاد می کند.<sup>(۵)</sup>

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

## میرزا آقاخان کرمانی

بخش ششم

دکتر ایرج یارسی نژاد



**عوامل تجدید اندیشه:** در بررسی رضوان و ریحان بوستان افروز، نخستین و آخرین اثر میرزا آقاخان در ادبیات، پی بردیم که او چگونه از مرحله سنت و تقلید در ادبیات در گذشته و به مرحله تجدید و ابتکار رسیده است. اکنون لازم است موجبات و عوامل تجدید در اندیشه او را شناسایی و تحلیل کنیم. در این بررسی حوزه تحقیق ما آثاری از میرزا آقاخان است که دیدگاه های نقد ادبی او را در بر می گیرد و به نظریات فلسفی و اجتماعی او تا آن جا می پردازیم که به کار ما یاری برساند. فاصله نوشته شدن دو اثر رضوان (۱۳۰۴ ه.ق) تا ریحان بوستان افروز (۱۳۱۳ ه.ق) نه سال است. در طول این مدت نه سال چه تحولی در اندیشه این نویسنده پدید آمده که او را از تقلید به نو اندیشی کشانده است؟

در مطالعه زندگینامه میرزا آقاخان دیدیم که او در اواخر سال ۱۳۰۳ ه.ق به استانبول، پایتخت عثمانی آن زمان، رسید. در این زمان جوانی سی و سه ساله بود و بسیار کنجکاو، استانبول در آن روزگار جایگاه سلاطین عثمانی، با برخورداری از قدرت و ثروت بسیار، مرکز زبان ها و فرهنگ بین الملل زمان بود و مکانی برای فعالیت های بسیاری از نویسندگان و متفکران. چنین شهری، که پلی بود بین شرق و غرب، با نشریاتی به زبان های گوناگون، از جمله فارسی، و کتابخانه های بسیار به پژوهنده مشتاق و کنجکاو چون میرزا آقاخان امکان می داد که برای یافتن پرسش های فلسفی و اجتماعی و ادبی خود به منابع و مراجع گوناگون دست یابد. همچنین در این شهر بود که میرزا آقاخان به تکمیل زبان های ترکی، فرانسه و انگلیسی پرداخت. آشنایی با این زبان ها، به ویژه فرانسه، استفاده از کتاب های متفکران عصر روشنگری را برای او امکان پذیر ساخت. در جامعه شناسی از افکار منتسکیو و روسو و در فلسفه از اسپینوزا و دکارت تاثیر پذیرفت. نشانه هایی هست که میرزا آقاخان اصول جامعه شناسی هربرت اسپنسر را نیز مطالعه کرده و از آن تاثیر پذیرفته است. تعقل تاریخی او، که پدیده های مدنیت را بر اصول قانون تحول تکاملی مطالعه می کند، ناشی از این تاثیر است.

به این ترتیب، ذهنش، که تا آن زمان تنها پرورش یافته فرهنگ ایرانی-اسلامی بود، با افکار عقلی و علمی متفکران اروپایی آشنا شد و به اصحاب اصالت عقل و تجربه گرایید و نظریات فیلسوفان اسلامی را با آراء دانشمندیان یا «اصحاب دایرة المعارف» (Les Encyclopedistes) و حکمت تعقلی به هم پیوند داد.

در مقدمه یکی از آثارش ضمن اشاره به تحول فکری و فلسفی خود به روشنی می گوید که چگونه پس از ده سال تامل در مباحث فلسفی و خواندن و شنیدن گفته های صاحبان افکار و مذاهب مختلف، سرانجام به این مرحله رسیده است.<sup>(۱)</sup> پیش از رسیدن به این مرحله او کنجکاو بسیاری از عقاید و مذاهب را با نظری انتقادی بررسی می کرد و در مسیر این جستجوگری ها بود که زمانی به مذهب بابیه (فرقه ازلی) تمایل یافت، شاید از این رو که آن را در جهت خلاف قشریت و تعصب تشیع می پنداشت. در استانبول، گذشته از تدریس در دبستان ایرانیان و مقاله نویسی در روزنامه فارسی زبان اختر، فرصت یافت که به چندتن از رجال دولت عثمانی، از جمله رضا پاشا، وزیر دادگستری و همچنین هوآر (Huart) مترجم سفارت فرانسه، که از خاورشناسان بود، ادبیات فارسی و برخی از دانش های شرقی را بیاموزد و با منیف پاشا، از رجال عثمانی، دوست شود. علاوه بر این، امکان یافت که به محافل تجدید خواهان ترک راه یابد و از نهضت فکری عثمانی و عقاید فرقه «ترکان جوان» آگاه شود. همچنین نیاز به درآمدی برای گذران زندگی او را ناچار می کرد که گذشته از کار تدریس و روزنامه نویسی برای جماعتی از خاورشناسان، از جمله ادوارد براون، نسخه هایی از متون فارسی را رونویسی کند.

پس از ورود به استانبول نیز مدت دو سال در خانه میرزا حبیب اصفهانی (مرگ ۱۳۱۱)، مولف دستور سخن، نخستین دستور زبان فارسی و مترجم سرگذشت حاجی بابا، اثر جیمز موریه، اقامت کرد و با هم به کار نسخه برداری از متن های فارسی سرگرم شدند. چنین رابطه هایی در آشنایی او با روش تصحیح انتقادی متون و تحقیق علمی و انتقادی اثر بسیار داشت.

مجموعه این عوامل بود که ذهن پذیرای میرزا آقاخان را در اقامت ده ساله در

## آموزشگاه نقاشی سمیه

### Somayeh Painting Classes



به صورت خصوصی و گروهی

آموزش گام به گام نقاشی و  
خلاقیت برای سنین ۲ سال به بالا

همچنین برگزار می نماید برنامه های  
سرگرم کننده برای تولد فرزندان تان

♦ Private or Group Classes ♦ Ages 2 years & up ♦ Paint Party

برای ثبت نام ۲۰ درصد تخفیف و جلسه اول رایگان

(831) 905-7631 Instagram: dayana612022

## عبای تازه و خونین امپراتور خامنه‌ای

رضا گوهرزاد

به یاد کیان پیر فلک ۹ ساله که به رنگین کمان پیوست

عملکرد جمهوری اسلامی در ۴ پرده به بهانه روز جهانی حقوق کودک: کنوانسیون حقوق کودک در ۲۰ نوامبر سال ۱۹۸۹ تصویب شده و جمهوری اسلامی به عنوان یکی از امضا کنندگان آن باید آن را اجرا کند. اما جمهوری اسلامی همواره تا کنون با ترندهایی، آن را دور زده است. در این کنوانسیون، کودک به کسانی که کمتر از ۱۸ سال داشته باشند گفته می‌شود.

**پرده ۱- دوران جنگ ایران و عراق (سرباز کوچولوها و رهبری خمینی):** جمهوری اسلامی با فرستادن کودکان و نوجوانان به جبهه‌های جنگ با این انگیزه که آنها برای دفاع از میهن داوطلبانه به جنگ می‌روند، با ایجاد بسیج یک میلیونی و نام‌نویسی از آنها و نشان دادن رفتن آنها به جبهه از تلویزیون دولتی، همراه با سرودهای انقلابی و اسلامی این خواست را نه تنها در میان آنها گسترش داد، بلکه با ترویج فلسفه شهادت، رضایت خانواده‌ها را برای اجازه دادن به فرزندان برای حضور در جبهه‌ها را نیز مشروعیت بخشید. این کودکان و نوجوانان بسیجی به جبهه‌ها فرستاده می‌شدند، شب‌ها سواری بر اسب سفید با هاله‌ای از نور مهتابی، دعوت به شهادت روی زمین‌های مین‌گذاری شده می‌کرد و این نوجوانان، روی مین‌ها یا جان می‌باختند و یا مجروح و معلول می‌شدند و زنده ماندگان معلول در سال‌های نخست پس از پایان جنگ، روانه آسایشگاه‌ها و بیمارستان‌ها شده و کم‌کم به فراموشی سپرده شدند. بخش دیگری از این نوجوانان در خط مقدم جبهه کشته شدند. در جنگ ایران و عراق بنا بر آمار رسمی، شمار کشته شدگان ۱۴ ساله و کمتر، ۷۰۵۴ نفر و شمار کشته شدگان ۱۵ تا ۱۸ ساله ۶۵۵۷۵ نفر است. بنا بر قوانین جهانی، استفاده از کودکان و نوجوانان در جنگ‌ها ممنوع و جرم است.

**پرده ۲- اعدام کودکان و نوجوانان در دهه ۶۰ شمسی:** ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ دوران تازه‌ای را در جمهوری اسلامی رقم زد و دستگیری‌های گسترده نوجوانان هوادار سازمان‌های سیاسی، شمار بالایی از کودکان و نوجوانان را روانه زندان‌های اسلامی ایران کرد و آنها را با شکنجه و بازجویی‌های خشونت‌بار و سپس دادگاه‌های چند دقیقه‌ای روبرو



کرد و افزون بر زندان‌های دراز مدت، شمار زیادی نیز از کودکان و نوجوانان اعدام شدند و حکومت جمهوری اسلامی در آغاز، بنا بر سن کیفری شرعی دختران (۹ سال) و پسران (۱۵ سال) را در برابر جوخه‌های اعدام قرار داد. بنا بر آگاهی‌های رسانه‌ای سازمان‌های سیاسی در دهه ۶۰ که در تارنمای رادیو زمانه نیز آمده است: ۹ دختر

بچه زیر ۱۳ سال اعدام شده‌اند. ۲۲ دختر اعدام شده بین ۱۳ و پانزده سال بوده‌اند. ۱۸۷ دختر نوجوان اعدامی زیر ۱۸ سال اعدام شده‌اند. اما آمارهای منتشر شده از سوی سازمان «ایران‌تریبونال» نام بیش از ۱۲۶ دختر و پسر ۱۸ ساله و زیر ۱۸ سال در میان اعدام شدگان در بین سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ دیده می‌شود. پرده دوم اعدام کودکان و نوجوانان به دلایل سیاسی، با مرگ خمینی نیز پایان می‌پذیرد.

**پرده ۳- دوران صبر و انتظار برای رسیدن متهم به سن ۱۸ سالگی:** (دوران رهبری خامنه‌ای و رییس جمهوری رفسنجانی، خاتمی، احمدی نژاد، روحانی و رئیسی)، اعلامیه جهانی حقوق کودک در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۹ تصویب می‌شود و جمهوری اسلامی به صورت مشروط پس از تصویب مجلس شورای اسلامی در اول اسفند ۱۳۷۲ و تأیید آن از سوی شورای نگهبان در ۱۱ اسفند ۱۳۷۲ قانون اجازه پیوستن دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون حقوق کودک را برای اجرا به دولت ابلاغ می‌شود. ماده واحده‌ای که به آن پیوست می‌شود کلاه شرعی است که اجرای هر ماده از حقوق کودک را به بهانه تعارض با قوانین داخلی و موازین اسلامی از سکه می‌اندازد و تضعیف می‌کند. از همین دوره است که قاضی‌ها برای کودکان حکم اعدام صادر می‌کنند و اجرای حکم را تا نخستین بامداد ۱۸ سالگی او به عقب می‌اندازند و از این روی بسیاری از کشورها که خودشان مجازات اعدام را دارند در برابر جمهوری اسلامی سکوت می‌کنند و کشور آمریکا که در اصل به کنوانسیون نییوسته، حرفی برای گفتن ندارد. در این دوران است که رییس جمهوری‌های اعتدال‌گرا، اصلاحاتی و یا اصول‌گرای ایران، عملکرد همانند دارند.

دنیاله مطلب در صفحه ۵۳



مشکل گشای شهر شما

Immigration & Translation Services

شرکت ساعی

- 📌 امور مربوط به انحصار وراثت
- 📌 دریافت کارت سبز، ویزای نامزدی
- 📌 دریافت شهروندی آمریکا
- 📌 امور مربوط به طلاق ایرانی و آمریکایی



- 📌 امور مربوط به دفتر حفاظت ایران
- 📌 اخذ و تعویض شناسنامه و گذرنامه ایرانی
- 📌 استرداد املاک توقیف یا تصرف شده در ایران
- 📌 انجام امور انواع وکالتنامه برای ایران و آمریکا

برای مشاوره رایگان با ما تماس بگیرید

(408)554-1318

(408)554-1319

saeicompany@hotmail.com ♦ www.saeicompany.com

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

# دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر



Jeffrey Zinder

وکالی سابق شرکت های بیمه  
با بیش از ۶۰ سال تجربه



Ali Moghaddami

*Maintaining the highest level of Professionalism & Integrity.*

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute
- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

*With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.*

**Free Consultation**

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202  
Glendale, CA 91207

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30  
San Jose, CA 95113

پدري را براي مي فرستد، تمام اين پول هنگفت را خرج مسلح کردن کارگران برای شرکت در انقلاب می کند. زیرا شعله های آتش انقلاب در سایر کشورهای اروپایی زبانه کشیده اند. دولت بلژیک می پندارد این پول ها را انقلابیان فرانسه برای مارکس فرستاده اند و همین موضوع سبب می شود تا او را از بلژیک بیرون کنند. شور انقلاب در وی آن چنان نیرومند بود که خانواده و ثروتش را به راحتی در راه آن فدا می کرد. زمانی که «مارکس بی وطن» وارد انگلستان شد این کشور از جمله آزادترین سرزمین های اروپا به شمار می رفت. وی بی درنگ به «اتحادیه کمونیست های انگلستان» پیوست و با تلاشی خستگی ناپذیر کوشش های انقلابی خود را از سر گرفت. جالب اینجاست که کمونیست های انگلستان مارکس را آدم انقلابی نمی دانستند زیرا وی مرتب به آنان می گفت هنوز زمان انقلاب فرا نرسیده است و مردم آمادگی و هوشیاری لازم را برای راه اندازی انقلاب و اداره آن ندارند. کمونیست های لندن می گفتند مارکس دست به قلمش خوب است اما دست به تفنگش چنگی به دل نمی زند. به او خرده می گرفتند که فیلسوفی بیش نیست و از انقلاب چیزی نمی داند.

در این دوران دوستی مارکس و هم مرام و هم رزمش «انگلس» که خود ساکن انگلیس بود به اوج خود رسید. به قولی این دو نفر یک سر بودند در دو تن. فقط زمانی این دوستی به پایان رسید که انگلس، مارکس را با دست خود به گور سپرد و از او جدا شد. انگلس دو سال از مارکس کوچکتر بود و زمانی که مارکس بیست و چهار ساله بود دوستی آنان آغاز شد. انگلس آگاهی های ژرف و گسترده ای در علم اقتصاد داشت و به تشویق او مارکس به بررسی های عمیقی در اقتصاد دست زد. در بیشتر دوران زندگی مارکس، وی تا آنجا که توانایی آن را داشت از نظر مالی به مارکس و خانواده اش کمک کرد. برخلاف مارکس که مردی تنومند، تیره پوست و چهار شانه بود انگلس مردی باریک اندام و بور بود که تا پایان عمر زن نگرفت. مارکس و انگلس قبلاً با همکاری یکدیگر مشهورترین مرام نامه یا بیانیه تاریخ یا «مانیفست» را منتشر کرده بودند. جلد اول کتاب «سرمایه» بزرگترین اثر مارکس، پیشاپیش منتشر شده بود. اما به همت انگلس جلد دوم و سوم آن از روی دست نویس های مارکس بعدها منتشر شد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

## کارل مارکس

بخش سوم

دکتر احمد ایرانی



زمانی که مارکس از شهری یا کشوری اخراج می شد نخستین کارش به راه انداختن یک روزنامه دیگر بود. در بیشتر این جا به جایی ها دوست هم مرام و مبارزش «انگلس» وی را از نظر روانی و مالی تقویت می کرد و دیری نمی پایید که بار دیگر غرش رعد آسای مارکس از یک گوشه دیگر اروپا به گوش کارگران این قاره پیشرو و پیشتاز می رسید.

مارکس و خانواده اش از پروس اخراج شدند و به فرانسه رفتند. دولت فرانسه نیز پس از چندی آنان را از کشور بیرون کرد. این بار فیلسوف مبارز و سرگردان همراه با خانواده رهسپار بلژیک شد. وقتی کوشش های انقلابی وی در بلژیک به اوج خود رسید، دولت بلژیک او را به پروس پس فرستاد. اما چون مارکس تابعیت یا شهروندی پروسی خود را از دست داده بود ناگهان به مردی «بی وطن» تبدیل شد که در هیچ کشوری جایی برای زندگی او و خانواده اش نبود. آخرین کشوری که او را پذیرفت انگلستان بود و هم در این سرزمین بود که او و همسرش دیده از جهان فرو بستند.

با این که مارکس آگاهی های ژرفی در علم اقتصاد داشت اما از نظر «اقتصاد عملی» روش پول خرج کردن و صرفه جویی در هنگام سختی به گفته دوستانش «به کلی پرت بود». از آنجا که بطور طبیعی به خوش گذرانی و استفاده از لذت های زندگی گرایش نمایانی داشت هر وقت پول قابل توجهی به دستش می رسید در مدتی کوتاه آن را بر باد می داد. برای نمونه، زمانی که از منابع گوناگون پول قابل توجهی به دستش می رسد خانه بزرگی اجاره می کند و وسایل گوناگون برای خانه می خرد. اما دیری نمی گذرد که در پرداخت اجاره و سایر هزینه های زندگی در می ماند و از آن خانه بیرونش می کنند. در زمانی دیگر که در بلژیک زندگی می کند و مادر ارث



Dr. Morteza Farr, DO

## دکتر مرتضی فر

متخصص و جراح ارتوپدی

Orthopedic Surgery Specialist

با بیش از ۲۰ سال تجربه

جراحی تعویض مفصل و ستون فقرات

مطب ها مجهز به جدیدترین دستگاه ها و تکنیک پزشکی

(209) 456-5516

1144 Norman Dr # 104  
Manteca, CA 95336

اکثر بیمه های درمانی و  
مدیکر پذیرفته می شود

(408) 258-6565

125 N. Jackson Ave. #205  
San Jose, CA 95116

# Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند



رفوگری،  
لکه و رنگ برداری،  
براق شور

خرید، فروش  
و  
معاوضه

برآورد و  
قیمت گذاری  
جهت بیمه

*Wash  
&  
Repair*

*Buy, Sale  
&  
Trade-ins*

*Expert  
Appraisals  
for Insurance*

**(408) 876-9495**

*By Appointment Only*

*3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051*



پوراندهخت نخستین زن در ایران است که به عنوان پادشاه رسمی و مستقل بر تخت نشست

ایران از زن و مرد دارای حقوق مساوی و برابر هستند و از گنجینه ها و ثروت ایران زمین به مساوات بهره می برند. مبدا در سرزمین ایران کسی فقیر و تهی دست باشد و دیگری سرشار از ثروت و دارایی باشد.

کاساندان همسر کورش بزرگ، زیر نام ملکه ۲۸ کشور در کنار همسرش کورش بزرگ پادشاهی می کرده است و «گزنون» از دانایی و تدبیر او در اداره امور و از منش بزرگ وی به نیکی یاد کرده است.

یکی از بزرگ بانوان ایران زمین که مدتی دراز اسکندر را در اضطرار و بیچارگی نگه داشته بود «یوتاب» سردار زن ایرانی و خواهر «آریوبرزن» سردار بزرگ ایران در هنگام حمله یونانی ها به ایران در زمان «داریوش سوم» بود. «یوتاب» مدت مدیدی در کوه های بختیاری راه را بر قشون اسکندر بسته بود که متأسفانه به علت خیانت یکی از افراد سپاهش اسکندر راهی دیگر جست و از آن طریق به ایران هجوم آورد.

آرتادخت وزیر خزانه داری و مالی ایران در زمان شاهنشاهی اردوان چهارم اشکانی بود. وی اقتصاد امپراطوری پارتیان را رونق بخشید، مالیات ها را سامان داد و وضع مالی حکومت را بهبودی شایسته بخشید.

به جز پوراندهخت پادشاه ساسانی که گرچه در زمان آشفتگی حکومت ساسانی به حکومت رسید و در واقع وارث مشکلات این حکومت شد، آرمیدخت دختر خسرو پرویز نیز بر تخت پادشاهی ایران تکیه زد که متأسفانه به علت هرج و مرج و آشفتگی که از زمان خسرو پرویز ایران را درگیر کرده بود مدت کوتاهی سلطنت کرد ولی در هر حال در نبودن پدر به جای او بر تخت نشست.

از بانوان بزرگ تاریخ ایران باید از «آتوسا» همسر داریوش بزرگ نام برد. ملکه آتوسا همه جا یاور فکری و روحی همسرش داریوش بزرگ بود و در اداره امور کشور همواره در کنار او بود.

گذشته از زنان نام آور ایران در ایران قدیم و ایران امروز، ایرانیان حتی بغ دخت هایی (ایزدان زن) هم داشته اند که مورد پرستش و ستایش ایشان بوده است. در ایران قدیم به گونه سمبولیک مثلاً بغ دخت آناهیت، نماد و ایزد آب، باران، فراوانی، عشق، مادری، زایش و پیروزی است. این ایزد که نمادی است از کمال و توانایی زن ایرانی، از دوران های بسیار کهن مورد ستایش ایرانیان باستان بوده است. ایزد آناهیت یا ناهید گاه به سان دختری زیبا و بلندبالا دیده می شود و گاه با وظیفه جنگاوری و پشتیبانی و زورمندی به شکل دختری نمودار می شود که بر گردونه ای سوار است و چهار اسب سفید یک رنگ را می راند. آناهیت دارای قدرتی بزرگ است. زبونی و ضعف در وجود این ایزدبانوی بزرگ نیست، بلکه حتی شاهانی بزرگ چون اردشیر دوم هخامنشی از او درخواست پشتیبانی و یاری می کنند و از این ایزد بانو در ردیف اهورامزدا یاد می کند. اردشیر دوم در یکی از سنگ نوشته ها می گوید: «این کاخ را پدر نیای من بر ساخت، سپس در زمان پدر بزرگ من به آتش سوخت. به خواست اورمزد، آناهیت و میترا، این آپادانا را دوباره ساختم. باشد که اورمزد، آناهیت و میترا مرا نگهبان باشند و از بدی ها در امان دارند و به آنچه ساخته ام گزند و آسیب نرسانند.» می بینیم که زن در ایران قدیم آنچنان تقدس و توانایی و احترام داشته که در مقام قدیسین مورد پرستش و ستایش بوده و بزرگان از او طلب یاری و همراهی می کردند سخن در مورد این ایزد بانو زیاد است ولی مطلب را کوتاه می کنیم تا به دیگر مطالب در مورد زنان ارزشمند سرزمین مان بپردازیم.

در یسنا- هات- ۳۰- بند ۲ آمده است که (ای مردم بیاید بهترین گفتار را به گوش هوش بشنوید و با اندیشه روشن در آن بنگرید و پیش از آن که فرصت از دست رود هر مرد و زنی باید به شخصه میان راه درست و نادرست یکی را برگزیند.) (فره وهر زنان پاک دین سرزمین های آریایی را می ستائیم (بند ۱۴۳ از تیریشنت)

در آیین ایرانیان قدیم زنان و مردان در امور مختلف زندگی برابر بودند، در اوستا سن ازدواج برای دختران و پسران یکسان است و هر دختر و پسر بالغی که از پانزده سالگی گذشته باشد در صورت تمایل می تواند ازدواج کند. زنان و مردان در بسیاری از حقوق اجتماعی برابر هستند و هیچ یک را برتری به خاطر جنسیت بر دیگری نیست. سخن در این مورد زیاد است که دنباله این مبحث را به شماره آینده وا می گذاریم.



## جایگاه زنان ایران از دیرباز تا به امروز

ایران زمین کهن با فرهنگی دیرین و قدیمی، امپراطوری شناخته شده ای است که در حدود سال ۵۵۰ قبل از میلاد کورش پایه گذار این امپراطوری بود، گرچه قبل از امپراطوری هخامنشی، مادها پایه گذاران حکومتی ایرانی در «ایرانویج» بودند (ایرانویج واژه مرکبی است که از دو جزء ترکیب شده ایران+ویج که ویج به معنی تخمه و نژاد است. بنابراین ایرانویج به معنی نژاد و تخمه ایرانی هاست). ولی کورش که نوه دختری آژدهاک پادشاه ماد بود، خود امپراطوری بزرگی را پایه گذاشت. خاستگاه کورش، پاسارگاد است و بطوری که هرودت می نویسد: «پاسارگاد یان یکی از قبایل پارسی بودند که از قبایل دیگر برتر و شریف تر بودند و نام جایگاهی را که آنها در آنجا قرار گرفته اند «پاسارگاد» می گویند.»

در دوران شاهنشاهی هخامنشی زنان در امور مختلف مملکتی دخالت داشتند. و چنانچه در کتیبه های پرسپولیس و تخت جمشید آمده است، آرتامیس تنها زن دریا سالار جهان تا به امروز در سال ۴۸۰ قبل از میلاد در زمان شاهنشاهی خشایارشا، در نبرد ایران، و یونان ارتش شاهنشاهی ایران را در مرزهای دریایی هدایت می کرده است. شاهنشاهان ایران باستان به زنان سرزمین شان احترام زیادی می گذاشتند و همسر پادشاهان در هنگام برگزاری تمام مراسم، اعم از جشن و اندوه، در کنار همسرانشان بوده اند و تفاوتی به خاطر جنسیت و زن و مرد بودن میان آنها نبوده است.

همسر شاهنشاه مانند خود او در مراسم رسمی تاجی بر سر داشته و پادشاه را همراهی می کرده است. «پروفیسور ریچارد فرای» و «دکتر دیوید استروناخ» و تنی دیگر از شرق شناسان نوشته اند که داریوش بزرگ برای بنا نهادن کاخ پرسپولیس از زنان به عنوان یکی از نیرومندترین نیروهای خویش استفاده کرده است و در کتیبه های به دست آمده چنین نقل شده است که گاه زنی مسئول اداره صد کارمند مرد بوده و یا زنی دیگر که مهارت های شغلی برتری داشته معادل سه مرد حقوق دریافت می کرده است یا زنان کارگر باردار در ساختن پارسه در هنگام زایمان از حقوق و مزایای خاص بهره مند می شدند.

بنا به گزارش سازمان میراث فرهنگی ایران، پس از کشف شهر سوخته در سیستان و کاوش های دراز مدت این سازمان در مورد تمدن شهر سوخته، آنها به صورت رسمی اعلام کردند که چندین سال در این شهر زنان پادشاه بودند و حکومت را در دست داشتند و بر این کشور حکومت می کردند.

شاهنشاه پوراندهخت چون بر اریکه سلطنت نشست، این گونه سخن آغازید که: «اینک که من بر تخت شاهنشاهی نشسته ام سوگند یاد می کنم که همه مردم

## معرفی کتاب

در پی استقبال از «بادها و دیدارها»، خاطرات ایرج پارس نژاد، نشر نو در تهران اخیراً چاپ دوم آن را منتشر کرده است. خوانندگان کتاب، «بادها و دیدارها» را از همان آغاز انتشار، جذاب و خواندنی یافتند زیرا نویسنده با ابداع سبکی نو در خاطره نویسی بجای طرح زندگینامه خود، بیشتر از خلیقات و منش و رفتار جماعتی از نامداران ادبیات و فرهنگ و هنر در پنجاه سال گذشته گفته است. نویسنده گذشته از استادان ادبیات نسل اول که از محضر درس شان برخوردار بوده، (بدیع الزمان فروزانفر، جلال الدین همایی، ابراهیم پور داوود، و دیگران) شاگردان ایشان (پرویز ناتل خانلری، محمد معین، حسین خطیبی، ذبیح الله صفا) را درک کرده و خاطراتی شیرین و بیاد ماندنی از ایشان آورده است. افزون بر این همه، خواننده کتاب از کسانی چون (عبدالحسین زرینکوب، عباس زریاب خوئی، محمد جعفر محجوب، ایرج افشار، سیروس پرهام، داریوش شایگان، شاهرخ مسکوب، نجف دریابندری، نادر نادرپور، محمد رضا شفیعی کدکنی، محمد رضا شجریان، بهرام بیضایی، عباس کیارستمی، و دیگران) نکته های خواننده و ناشنیده بسیار می یابد. اگر مسافری از تهران در راه دارید کتاب را سفارش دهید و یا از طریق وبسایت زیر تماس بگیرید.

www.nashrenow.com



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا  
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین



### Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



**Islamic Burial:** ICCNC provide burial services in accordance to the Islamic laws.

Please contact the office for details **(510-832-7600)**



**Marriage:** Islamic marriage ceremony and recitation of "Khutbeh Aghd" at ICCNC or via ZOOM.

ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washigton D.C.



**Accepting Islam:** ICCNC helps the individual interested in giving "Shahada" and become a Muslim.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612    www.iccnc.org    (510) 832-7600  
info@iccnc.org or Pr@iccnc.org    facebook.com/ICCNCORG    Telegram: @iccnc



### برنامه های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه های دسامبر ۲۰۲۲ و ژانویه ۲۰۲۳

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612    www.iccnc.org    (510) 832-7600  
info@iccnc.org or Pr@iccnc.org    facebook.com/ICCNCORG    Telegram: @iccnc

**Volunteers Needed to Cook, Pack, and Distribute Food and Clothes to the Homeless**

Volunteers are needed during weekdays to cook, pack, and distribute food and clothes to the unsheltered in Oakland.

Those who are interested to volunteer for this cause, please contact Mrs. Suzoun Hirbod at [suzaun.hirbod@iccnc.org](mailto:suzaun.hirbod@iccnc.org)

### نیاز به داوطلب برای آماده سازی و توزیع غذا میان نیازمندان

مرکز در روزهای چهارشنبه ساعت ۱۰ تا ۲ عصر، و جمعه؛ ساعت ۹ تا ۲ عصر، به کمک های داوطلبانه نیازمند است تا به آماده سازی و توزیع غذا (چهارشنبه ها) و پختن و بسته بندی غذا (جمعه ها) بین نیازمندان بپردازد.

علاقه مندان به مشارکت در این کار نودوستانه، با ایمیل خانم سوزان هیربود مکاتبه کنند.

[suzaun.hirbod@iccnc.org](mailto:suzaun.hirbod@iccnc.org)

**Friday Prayer In-Person at ICCNC with Vaccination**

Friday Prayer with the Ahmadiyya Muslim Community  
For More info please go to [www.iccnc.org](http://www.iccnc.org)  
Fridays, 2021  
1:00 PM-2:00 PM

### نماز جمعه؛ ساعت ۱ تا ۲ عصر (حضور)

توجه: مراسم نماز جمعه به صورت حضوری و با رعایت فاصله اجتماعی، ساعت ۱ عصر جمعه ها به امامت برادر **احمد راشد سلیم** برگزار می شود.

### درس گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش



۱- «علم و دین» یکشنبه ها، ۱۱ و ۲۵ دسامبر و ۸ و ۲۲ ژانویه ساعت ۱۱ صبح از طریق Zoom و YouTube

۲- درس گفتار «شرح دفتر ششم منوی» یکشنبه ها ۴ و ۱۸ دسامبر و ۱ و ۱۵ ژانویه ساعت ۱۱ صبح از طریق Zoom و YouTube

۳- «غوری در غزل های اقبال لاهوری» جمعه ۱۶ دسامبر و ۲۰ ژانویه ساعت ۷ عصر بنیاد توحید (حضور)

۴- «گزینش و شرح کیمیای سعادت غزالی» شنبه سوم دسامبر و هفتم ژانویه، ساعت ۶ عصر از طریق Zoom



# کیک و شیرینی بی بی

مجله ترین و جدیدترین کیک های عروسی، نامزدی، تولد و جشن های شما.  
تازه ترین انواع شیرینی تر، خشک و میوه ای با مرغوب ترین مواد اولیه اروپایی.



**(408) 247-4888**

**441 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129**



## جامعه بین‌المللی باید انقلاب ایران را به رسمیت بشناسد

گیاران مک گراث - دیلی اکسپرس



سازمان یافته و متحد که دنیا از آن حمایت کند وجود نداشت. و توحشی که در سوریه دیدیم، عمدتاً از سوی رژیم ایران بود. رژیم ایران بود که به اسد نشان داد چه طور عمل کند. در داخل ایران هم اگر رژیم از توحش دست بردارد، ظرف چند روز ساقط می‌شود. مایک پمپئو رئیس سابق سازمان سیا و وزیر خارجه سابق آمریکا عقیده داشت حلقه مفقوده در سیاست آمریکا، حتی به رغم سیاست فشار حداکثری، فقدان حمایت از اپوزیسیون ایران است. هر چه جامعه بین‌المللی بیشتر دست دست کند و به روابطش با رژیم ایران ادامه دهد، مثل غول‌های مخابراتی اسپانیا که هنوز به رژیم تکنولوژی می‌فروشند، یا گوگل یا دیگران،

و برای ادامه بقای مردم ایران اینترنت برای آنها فراهم نمی‌کنند، و امکان ارتباط برای‌شان ایجاد نکنند، این کشتار پشت درهای بسته ادامه خواهد یافت.

این مسئله حیاتی است. هر چه زودتر جامعه بین‌المللی باید پشت اپوزیسیون ایران بایستد، این رژیم زودتر امکان مانور و پنهان کردن جنایاتش را از دست خواهد داد. این همان رژیم است که پای ناراضیان زنده را با طناب پشت وانت می‌بست و دور شهر می‌کشید تا بدن‌شان پاره پاره شود، تا همه مردم در شهر و در بازار و در خیابان ببیند چه بلایی بر سر آزادیخواهان در ایران می‌آید.

امروز دیگر یک حکومت سکولار در ذهن مردم نقش بسته است: آرمان دموکراسی خواهی و تشکیل جمهوری بر اساس تاریخ گذشته خودشان.

آنچه امروز نیاز داریم، حمایت جامعه بین‌المللی است، در هم‌سویی با تاریخ و واقعیات آن‌چه امروز در ایران رخ می‌دهد و رسیدن به این اجماع که رژیم ایران باید برود؛ و البته که ما درباره اعزام نیروی نظامی حرف نمی‌زنیم، چون نیروها و منابع کافی در داخل ایران وجود دارد.

ایران در حال انقلاب است، اما بدون حمایت غرب، رژیم اسلامی افراتی در ایران بدون کشتار کردن به شکست تن نخواهد داد. اعتراضات در ایران کماکان ادامه دارد و زنان و دختران نقشی کلیدی در آن دارند. تا کنون صدها نفر کشته شده‌اند. دیگر شکی نیست که این انقلاب است، و خواسته مردم روشن است.

رژیم ایران به لحاظ فرهنگی ورشکسته است، از نظر دینی ورشکسته است، از لحاظ اقتصادی ورشکسته است. هیچ پاسخی برای مردم ندارد، و دهه‌هاست که با نژاد بشر سرشاخ شده است. اما مصیبت این رژیم را مردم ایران تحمل کرده‌اند. بیش از ۱۲۰ هزار اعدام، که تدریجاً به بیرون از مرزهای ایران گسترش یافت و صدور تروریسم‌اش را هم در دنیا داریم می‌بینیم. از طرفی مسئله هسته‌ای را هم داریم. اگر رژیم ایران به دست مردم ایران سرنگون نشود، روز به روز به تهدیدی بزرگ‌تر برای همه دنیا تبدیل می‌شود.

مردم سرشار از نفرت از نظام دینی حاکم هستند و شعار می‌دهند: «می‌جنگیم، می‌میریم، ایران رو پس می‌گیریم». و واقعا هم دارند می‌میرند. ایران بالاترین سرانه اعدام را در جهان دارد. رژیم ایران ماهیتی شکارگرانه دارد، شکارگری در ذات این رژیم است.

مهسا امینی را کشتند چون زن بود، و وحشیانه کشتند چون مقاومت کرد. زن‌ستیزی عمیقاً در تار و پود رژیم بافته شده است. همان‌طور که یهودستیزی سوخت نازی‌ها بود، زن‌ستیزی هم سوخت شکارگران فاشیست در ایران است. دختران ایرانی امروز دقیقاً به خاطر همان چیزی می‌جنگند که قبل از انقلاب ۵۷ می‌خواستند. حق انتخاب پوشش، حق حرف زدن، و اجتماع. این حق آنهاست. حق غیرقابل انکار بشر است. دختران به طور تاریخی در خط مقدم بودند چون همیشه مورد ظلم واقع شده‌اند.

هیچکس علم غیب ندارد و ما نمی‌دانیم آینده دقیقاً چه شکلی خواهد بود. در تجربه سوریه، مشکلی اصلی عدم گستردگی قیام علیه رژیم نبود، چون اکثریت مردم می‌خواستند رژیم برود. دلیل اصلی عدم سقوط رژیم این بود که یک اپوزیسیون



Dr. Ali Esmaili DDS

## دکتر علی اسماعیلی

### دندانپزشک و جراح ایمپلنت های دندانی

۲۰ سال تجربه در درمان و آموزش در دانشکده های دندانپزشکی ایران و آمریکا

Clinical Assistant Professor at University of the Pacific, San Francisco

♦ دندانپزشکی عمومی ♦ جراحی ایمپلنت های دندانی ♦ جراحی کشیدن دندان و پیوند استخوانی

♦ General Dentistry ♦ Dental Implants ♦ Surgical Extractions & Bone Graft



Thursday & Saturday 9:00AM – 6:00 PM

Tel: (408) 320-2849

Text: (408) 549-4840

info@nobleprodental.com

www.nobleprodental.com

2150 The Alameda San Jose, CA 95126

## نقد و بررسی فیلم جنایت بی دقت

منتقد: آصف ادهمی

**کارگردان:** شهرام مکرری

**نویسندگان:** شهرام مکرری و نسیم احمدپور

**تهیه کننده:** نگار اسکندرفر

**بازیگران:** بابک کریمی - عادل یراقی - ابوالفضل کاهانی - محمد ساربان - بهزاد دورانی - محمود بهزازی - سیاوش چراغی پور - راضیه منصوری - فریبا کامران - نسیم احمدپور - معصومه بیگی - گلنوش قهرمانی - آریا تقی پوریان - کیانا منتجبی - مینا درودیان - سعید نادری - رضا اسدی - امیر شاملو - محمدحسین محمدیان - صدف عمویی - حامد محمودی - محمدرضا جنگی - داود بنی اسد - محمدحسین قشمی - صمد پرویس - نعمت جهانفرد - فرشید آلاشتی داداشی - امین قلی پور - شهرام مکرری - شهرزاد مکرری - الهه بخشی

**پیش از جنایت:** مکرری از آن دست فیلمسازان جذابی است که مخاطبان جدی سینما پیگیر کارهایش هستند. اولین حضور جدی اش در عرصه سینمای ایران با فیلم پر سر و صدای ماهی و گربه رقم خورد که از نظر من فیلم بد اما به شدت بحث برانگیزی بود. این قابل بحث بودن ماحصل گرایشات تجربه گرایانه، بلند پروازانه و نظریه پردازانه

مکرری است. مکرری از جهاتی مرا یاد دو فیلمساز شاخص تاریخ سینما یعنی هیچکاک و نولان می نذارد. افرادی که از نظر من همگی دغدغه خود سینما را دارند. فیلمسازی که در جهان و تاریخ سینما انگشت شمارند. کسانی که در پی گسترش و بسط دادن گستره و مرزهای موجود و همچنین کشف ظرفیت های نهفته در مدیوم سینما هستند. این رویکرد جسورانه مستلزم دانش فراوان، مطالعه و



صحنه ای از فیلم «جنایت بی دقت»

مشاهده بسیار و البته تسلط فراوان روی مدیوم مورد نظر است که از این منظر شخصاً مکرری را بسیار می ستایم و برایم شخصیت به شدت محترم و جذابی است و باور دارم حضور و فعالیتش اتفاقی بی نظیر و ارزشمند در سینمای ماست.

اما اینجا خود را ملزم به هشدار نسبت به بعضی مخاطبان خام یا صرفاً فرمالیست سینما می دانم، این که آثار مکرری به شدت مستعد مرعوب کردن است. بدلیل پیچیدگی های ساختاری و از همه مهمتر سخت بودن پروسه ساخت اثر می تواند خیلی ها را مات کند و حتی گول بزند. مخاطبی که مسخ شود دیگر سخت بتواند نقاط تاریک اثر را به درستی ببیند و قضاوت بی غرضی داشته باشد.

مکرری مشخصاً فیلم هایش را از بیخ مهندسی می کند. مثل یک آرشیوتکت خطکش و اشل به دست گرفته، مضمون و طرح اولیه اش را روی میز نور پهن کرده، برایش مبلمان داخلی مناسبی انتخاب می کند و سپس با وسواسی افراطی زوایا و کنج های مدنظرش را ترسیم می کند. در اینجا باید گفت که پروسه تولید فیلم و به طور کلی اثر هنری این چنین نیست. فیلمنامه سینمایی پلان آپارتمانی چند طبقه نیست که ابتدا ابعاد زمین (ظرف) را به ما بدهند و سپس ما نقشه (مظروف) متناسب را برایش پیدا و انتخاب کنیم. البته پر واضح است که فیلمساز باسوادی چون مکرری اینها را بهتر از ما بلد بوده و از در ساختار شکنی و تجربه گرایی وارد می شود، ولی ماحصل کار است که ما را به تاکید دوباره روی چگونگی پروسه تولید اثر هنری وا می دارد.

**جنایت:** در آغاز شاید اولین موضوعی که نظر پیگیران مکرری را جلب می کند دیدن کات است. مکرری اصراری عجیب در برگزاری فیلم های قبلی در یک پلان سکانس طولانی داشت که در آن خط زمانی هم شکسته شود. متد بسیار خلاقانه ای که به تعبیری تبدیل به امضای شخصی خودش کرده. اینجا اما با سه روایت در سه لوکیشن متفاوت طرف هستیم که مکرری را مجبور کرده متد محبوبش را خرد کند، کات بزند و فیلم عملاً مجموعه ای از چندین پلان سکانس طولانی است. یکی از نقاط ضعف اجتناب ناپذیر برداشت های نامقطع بلند دنبال کردن سوژه (کرکتر) توسط دوربین است که معمولاً منجر به دیدن تصاویر پرت و حوصله سر بر برای تماشاگر می شود. فیلم سرشار از این دنبال کردن ها و تصاویر اضافی است. از آن بدتر خرده روایت ها

و دیالوگ های به کل بی ربط است که در هر سه خط روایی جداگانه وجود دارد. برای مثال اگر فصل مکالمه مادر و دختر در ماشین را تماماً حذف کنیم کوچکترین خللی در فیلم ایجاد نمی شود. همچنین حضور دانشجویها و مکالمات شان با هم از آغاز تا پایان بی کارکرد مانده است و صرفاً برای حضور دوربین و معرفی محل سینمایی است که قرار است گروه خرابکار در پایان به آنجا بیایند و ظاهراً مرتبط شوند. اما هیچ که هیچ. پلان های لانگ شاتی که از چند پرسپکتیو متفاوت رییس سینما و نوشابه خوردنش را می بینیم هم به طرز اذیت کننده ای پرت است. نمایش جزئیات غیر ضروری از چیدن شیشه نوشابه ها پشت در خروج اضطراری می توانست یا نباشد و در حد همان دیالوگ بماند، یا نهایتاً پلانی چند ثانیه ای باشد. روایت فیلم در فیلم جنایت بی دقت هم تنها یک ایده جذاب یا همان ظرف مدنظر مکرری است که با منظرفی نمادین پر شده و صرفاً برای پیاده سازی ایده فیلم و نمایش پرده در پرده است. البته بزرگترین نکته مثبت فیلم یعنی حضور و نمایش دوباره بهروز روی پرده در این بخش اتفاق افتاده. لحظه ای که متاسفانه موفق به دیدنش در سالن سینما نشدم. اما باز هم کاری در راستای پیشبرد فیلم انجام نمی دهد. از این رو زمان فیلم به طرز محسوسی می توانست کاهش یابد و به یک فیلم نیمه بلندی که ایده جالبی دارد تبدیل شود. این فقط و فقط نتیجه اصرار مکرری روی برداشت بلند گرفتن بی کارکرد است. اوج این اصرار بیهوده را در سکانس دوازدهم بی ربط در جنگل می بینیم که من را یاد سرگردانی بی معنی فیلم کوتاه «محدوده دایره» انداخت که آنجا شاید صرف مطرح شدن ایده شکست زمان در یک برداشت بلند من را به فکر و تحسین وا می داشت ولی اینجا پس از دیدن این ایده در دو فیلم بلند قبلی دیگر کاری که با من نمی کند هیچ، بلکه بی ربط بودنش و قلم را تلف می کند. بازیگری به اصطلاح پست مدرن از بازیگران و اصرار بر حس زدایی کردن از بازی ها نیز که شاید باز در فیلم های قبلی با توجه به فضای وهم آلود آنها توجیه کوچکی با اغماض برایش می شد دست و پا کرد، این بار با وجود اینکه کمی تلطیف شده اما بی منطق است. این همان که بنده با مکتب پست مدرنیسم (مخصوصاً در سینما) مشکل و بحث دارم، اما پست مدرنیسم با توجه به آنچه از فیلم سازان موسومش دیده و فهمیده ایم، فضا و کرکتر ساختن نیست. اطلاعات ندادن و توضیح ندادن نیست.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

## سپیده رقامی

مشاور انواع وام های تجاری و بازرگانی در سر تا سر کالیفرنیا



Sepideh Raghmi

صداقت و تجربه من ضامن آسایش مالی و سهولت انجام وام شما خواهد بود.

در تمام مراحل وام  
در کنار شما هستیم.

LOANS

- ◆ ارائه انواع وام های بانکی و دولتی (SBA)
- ◆ Letter of Credit
- ◆ وام های صادرات و واردات
- ◆ بودجه های اعتباری
- ◆ وام جهت خرید متجمع های تجاری و دفاتر اداری
- ◆ وام جهت خرید کلینک پزشکی و دندانپزشکی و تجهیزات.
- ◆ وام سرمایه گذاری جهت خرید منازل مسکونی چند واحد
- بیشتر از ۴ واحد تا سقف ۱۸ میلیون

(415) 730-3357

تلفن تماس جهت مشاوره رایگان

FAMOUS  
KABOB

# رستوران فیمسی کباب

رستوران فیمسی کباب با تغییرات داخلی و دکوراسیون جدید و با غذاهای بسیار خوشمزه، با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت، آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است



کترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

[www.famouskabob.com](http://www.famouskabob.com)

(916) 483-1700

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



# یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

## Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

**The sandwiches are deliciously authentic!**

- \* Breakfast & Brunch
- \* Omelettes
- \* Sandwiches
- \* Salads
- \* Coffee & Tea
- \* Fresh Juices
- \* Dessert
- \* Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



**(408) 666-1229**

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

[www.yeganehbakery.com](http://www.yeganehbakery.com)

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with **DOORDASH**

## منطقه فضول آباد

من با این جور نویسنده ها حسابی مشکل دارم!

- ◆ نویسنده ای که کتابش تو خالیست فقط کاغذ و وقت خواننده کتابش را حرام کرده.
- ◆ نویسنده ای که کتابش سر تا پا غلط دارد.
- ◆ نویسنده ای که نام کتابش لوس و سبک است.
- ◆ نویسنده ای که راحت حرف های رکیک و زشت هم می نویسد.
- ◆ نویسنده منحرف و هم جنس باز نمونه اش در غرب بوده.
- ◆ نویسنده ای که عنوان کتابش را کسی نمی فهمد.
- ◆ نویسنده ای که جملات کتابش دراز است.
- ◆ نویسنده ای که روی کتابش جلوی اسمش نوشته به قلم استاد و اسم خودش آورده.
- ◆ نویسنده ای که از منتقد کتابش متنفر است.
- ◆ مترجمی که آنچه ترجمه کرده با اصل کتاب فرق می کند.
- ◆ نویسنده ای که همه جا میگوید فقط آثار مرا بخوانید.
- ◆ نویسنده ای که مزخرفات نوشته ولی اصرار دارد کتابش به زبان های دیگر هم ترجمه شود.
- ◆ نویسنده ای که در وراجی همتا ندارد.
- ◆ نویسنده ای که موضوع کتابش وقیحانه است.

در هالیوود از روی سناریوهای او این فیلم ها ساخته شد: تفنگ اجاره ای، مقصد توکیو، غرور ملوانان، شهر بی دروازه. نمایشنامه های معروف او هم از این قرارند: چرخ و فلک، صلح روی زمین، گودال سیاه و چند نمایشنامه تک پرده ای. آخرین کتاب وی که در سال ۱۹۴۰ منتشر شد نامش جریان زیرزمینی بود. این نکته را هم بگویم حیف است که ما شهروند آمریکا باشیم اما اهل هنر و قلم را نشناسیم یا از آنها بی خبر باشیم.

**آنها که ادبیات عامیانه را گنجینه می دانستند:** بعد از مشروطیت، علی اکبر دهخدا ادیب و لغت شناس و نویسنده، به جمع آوری امثال و حکم و حکایات عامیانه پرداخت.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

## مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی  
فریمان- کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



هنر احمد محمود: لیلی گلستان درباره این نویسنده صاحب نام جنوبی می گوید: احمد محمود را چند بار در کتابفروشییم دیدم. مجذوب سادگی و شخصیت محکم او شدم. نوشته هایش را که همیشه دوست داشتم. فضاها را آنقدر خوب در می آورد که انگار ما همانجا هستیم. من آنقدر از کتاب داستان یک شهر احمد محمود خوشم آمد که رفتم بندرلنگه را دیدم. استاد مسلم انتقال تنش ها و التهاب ها و حس ها به خواننده است.

کتاب مدار صفر درجه او را که خواندم حس کردم دلم می خواهد با او گفتگو کنم. وقتی پیشنهاد را به او گفتم صریح گفت این کار را دوست ندارم. من هم اصرار نکردم چون صراحتش بیش از اندازه بود. فقط گفتم شما بیشتر به این پیشنهاد من فکر کنید و اگر روزی روزگاری علاقمند به این گفتگو شدید مرا باخبر کنید. چند ماه بعد خودش زنگ زد و اعلام آمادگی کرد. من از خوشحالی پر در آورده بودم. هرگز آن روزهایی را که به خانه او می رفتم و تا ظهر حرف می زدیم از یاد نمی برم. آخرین باری که او را دیدم روی تخت بیمارستان بود هزار لوله به او وصل کرده بودند. دستش را بوسیدم. دستش از اشک های من خیس شد. در اغمای کامل بود. دو روز بعد از دنیا رفت.

**آلبرت ماتز نویسنده و فیلمنامه نویس آمریکایی:** او در ۲۸ ماه اکتبر سال ۱۹۰۸ دیده به جهان گشود. پدر و مادرش مهاجران لهستانی بودند. اوائل به علت فقر نتوانست درس بخواند ولی جبران عقب ماندگی کرد. درس خواند و سرانجام در کلمبیا وارد دانشگاه شد و سال ۱۹۲۰ در فلسفه فارغ التحصیل گردید. ابتدای کار نویسندگی وی از همین سال ها آغاز شد. بعد از آن به قرار گرفتن فن تئاتر و نمایش پرداخت. سپس در نیویورک استاد درس نمایشنامه نویسی گردید.

## دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکالی سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

*With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.*



Ali Moghaddami

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute



- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202  
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30  
San Jose, CA 95113

# شرکت مالیاتی و حسابداری توس

## Tous Inc.



برنامه ریزی و اداره کارهای مالیاتی و حسابداری شما تخصص ماست

- Full Accounting and Tax services
- Accounting structure modifying
- Business formation and consulting
- کلیه امور حسابداری و مالیاتی
- اصلاح و ایجاد ساختارهای حسابداری
- مشاوره و ثبت انواع شرکت

All Personal Tax Returns Are Protected Against IRS Audit and Identity Thefts

## Tax Professional | Reza Farshchi

email: Reza@tous.services cell: 650 720 0182

T 408 610 9440 F 408 645 5129 ✉ info@tous.services 🌐 www.tous.services

📍 21060 W Homestead Rd #208, Cupertino, California 95014

برای هفت روز هفته طراحی شده است. این قوانین کاملا با مراکز انرژی ما یعنی چاکراها در ارتباط است و می توان برای اثر بخشی بیشتر در هنگام انجام تمرینات و نوشتن و تکرار آنان مراقبه نیز نمود و از مانترهای مربوطه هم استفاده کرد. لازم به توضیح است که اساس و پایه و نام گذاری این قوانین از دروس و کتب دکتر دیپاک چوپرا می باشد.

قبل از آنکه به سراغ این قوانین هفتگی برویم بیاییم کمی در مورد کائنات صحبت کنیم. مسلما بارها این سوال برای هر کسی پیش آمده است که کائنات چیست و احتمالا جواب مشخصی را نتوانستیم برای این سؤال بیاییم. آنچه که تا کنون آشکار است کائنات در بخش اول در برگیرنده تمام آنچه که در زمین و آسمان و کهکشان ها می باشد. بدین معنی که تمام ماده و انرژی هایی که در عالم وجود دارد، اعم از انسان، حیوان، گیاه، سیارات و... اما موضوع مهمی که در کتب فرا روانشناسی به آن پرداخته می شود ذهن کیهانی است که بر اساس قواعد و قوانین معنوی که به او داده شده است تمام اتفاقات جهان را برنامه ریزی می کند. نمونه ای از این قوانین، قوانین هفتگانه ای هست که به آن اشاره خواهیم کرد و در نهایت کائنات مجموعه این قوانین معنوی حاکم بر جهان هستی هست. قرار است که با مطالعه و تمرینات این قوانین و باور به آنها، مسیر خلاقیت و موفقیتی را در پیش بگیریم و همچنین روزهای هفته را با مدیریت ذهن کیهانی خود زیباتر، هدفمند تر و شادتر کنیم.

**روش استفاده و کاربرد این قوانین:** تجربه ثابت کرده است با مطالعه روزانه این قوانین تکرار و تمرین و نوشتن آنان، به ذهن ناخودآگاه خود اجازه می دهید تا با نظم جهان هستی و کائنات همراه شود و باورهای ذهنی تازه ای را بیافریند. **(شنبه) قانون دارما یا غایت حیات:** قانون دارما یا قانون حیات یعنی زندگی من همتراز با قوانین کیهانی هست. هنگامی که استعداد بی همتای خود را به خدمت به دیگران می آمیزیم، وجد و استعلا جان خویش را تجربه می کنیم که هدف غایی همه هدفهاست و راه آن کشف ضمیر برتر، تهیه فهرست از استعدادهای بی همتای خود، و خدمت به دیگران است.

**جمله تاکیدی امروز:** «با خود عهد می بندم با دنبال کردن گامهای زیر، قانون دارما را به عمل خواهم آورد.» امروز مهر و محبت الهی را که در ژرفای روحم نهفته است، خواهم پروراند. به جان درونم که هم به جسم و هم به ذهنم، روح می بخشد توجه خواهم کرد. خود را به روی سکون ژرف قلبم بیدار خواهم کرد. آرزوها و نیات من تحت حمایت هوشمندی کائنات هست. از استعدادهای یکتای خود فهرستی تهیه خواهم کرد. آنگاه همه آنچه را که دوست دارم انجام خواهم داد و به هنگام بیان و کاربرد استعدادهای بی همتایم در راه خدمت به بشریت، گذشت زمان را از یاد خواهم برد و در زندگی خودم و دیگران فراوانی به وجود خواهم آورد. هرروز از خود خواهم پرسید: «چگونه می توانم خدمت کنم؟ چگونه می توانم کمک کنم؟ پاسخ به این سئوالها به من اجازه خواهد داد تا با عشق به همونعالم خدمت کنم.

**(یکشنبه) قانون توانایی مطلق:** منشاء هر آنچه آفریده می شود آگاهی مطلق و توانایی مطلق است که جویای تجلی از نا متجلی است و راه آن مراقبه سرشار از سکوت، اتصال با طبیعت، و عدم داوری است.

**جمله تاکیدی امروز:** «عهد می بندم که با دنبال کردن گام های زیر، قانون توانایی مطلق را به عمل در آورم، با سکوت روزانه و بودن محض، با حیطه توانایی مطلق در تماس خواهیم بود. همچنین دست کم روزی دوبار به تنهایی، تقریبا به مدت نیم ساعت صبح و نیم ساعت غروب به مراقبه سکوت خواهم نشست. هرروز مدتی را در ارتباط با طبیعت و نظاره خاموش هوشمندی درون هر موجود زنده خواهم گذرانم. خاموش به تماشای غروب آفتاب یا گوش دادن به صدای اقیانوس یا جویبار یا به بوییدن عطر گلی خواهم نشست. با وجد و سکوت و با ارتباط با طبیعت، از تپش حیات و جهان پیرامون در حیطه توانایی مطلق و خلاقیت نامحدود محظوظ خواهم شد. عدم داوری را تمرین خواهم کرد. روزم را با این جمله آغاز خواهم کرد که: «امروز درباره هیچ یک از آن چیزهایی که پیش می آید داوری نخواهم کرد.» و در سراسر روز به خاطر خود خواهم آورد که داوری نکنم.

**(دوشنبه) قانون بخشش:** جهان هستی از طریق رد و بدل دینامیکی در حال جریان است. داد و ستد دو صورت مختلف از جریان یک انرژی مشابه در کائنات می باشند. اگر همان چیزی را که مایلیم به دست بیاوریم، در ابتدا ارزانی کنیم، آنگاه فراوانی و کمال جهانی را به زندگی خود راه داده ایم.

**جمله تاکیدی امروز:** من این قانون را با تعهد به قدم های زیر به مورد اجرا میگذارم: هر کجا که می روم و هر که را که می بینم یک هدیه تقدیم می کنم. این هدیه می تواند یک تعریف و یا یک شاخه گل و حتی یک دعا باشد. امروز من، یک چیزی به کسی که روبرو می شوم تقدیم می کنم و به این طریق پروسه گردش شادی و ثروت و نعمت را در زندگی خود و دیگران به جریان می اندازم. **دنباله مطلب در صفحه ۴۷**

## زندگی با طعم عشق و آرامش

مریم حجتیان - مربی زندگی

عضو رسمی فدراسیون بین المللی کوچینگ

مدرس توسعه فردی دانشگاه بین المللی گرجستان

mhojatiyan@gmail.com



## هفت روز هفته با هفت قانون معنوی زندگی موفق

مدتی پیش از صندوق پست، نامه های روزانه را برداشتم و در بین آنان یک پاکت که نشان می داد محتویات آن بیشتر از یک برگه هست، توجه ام را جلب کرد، سپس آن را بلافاصله باز کردم. داخل آن چندین برگه از طرف شرکت بیمه بود که لیست تعداد کثیری از دندانپزشکان را برای من ارسال کرده بودند. برگه ها را یکی پس از دیگری ورق زدم و با خود فکر کردم با این اسامی چطور می توان یکی از آنان را انتخاب کنم! تصمیم گرفتم یکی یکی در گوگل سرچ کنم و بر اساس نظرات مراجعان بهترین را برگزینم. در میان این جستجو به یک نام بر خوردم که ناخودآگاه بدون سرچ در گوگل با شماره تلفن آن تماس گرفتم و در خواست وقت معاینه نمودم. مقاومت را کنار گذاشتم و با حس خوب در روز معاینه به مطب رفتم. چند دقیقه ای نشسته بودم که بیمار قبلی از اتاق بیرون آمد و با کلی قدردانی از پزشک رو به من کرد و گفت: «پزشک بسیار خوبی هستند.» بیشتر احساس بهتری گرفتم تا اینکه به اتاق معاینه دعوت شدم.

از ابتدا سر صحبت با خانم دکتر شروع شد و یک لحظه دریافتم که ما داریم در مورد قوانین جهان هستی، قوانین معنوی زندگی و بخشش و عشق ورزی به انسانها حرف می زنیم. در این راستا از یکی اساتید صحبت کردیم که من تعالیم روزانه اش را دنبال می کنم و در نهایت حس عمیقی در انتهای جلسه، من با این پزشک بوجود آمد و نکات بسیاری را از ایشان آموختم.

به داخل ماشین برگشتم و کمی فکر کردم. از خودم پرسیدم چطور می تواند این همه هم فرکانسی بین من و این پزشک وجود داشته باشد. از نیروی درون جهان هستی در ابتدا تشکر کردم و خواستم تا پیام این ملاقات را به من بدهد. در مسیر بازگشت به منزل به این فکر می کردم که موضوع مقاله این ماه را به چه چیزی اختصاص بدهم که بتواند اثر بخش باشد و در این شرایط که بخاطر انرژی های منفی از قتل ها، خشونت ها و اعتراضات در سرزمین مان، حال دل بسیاری از هموطنان خوب نیست تاثیر متفاوت و مناسبی را بگذارد!

باید بگویم من هم در این مدت در این باتلاق انرژی منفی گیر کرده بودم و فشار جسمی و روحی را پشت سر گذاشتم، اما با صحبتی که آن روز با خانم دندانپزشک شد به این موضوع رسیدم که شروع کنم به مراقبه بیشتر و همچنین انجام مجدد سری تمرین های روزانه ای که از آنها آگاهی داشتم و از استاد معنوی ام، دکتر دیپاک چوپرا آموخته بودم. شروع مجدد این تمرینات در یک هفته چنان اثر فوق العاده ای را در من گذاشت که تصمیم گرفتم این تمرینات را برای شما در این مقاله قرار دهم و از شما بخواهم تا این تمرینات روزانه را به مدت هفتگی پی در پی انجام دهید و اثرات بی نظیر آن را تجربه کنید. اجازه دهید این تمرینات جان تازه ای به قلب و روح شما ببخشد و انرژی های منفی را حد اقل کمی از محیط وجودی و اطرافتان دور کند و عشق و آرامش که سهم شما می باشد را برایتان به ارمغان بیاورد.

**دیپاک چوپرا کیست؟:** دکتر دیپاک چوپرا متولد ۱۹۴۶ پزشک و نویسنده هندی الاصل و ساکن آمریکا می باشد. پدرش پزشک متخصص قلب بود و خودش نیز تخصص پزشکی اش را در هندوستان در طب داخلی و غدد گرفت و ادامه تحصیلات خود را در ویرجینیا انجام داد. او تجربه به استاد دانشگاه و سمت سرپرستی بیمارستان را نیز به عهده داشته است. او در سال ۱۹۸۵ ماهاریش ماهش (یوگی) را ملاقات کرد و به «درون پویایی متعالی» علاقه مند شد. چندی بعد شغل بیمارستان را رها کرد و مرکز سلامت آپورودای ماهاریشی را که در خصوص طب سنتی و روحانی هست را تاسیس و سپس مرکز سلامتی شارپ را که درباره طب و روان بود را تاسیس نمود. دیپاک چوپرا نویسنده بیش از ۸۰ کتاب معنوی اثرگذار در جهان است که به ۲۵ زبان زنده دنیا ترجمه شده است و یکی از افراد برجسته ای است که «اپرا وینفری» همواره کنار ایشان آموزش مراقبه ها را همراهی می کند و در شوی تلوزیونی خود هم برنامه های فوق العاده ای داشته که مخاطبان بسیاری دارد. او رهبری است که در زمینه رابطه علمی ذهن و تن و توانایی انسان، آوازه جهانی دارد. با مقدمه ای که ذکر شد می پردازیم به خلاصه تمرینات معنوی هفتگانه ایشان که



محکوم به اشتباه دیگری است. برای ایرانی‌ها و اوکراینی‌ها مایه تأسف است که مسکو و تهران در حمایت از همدیگر هیچ شکی به دل راه نمی‌دهند. این رابطه‌ای بود که در سوریه شکل گرفت. در حالی که آمریکا و اروپا نظاره‌گر بودند، ایران و روسیه جنبش مخالفان بشار اسد را نابود کردند. و همان اتحاد کمک کرد به تجاوز به اوکراین. بعد از خروج شتابزده آمریکا از افغانستان، ولادیمیر پوتین جسارت پیدا کرد تا به همسایه

روسیه حمله کند. و او می‌دانست که می‌تواند مثل قبل روی حمایت قاطع رژیم ایران حساب کند. حالا نیروهای ایرانی در کریمه مشغول کمک به نیروهای نظامی روسیه و هدایت پهپادها برای حمله به اوکراین هستند. و حتی حالا گفته می‌شود پهپادهایی با قابلیت حمل ۲۰۰ کیلوگرم مواد منفجره در انتظار ارسال به روسیه است.

اگر رابطه بین مقاومت اوکراینی‌ها و ایرانی‌ها برای مقامات آمریکایی روشن نیست، برای بقیه هست، مثل تیموتی اسنایدر مورخ آمریکایی که گفت: «رژیم ایران که زنان را به خاطر روسری‌شان می‌کشد، به روسیه سلاح می‌دهد برای کشتن اوکراینی‌ها، و این رابطه پیش از موج جاری اعتراضات در ایران وجود داشت: روزها بعد از آن که روسیه به اوکراین حمله کرد، جمعیتی با پرچم‌های آبی و زرد جلوی سفارت اوکراین در تهران جمع شدند و شعار «مرگ بر پوتین» سر دادند. نیروی امنیتی فوراً جلوی سفارت روسیه جمع شد تا مانع معترضان شود. فعالان ایرانی در شبکه‌های اجتماعی، همبستگی خود را با استفاده از پرچم اوکراین در پروفایل خود و پرداختن به اخبار جنگ نشان دادند. و ماه قبل برخی از اوکراینی‌ها و ایرانی‌های خارج‌نشین اعتراض مشترکی را در لندن برگزار کردند و به وضوح نشان دادند که آرمان مشترکی دارند. اساس این آرمان مشترک عبارتست از تعهد اوکراینی‌ها به ملیت مستقل با انتخابات آزاد و منصفانه.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

## ایرانی‌ها و اوکراینی‌ها دشمنان مشترک دارند، باید متحدان مشترک هم داشته باشند!

رویای حکایان - نویسنده و روزنامه‌نگار

اگر در این برهه از تاریخ، جورج واشنگتن می‌توانست وارثان حقیقی خود را انتخاب کند، به نظرم مردم اوکراین و ایران را برمی‌گزید، چون همان قدر که آمریکایی‌ها امروز در تجربه دموکراسی خود دچار تفرقه‌اند، اوکراینی‌ها و ایرانی‌ها ایمان و شجاعت خود را در مبارزه برای همان حقوقی که جورج واشنگتن در برقراری‌اش نقش داشت ثابت کرده‌اند. به رغم موشک‌باران کیف به دست مسکو، و حملات سرکوبگران تهران، هیچ یک از دو ملت سر تسلیم ندارند. اما خویشاوندی مبارزه دو ملت، هنوز از سوی دولت آمریکا درک نشده است. حرف‌های جیک سالیوان مشاور امنیت ملی درباره پاسخگو کردن ایران به خاطر خشونت علیه مردم، خصوصاً زنان و دختران، وقتی مقبول است که عملی باشد نه تعارف. اما با توجه به اتحاد مسکو و تهران، و تأمین روز افزون تسلیحات برای روسیه از سوی تهران، رابطه بین مردم اوکراین و ایران مورد غفلت قرار گرفته است. خیلی‌ها در واشنگتن آماده شنیدن مطالبات مردم ایران نیستند، و مدام می‌پرسند «این اعتراضات چه فرقی با موارد قبلی دارد؟»

در جنبش سبز جواب من این بود که معترضان می‌پرسند: «رای من کو؟» آن زمان هنوز گفتگویی با رژیم وجود داشت و مردم می‌خواستند مسئولان را پاسخگو کنند و انتخاباتی تقلبی را اصلاح کنند. اما معترضان امروز دیگر حرفی با مسئولان نظام ندارند. با فحش‌هایی که آنها نثار خمینی و خامنه‌ای می‌کنند، فقط یک خواسته دارند: «دیگر برو!» اما بی‌دلیل نیست که افرادی مثل رابرت مالی، نماینده ویژه آمریکا برای ایران، مطالبات مردم ایران را تقلیل می‌دهند. امروز مشغله مقامات وزارت خارجه آمریکا احیای توافق هسته‌ای با ایران است، برای همین هوش لازم برای درک موقعیت جاری در ایران را ندارند.

برخی از سناتورهای دموکرات و جمهوری خواه که با آنها ملاقات داشتم و از آنها خواستم از معترضان ایرانی حمایت کنند، به شکست‌های آمریکا در کشورهای همسایه ایران اشاره کردند و این که آمریکا هرگز نمی‌تواند منطقه را درک کند و مداخله کردن

**PINE PRESS**  
Printing and Copying  
SERVING OUR CLIENTS SINCE 1985

## Pine Press Printing and Copying

با مدیریت ایرانی به همراه کادری مجرب و با داشتن پیشرفته ترین دستگاه های چاپ و ارائه بهترین سرویس در کلیه امور چاپی برای هموطنان عزیز

- ◆ Self & Full Service Copying
- ◆ Perfect Binding
- ◆ Tape Binding
- ◆ Laminating
- ◆ GBC Binding
- ◆ Wire-O-Binding
- ◆ Saddle Sticking
- ◆ Graphics Services
- ◆ Fold, Perf & Scoring



- ◆ Manuals
- ◆ Data Sheets
- ◆ General Printing
- ◆ Newsletters
- ◆ Catalogs
- ◆ Invoices
- ◆ Business Cards
- ◆ Letterhead
- ◆ Presentation

Tel: (408) 730-2552

Fax: (408) 773-1000

info@pinepress.com

www.pinepress.com

Serving our clients since 1985

با بیش از ۳۳ سال تجربه

1330 S. Mary Ave., Sunnyvale, CA 94087



# جمهوری اسلامی چگونه کودک کش شد؟

امید شمس

از زمان شروع اعتراضات در ایران به مرگ «مهسا امینی» سازمان‌های مستقل حقوق بشری از کشته شدن بیش از ۴۵ کودک گزارش داده‌اند. در نظام حقوقی بین‌المللی، کودکان به دلیل آسیب‌پذیری بیشتر صاحب حقوق و حفاظت‌های ویژه هستند. کشتن یا نقص عضو کودکان توسط شورای امنیت سازمان ملل به عنوان یکی از موارد شش‌گانه نقض فاحش حقوق بشر شناخته می‌شود. این موارد شش‌گانه نقض فاحش حقوق بشر اساس چارچوب حقوقی شورای امنیت برای نظارت، بررسی و گزارش نقض حقوق کودکان را تشکیل می‌دهند. همچنین در قوانین عرفی حمله و آسیب رساندن به کودکان توسط نیروی نظامی و امنیتی از مصادیق حمله به غیرنظامیان است که در صورت گسترده و نظام‌مند بودن، می‌تواند مصداق جنایت علیه بشریت محسوب شود. کنوانسیون سازمان ملل متحد در مورد حقوق کودک، کودکان را افراد زیر ۱۸ سال تعریف می‌کند، مگر اینکه «طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک، سن بلوغ زودتر حاصل شود». بیش از بیست درصد از کشته‌شدگانی که احراز هویت شده‌اند، کودک بوده‌اند. بخشی از اطلاعات کودکان دیگری که در این مدت از سوی مأموران مسلح جمهوری اسلامی کشته شده هنوز منتشر نشده است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

# برخی از کودکان کشته شده از شهریور ۱۴۰۱



علی براهویی، زاهدان، ۱۱ ساله | عادل کوچکزایی، زاهدان، ۱۴ ساله | عبدالله محمودپور، ارومیه، ۱۶ ساله



امیر نوروزی، بندرانزلی، ۱۶ ساله | امین معرفت، اشنویه، ۱۶ ساله | امیرعلی فولادی، اسلام‌آباد، ۱۶ ساله



امیرحسین بساطی، کرمانشاه، ۱۵ ساله | امیر مهدی فرخی پور، تهران، ۱۷ ساله | آرمین صیادی، کرمانشاه، ۱۵ ساله



اسرا پناهی خانقاه، اردبیل، ۱۵ ساله | دانیال پانندی، سقز، ۱۷ ساله | جواد پوشه، زاهدان، ۱۲ ساله



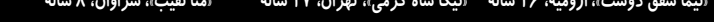
کیان پیرفلک، ایذه، ۹ ساله | کومار درافتاده، پیرانشهر، ۱۶ ساله | مبین میرکاهی، خاش، ۱۴ ساله



محمد اقبال نایب زهی، زاهدان، ۱۶ ساله | محمد رخشانی، زاهدان، ۱۲ ساله | محمدرضا سروری، شهری، ۱۴ ساله



امید صفرزهی، زاهدان، ۱۷ ساله | امید نارویی، زاهدان، ۱۲ ساله | امید سارانی، زاهدان، ۱۳ ساله



منیا تقیب، سراوان، ۸ ساله | نیکا شاه کرمی، تهران، ۱۷ ساله | نیما شفیق دوست، ارومیه، ۱۶ ساله



سیاوش محمودی، تهران، ۱۶ ساله | بابار بهادرزهی، خاش، ۱۷ ساله | زکریا خیالی، پیرانشهر، ۱۶ ساله



سپهر مقصدی، ایذه، ۱۴ ساله | ستاره تاجیک، تهران، ۱۷ ساله | مهدی موسوی، زنجان، ۱۶ ساله



سامر هاشم زهی، زاهدان، ۱۶ ساله | سارینا ساعدی، سنندج، ۱۶ ساله | سارینا اسماعیل زاده، مهرشهرکرج، ۱۶ ساله



پارسا رضادوست، هشتگرد، ۱۷ ساله | پدرام آذرنوش، دهدشت، ۱۶ ساله | سدیس کاشانی، زاهدان، ۱۴ ساله



امید صفرزهی، زاهدان، ۱۷ ساله | امید نارویی، زاهدان، ۱۲ ساله | امید سارانی، زاهدان، ۱۳ ساله



منیا تقیب، سراوان، ۸ ساله | نیکا شاه کرمی، تهران، ۱۷ ساله | نیما شفیق دوست، ارومیه، ۱۶ ساله

و فضیلت و علم، منجمان و ملایان و فقیهان و کسانی چون قالیباف و علم الهدی و سردار سلامی و خامنه ای و موسوی های رنگ و وارنگ سردمدار امور شدند تا جایی که شاه سلطان حسین صفوی تاج شاهی را به دست خود بر سر محمود افغان گذاشت و خطاب به درباریان گفت: «اراده خداوندی بر این قرار گرفته تا امروز من شاه شما باشم اما از امروز میر محمود شاه من و شماست!»

در دوره همین شاه صفوی است که وقتی اصفهان به محاصره سربازان گرسنه و پا برهنه محمود افغان در می آید و هزاران نفر از مردم بی دفاع اصفهان از گرسنگی می میرند، دربار شاه صفوی به جای اینکه در صدد تقویت قوای دفاعی بر خیزد، به توصیه ملایان درباری، زنان حرمسرای شاهی را و می دارد که روبروی زاینده رود بایستند و هزار قل هو الله بخوانند و به سوی رودخانه فوت کنند تا آب زاینده رود بر لشکریان محمود افغان زهر قاتال شود! در همین زمان است که بنا به توصیه یکی از مشایخ درباری قرار می شود «شوربای نصر» بیزند. یعنی آشی پیزند که بر هر دانه نخودی که در آن است هزار قل هو الله خوانده شود تا سربازان صفوی با خوردن این آش «نامری» شوند و بتوانند به لشکر گاه محمود افغان شیبخون بزنند! البته سربازان این شوربای نصر را خوردند اما نامری نشدند!

نوشته اند که چون شوربای نصر کار ساز نشد، شیخ الاسلام دربار صفوی به حضور شاه رفت و به عرض مبارک رساند که: «ای خدیو جم جاه! و ای پادشاه ملاتک سپاه! تقدیر در تسلیم است.» و بدین ترتیب بود که امپراتوری صفوی در چشم بر هم زدنی در هم شکست و نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان، و اگر نادری پیدا نشده بود معلوم نبود آیا نامی از ایران باقی میماند یا نه؟ بقول شاعر:

آن کبکبه سلطنتم را که تودیدی / خون های بناحق همه را زیر و زبر کرد

در دوران معاصر پس از کودتای ۲۸ مرداد و همکاری آیت الله کاشانی با کودتاگران، چنان نفرتی در میان مردم نسبت به روحانیون بوجود آمد که بنا به گفته آقای خمینی، مردم عمامه بر سر سگی گذاشتند و عینکی بر چشمانش گذاشتند و در خیابان ها گردانیدند. در سال های پس از انقلاب نیز ما شاهد چند عمامه پرانی در ایران بودیم که توسط خود ملایان و طلبه ها صورت گرفت. در سال ۱۳۶۴ پس از کشته شدن آیت الله عبدالحسین دستغیب در شیراز، خمینی آخوندی به نام محی الدین حائری را امام جمعه شیراز می کند، اما بین هواداران دستغیب و حائری اختلاف می افتد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲



**پیشینه تاریخی عمامه پرانی در ایران:** یکی از پدیده های شگفت انگیزی که در این یکی دو ماه گذشته شاهد آن بوده ایم جنبش عمامه پرانی در کنار جنبش حجاب سوزی است. مردم ما نه تنها با دادن شعارهایی همچون «آخوند باید گم بشه» خواهان کنار رفتن آخوند از رهبری کشور و امور اجرایی مملکت خودشان هستند، بلکه حرمت و قداست لباس روحانیت را، که به تعبیر ملایان لباس پیامبران بوده است، شکسته اند و این اتفاق نادری بوده است که در تاریخ میهن ما کم سابقه است.

لباس روحانیت از زمان صفویه تاکنون حرمت و قداستی داشت که سبب می شد ملایان خود را تافته جدا بافته و در زمره طبقات ممتاز جامعه به حساب آورند. در ذهنیت جامعه نیز چنین باوری وجود داشت که آن کس که این لباس را بر تن دارد دروغ نمی گوید، از خدا می ترسد، دزدی نمی کند، چشم به ناموس این و آن ندارد، و با لقمه نانی که از راه روضه خوانی به دست می آورد در نهایت قناعت و بی نیازی زندگی می کند. وقتی در مجلسی یا انجمنی آخوندی وارد می شد مردم به احترام لباسی که بر تن داشت از جای شان بر می خاستند و «آقا» را بر صدر مجلس می نشاندند. وقتی آخوندی یا روضه خوانی از کوچه ای می گذشت مردم کناری می ایستادند، سلامی تقدیم حضرت آقا می کردند، گهگاه دستش را می بوسیدند تا آقا رد بشود. اما با قدرت گیری ملایان و جنایاتی که در این چهل و سه سال به آن دست زدند نه تنها حرمت لباس روحانیت و آن جایگاه به ظاهر مقدس روحانیت را از بین بردند، بلکه تیشه به ریشه باورها و اعتقادات مردمی زدند که قرن ها آنان را سرور و آقا و آقا بالا سرشان می شناختند و به آنها اعتماد داشتند و از شکم خودشان می زدند و در شکم «آقایان» می ریختند تا بیابند با موهومات و مهملات شان آنها را به بهشت برین رهنمون شوند.

ریشه های تاریخی عمامه پرانی را می توان در جنبش مشروطیت و پس از شکست استبداد صغیر جستجو کرد. می دانیم که پس از به توپ بستن مجلس توسط قزاقان محمد علیشاهی و اعدام و تبعید آزادیخواهان، شیخ فضل الله نوری، که در میان مشروطه خواهان به شیخ فضل الله معروف بود، در میدان توپخانه چادرهایی بر افراشت و با تجهیز ارادل و اوباش و جاهل ها و باج بگیران تهران بساط آدمکشی به راه انداخت و هر کس را که گمان می کرد مشروطه خواه است دستگیر و شکنجه کرد و کشت. پس از شکست محمد علیشاه و پناهنده شدن او به سفارت روس و فتح تهران به دست مجاهدان مشروطه خواه، شیخ فضل الله نوری دستگیر و برای محاکمه به نظمی در میدان توپخانه برده شد.


در مرداد ۱۲۸۸ خورشیدی شیخ فضل الله نوری محاکمه و به حکم شیخ ابراهیم زنجانی به اعدام محکوم شد. شیخ فضل الله نوری به هنگام اعدام خطاب به تماشاگران گفت: «من به همین قرآنی که در جیب دارم قسم خورده ام که مدافع مردم باشم!» مردم فریاد زدند: «آنچه در جیب داری قرآن نیست، قوطی کبریت است.» هنوز حرف های شیخ فضل الله تمام نشده بود که یوسف خان بطرز خفت باری عمامه او را از سرش بر داشت و به میان مردم پرتاب کرد و بیرم خان هم طناب به گردنش انداخت و راهی دوزخش کرد و بدین ترتیب زندگی مردمی که دستش به خون صدها بیگناه آغشته بود به پایان رسید. حیف که جلال آل احمدی نبود که تا در رثای آن بزرگوار! مرثیه ای بسازد و جنازه اش را بر دار پرچم تسلیم ایران در برابر غریزدگی بدانند.

بعد از شیخ فضل الله نوری سنت زیبایی عمامه پرانی را خود آقای خمینی باب کرد و تداوم بخشید، آنجا که پیش از آنکه امام بشود خطاب به جوانان فریاد کشید که: «ای جوان ها! عمامه را از سر آخوند های درباری بردارید.» ایشان فرمودند: «این قشر از علمای فاسد، امام زمان را ساقط می کنند. اسلام را ساقط می کنند. مگر جوان های ما مرده اند؟ باید عمامه چنین آخوند هایی را بر دارند.»


خب، حالا جوان های ما دارند توصیه همان امام را به کار می برند. پس چه جای شکوه و شکایت؟ اگر به کندو کاو تاریخ ایران بپردازید به وضوح خواهید دید درگیر شدن دیانت در سیاست همواره فرجامی تلخ و دردناک به همراه داشته است. بسیاری از مورخان علت سقوط حکومت ساسانیان و استیلای تازیان بر ایران را ناشی از قدرت گیری بی حساب و کتاب موبدان و روحانیون زرتشتی در امور مملکتی و دخالت آنان در جزئی ترین امور زندگانی مردم آن روزگار می دانند. حکومت صفوی هم به این سبب به انقراض رسید که به جای سپهسالاران و خردمندان و اهالی اندیشه

# وحد زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی  
با بیش از بیست سال تجربه



تدریس کلاس های آواز، تار، تنبور، پیانو،  
ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی



۹۲۴۴-۷۴۵ (۴۰۸)  
www.vahidzomorodi.com

می دهد که باعث اضطراب و افسردگی می شود. بطوری که ارتباط مستقیمی در حد مولکولی بین این دو پدیدار شده است. ترک مصرف الکل نیز خود علائم خاصی دارد. همانطور که میزان الکل بدن فرد کم می شود اثر (-Withdrawal) آن ظاهر می شوند، نظیر عرق کردن، لرزش، تهوع، بالا رفتن ضربان قلب و همین بروز اضطراب که نشان می دهد بین مصرف الکل و اضطراب عمومی (GAD) رابطه وجود دارد.

**چگونگی درمان افراد الکلی که دارای اضطراب هستند:** گرچه افراد الکل را برای درمان اضطراب استفاده می کنند، ولیکن اثرات منفی آن پس از مدت دو یا سه ساعت ظاهر می شوند. طبق سازمان های بهداشتی آمریکا ترک مصرف الکل بدون توجه به علت اصلی اضطراب، که یک حالت روانی است، بی نتیجه بوده و اثرات منفی خواهد داشت. بنابراین بهتر است که هر دو حالت با هم و همزمان درمان شوند، در غیر این صورت هر کدام ممکن است مجدداً برگردند. مثلاً ظهور اضطراب، فرد را ناخودآگاه به طرف مصرف الکل سوق می دهد. درمان اضطراب نیاز به دارو درمانی و روان درمانی دارد که نیاز به مصرف بعضی داروها می باشد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

شدن به دیگران دوری می کنند. **ارتباط الکل و اضطراب:** چون اثر اولیه الکل یک اثر آرام دهنده است، افراد در ابتدا از مصرف آن خوشحال بوده و به مصرف آن ادامه می دهند و طبق یک عادت همیشگی هنگام داشتن استرس به الکل روی می آورند. ولی در اغلب موارد مصرف و اثر الکل پس از مدتی تغییر کرده و اثرات منفی خود را نشان می دهد. اضطراب دائم یک بیماری روانی است (Mental Disorder) که با مصرف الکل درمان نخواهد شد بلکه پس از مدتی فرد را دچار اضطراب بیشتر می کند (Substance Induced Anxiety) و اضافه کردن اضطراب ناشی از مصرف الکل به حالات اضطراب روانی، وضعیت فرد را دچار مخاطره بیشتر می کند.

طبق انجمن «اضطراب و افسردگی آمریکا» حدود بیست درصد افرادی که دارای اضطراب اجتماعی هستند، معتاد به الکل می باشند. گرچه الکل در ابتدا اضطراب را از بین می برد، اما چندین ساعت بعد از آن فرد را دچار اضطراب شدیدتر می کند. مطالعات اخیر توسط دانشگاه کارولینای شمالی نشان داده است که الکل بیش از حد بعضی از ارتباطات مغز انسان را تغییر



## اثر الکل در اضطراب

۱- شل حرف زدن  
۲- دست به اعمال ناشایست زدن.  
۳- از دست دادن موقتی حافظه.  
۴- عدم کنترل کارهای عضلانی و زمین خوردن.  
گاهی افراد به مرحله کوما (Coma) نیز می رسند و در مواردی مرگ هم گزارش شده است. طبق آمار ۲۰۱۲ حدود ۵/۶ درصد مردم آمریکا دچار بیماری مصرف بیش از حد الکل هستند و نمی توانند مصرف آن را کم کرده و یا متوقف کنند و به الکل معتاد شده اند. چنانچه این افراد دچار اضطراب نیز باشند، وضع سلامتی خود را دچار مشکلات زیادی خواهند کرد. اضطراب در واقع قسمتی از زندگی بعضی از افراد می باشد. اغلب حوادث زندگی روزمره انسان ها را به اضطراب سوق می دهد ولی بعضی از افراد بیش از حد دچار اضطراب هستند که زندگی آنها را مختل می کند بطوری که روابط اجتماعی و رفتار اجتماعی این افراد را به مخاطره می اندازد و افراد تمایل خود را به آنها از دست می دهند. مهمترین فرم این نوع اضطراب به نام GAD معروف است که افراد دچار عدم آرامش، خستگی، عدم تمرکز فکری، بی خوابی، و حالات تحریک آمیز می شوند. این بیماری با حالت و یا پدیده Panic Disorder متفاوت می باشد که افراد دچار وحشت ناگهانی شده و از نزدیک

مصرف الکل و اضطراب اغلب بهم پیوند خورده اند. الکل دارای دو اثر متفاوت در انسان می باشد:  
۱- در مرحله اول دارای اثر آرام بخش و شادی آفرین دارد.  
۲- پس از مدتی اثرات تحریک آمیز خود را نشان می دهد.  
افراد جهت کم کردن میزان اضطراب و ناراحتی خود به نوشابه های الکلی روی می آورند که در ابتدا موثر است ولی زمانی که اثرات تحریک آمیز یا تحریک کننده الکل ظاهر می شوند این اثرات به حالات اضطرابی فرد اضافه شده و باعث بروز عوارض ناخواسته می شوند و افراد رفتار و گفتار غیرعادی پیدا می کنند. الکل یکی از داروهایی است که در آمریکا بیشترین مصرف را دارد. طبق آمار سال ۲۰۱۲ حدود ۳/۲ افرادی که زیر سن دوازده سالگی هستند از مشروبات الکلی استفاده کرده اند در صورتی که سن قانونی برای مصرف الکل بیست و یک سالگی می باشد. اثرات شادی آفرین الکل پس از ده دقیقه ظاهر می شوند و هرچه میزان مصرف الکل بالا می رود مقدار آن در خون نیز افزایش می یابد و فرد تدریجاً بیشتر و بیشتر تحت تاثیر اثرات الکل قرار می گیرد بطوری که ممکن است به مرحله سمی شدن آن یا (Intoxication) برسد.  
**علائم این حالت عبارتند از:**

## مریم حجتیان

راهنمای زندگی / Life Coach  
Certified Professional Coach

عضو رسمی فدراسیون بین المللی کوچینگ ICF



Certificate No:2022-4007

انسان های موفق و خوشحال برای رسیدن به اهداف شان، همراهی یک کوچ مورد تایید و متخصص را در مسیر زندگی خود انتخاب می کنند.



- ♦ کشف رسالت در زندگی
- ♦ مدیریت روابط شخصی و عاطفی
- ♦ رسیدن به اهداف خود در زندگی
- ♦ رسیدن به بخشش خود و دیگران
- ♦ رهایی از سردرگمی در کار و حرفه
- ♦ مدیریت و کنترل افکار منفی و خشم
- ♦ راهکارهای اساسی برای کسب آرامش درونی

(415) 378-2077

با تعیین وقت قبلی

Mhojatiyan@gmail.com

instagram: Maryam\_Hojatiyan

## معرفی کتاب

*Nutrition Topics for  
Healthcare Professionals*



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

ناشر: شرکت AuthorHouse

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان



# سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 + (408) 455-2330



*Soheila Rezae*  
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



*Soheila.Realtor@gmail.com*

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA



سیروس مرادی

## آفتابگردان صورتی

در یک صبح اوایل پائیز سال ۱۹۵۵، روزا پارکز (Rosa Parks ۲۰۰۵-۱۹۱۳) فنجان قهوه اش را لمس و از حرارت مطبوعش لذت می برد. مجری اخبار CNN اعلام کرد که مهسا امینی دختر ۲۲ ساله ایرانی در بازداشت پلیس اخلاقی و یا همان گشت ارشاد کشته شده است. روزا عزمش را جزم کرد که برای احقاق حقوق سیاه پوستان و زنان و همه محرومان جامعه در حد توانش اقدامی عملی انجام دهد. همان روز در داخل اتوبوس از واگذاری صندلی خود به یک سفید پوست خودداری کرد (چیزی که قبلاً عادی و رایج بود). روزا پارکز در تاریخ ۲۲ فوریه سال ۱۹۵۶ و موقع انگشت نگاری در پاسگاه پلیس به جرم سرپیچی از قانون تبعیض نژادی و همچنین در ۹ سپتامبر سال ۱۹۹۶ یعنی چهل سال بعد موقع دریافت جایزه آزادی ریاست جمهوری از بیل کلینتون با تظاهر کنندگان ایرانی اظهار همدردی کرد و مهسا امینی را زنی شجاع و تاثیر گذار نامید که نامش سمبلی برای شروع عصر جدیدی در ایران و سایر کشورهای خاورمیانه باقی خواهد ماند.

انقلاب زنان ایرانی که در روزهای اول لغو حجاب اجباری شروع شده بود خیلی سریع اهداف وسیع تر و جامع تری یافت و خواهان پایان دیکتاتوری مذهبی و برقراری دموکراسی گردید. امیلین پانک هارست (Emmeline Pankhurst ۱۹۲۸-۱۸۵۸) فعال حقوق زنان در بریتانیا که برای به دست آوردن حق رای می جنگید و بارها به زندان افتاده بود و گوشش از وعده های سر خرمن سیاستمداران انگلیسی پر بود، شعاری در زندگی خود داشت و همیشه می گفت: «معیار سنجش کارکرد مسئولان اعمال آنهاست، نه حرفهای شان»، وی بارها به بند کشیده شد. در زندان مرکزی لندن نامه سر گشاده ای به زنان ایران نوشت و از آنها خواست هرگز خسته نشده و از پای ننشینند. در انتهای نامه ضمن تقدیر و تمجید، از آنها خواست فریب وعده های تو خالی سیاستمداران را که تنها هدفشان سرد کردن اشتیاق زنان برای آزادی است نخورند. وی نامه خود را خیلی حماسه گونه پایان داد: «در ابتدای راه دشواری هستید. هدف شما به قدری والاست و تاثیرات گرانسنگی دارد که ارزش همه گونه فداکاری را دارد»، ماری کوری (Marie Curie ۱۹۳۴-۱۸۶۷) کاشف اشعه ایکس که موارد استفاده زیادی در شاخه های مختلف پزشکی سریعاً پیدا کرد، وقتی اخبار مربوط به مرگ مهسا امینی و زخمی شدن تعداد زیادی از تظاهر کنندگان در سراسر ایران را در روزنامه های پاریس خواند، بلافاصله تعدادی آمبولانس را به دستگاه های جدید اشعه ایکس مجهز و همه را به تهران و اغلب شهرهای بزرگ ایران گسیل کرد تا نقش تعیین کننده ای در تشخیص استخوان های شکسته مصدومان و درمان سریع آنها داشته باشند. تنها سه روز بعد از اعزام ماشین های اهدایی ماری کوری به ایران، آدا لاولاس (Ada Lovelace ۱۸۵۲-۱۸۱۵) ریاضیدان زیبا رو و خوش پوش انگلیسی درست مثل همتای ایرانی خود مریم میرزاخانمی با نوآوری خاصی در برنامه ریزی ریاضی عملیات آبشاری، توانست برنامه کامپیوتری تظاهرات متوالی بر ضد حجاب اجباری را نوشته و آماده اجرا سازد. تظاهر کنندگان ایرانی در سراسر جهان و دوستان ایرانی شان با استفاده از همین برنامه نویسی ها تظاهرات جهانی دموکراسی خواهی و ضد حجاب اجباری را سازماندهی کردند.

روزالیند فرانکلین (Rosalind Franklin ۱۹۵۸-۱۹۲۰) همون شب ساختار دو مارپیچی مولکول DNA مهسا امینی و سایر زنان شجاع ایرانی را که در حوادث اخیر جان خود را از دست داده اند، کشف و اعلام کرد نسل جدیدی از زنان جسور با سری نترس در حال ظهور هستند که پرچمدار تحولات اجتماعی آینده خواهند شد. در یک صبح مه آلود لندن که غم و اندوه از در و دیوار می بارید مارگارت تاچر (Margaret Thatcher ۲۰۱۳-۱۹۲۵) نخست زیر وقت بریتانیا در دفتر یادداشت جلد قرمز نش نوشت که مهسا امینی و سایر زنان مقتول ایرانی به دستور ژنرال لئوپلیدو گالتیری و توسط واحد ۶۰۱ ترور و امحاء نیروهای مسلح کشته شده اند. البته خیلی ها آن زمان به نظر خانم تاچر توجهی نکردند و آن را صرفاً نوعی جنگ تبلیغاتی بر ضد خونتای نظامی آرژانتین در جنگ فالکلند و یا به قولی مایونانس تعبیر کردند. گذشت زمان درستی نظرات بانوی آهنین را ثابت کرد. آنجلا برودت کوتز (Angela Burdett-Coutts ۱۹۰۶-۱۸۱۴) انسان دوست بزرگ

انگلیسی و از محارم و ندیمه های ملکه ویکتوریا که نقش بزرگی در توسعه شرق لندن فقیر و ساخت خانه های مناسب برای اقشار فقیر جامعه بازی کرد، وقتی در روزنامه فایننشیل تایمز اخبار مربوط به کشته شدن مهسا امینی را خواند خیلی متأثر شد و از ملکه ویکتوریا درخواست کرد تا قرار ملاقات با ناصرالدین شاه قاجار را به نشانه اعتراض لغو و یا حداقل آن را به تاخیر اندازد. ملکه ویکتوریا اندکی سکوت کرد و گفت: «از مرگ مهسا و سایر بیگناهان تظاهرات اخیر در ایران خیلی متأسف است اما تا حالا هیچ کدام از پادشاهان پرشیا دستش را نبوسیده و انتشار این عکس در روزنامه ها می تواند نقش مهمی در تثبیت اعتبارش داشته باشد. بارونس آنجلا برودت کوتز هیچ نگفت اما آثار عدم رضایت از چهره اش هویدا بود. ملکه ویکتوریا نهایتاً برای دلجویی از آنجلا دستور داد همه قوهای سلطنتی را آزاد بگذارند تا اگر مایل بودند بعد از سالها سفر قشلاق را انجام و برای سه ماه زمستان به آفریقا سفر کنند. آنجلا اهمایش را در هم کشید و کاخ باکینگهام را ترک گفت.

درست یک ماه بعد از عزیمت ناصرالدین شاه از لندن، نویسنده و فیلسوف و فمینیست مشهور انگلیسی ماری ولاستون کرافت (Mary Wollstonecraft ۱۷۹۷-۱۷۵۹) وقتی خبر قتل مهسا امینی را در روزنامه دیلی تلگراف خواند کاسه صبرش لبریز شد و نهایتاً تصمیم گرفت کتابش را که یکی از کلاسیک های مشهور جهان زنان و فمینیسم است، در سال ۱۷۹۲ منتشر نماید: تحلیل و تبیین حقوق زنان A Vindication of the Rights of Woman. در این کتاب رفع تبعیض جنسیتی بزرگترین دستاورد تاریخ بشری خوانده شده و سالهای طولانی الهام بخش همه فعالان حقوق زنان و فمینیسم گردید.

فلورانس نایتنگل (Florence Nightingale ۱۹۱۰-۱۸۲۰) و یا همان بانوی فانوس به دست انگلیسی، در بحبوحه جنگ کریمه بین روسیه تزاری و ارتشی از متحدان اروپای غربی سالهای ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ بود که تلگرافی دال بر مرگ مهسا امینی را دریافت کرد. نایتنگل برای جلب افکار عمومی جهان به جنگ نابرابر زنان ایران و نیروهای دولتی اعلام کرد که نهادهای بین المللی و داوطلبانه از زنان پرستار برای کمک به زنان زخمی ایران که طی تظاهرات دچار آسیب هایی شده اند، تأسیس گردد. وی اعلام کرد که همان دلایلی که باعث شروع و ادامه جنگ کریمه گردید هم اکنون در ایران جاری است و پشتیبانی جهانی از زنان شجاع ایرانی را می طلبد.

ماری استوپز (Marie Stopes ۱۹۵۸-۱۸۸۰) که در دانشگاه درس علوم خوانده، اولین زنی بود که به دیدگاه معمول در جامعه غربی زمان خود که زن را تنها ماشینی برای تولید مثل و فرزندآوری می دانستند با نوشتن کتاب «ازدواج عاشقانه»، اعتراض کرد. وی که همواره بر احقاق حقوق طبیعی زنان تأکید داشت از خواندن گزارش های مربوط به قتل مهسا امینی در تهران به گفته خودش شوکه شد. وی موجد تظاهراتی در اغلب پایتخت های جهان برای حمایت از خیزش زنان ایرانی گردید. وی با نوشتن کتاب «والدین عاقل»، اولین کسی بود که به نقش پدر و مادر در آگاهی دادن به فرزندان دختر و مادران آینده جامعه در خصوص حقوق مسلم زنان گام بلندی برداشت.

آمیلیا اهرارت (Amelia Earhart ۱۹۳۹-۱۸۹۷)، اولین زنی بود که در سال ۱۹۳۲ توانست به تنهایی با هواپیما عرض اقیانوس اطلس را ببیماید. وی در فرودگان لندن به خبرنگاران گفت: «شنیدن اخبار مربوط به مرگ مهسا امینی در تهران و فشارها و مظلومی که زنان ایرانی تحمل می کنند جایی برای شادی این پیروزی بزرگ باقی نگذاشته است. وی اضافه کرد که نام مهسا امینی تا ابد به عنوان رمز و کدی برای برابری جنسیتی در جهان باقی خواهد ماند.

ملکه ویکتوریا (Queen Victoria ۱۹۰۱-۱۸۱۹) که طولانی ترین دوره حکمرانی در بریتانیا بعد از ملکه الیزابت را دارد، اولین کسی بود که در سال ۱۹۰۰، درست یک سال قبل از فوت اش، درخواست کرد تحقیقی بی طرفانه و تحت نظر نهاد های تخصصی سازمان ملل برای روشن شدن ابعاد مختلف قتل مهسا امینی انجام گیرد. نظری که بلافاصله مورد حمایت ویلهلم دوم امپراتور آلمان قرار گرفت. ملکه ویکتوریا در آخرین یکشنبه فرمانروایی خود از بالکون کاخ باکینگهام، تظاهرات صدها نفر را در میدان ترافالگار تماشا و لبخندی حاکی از رضایت زد.

جوزفین باتلر (Josephine Butler ۱۹۰۶-۱۸۲۸) با روشن شدن ابعاد جدیدی از قتل مهسا امینی، موضوع تبعیض جنسیتی و جامعه مرد سالار را مطرح ساخت. جامعه ای که عموماً مردان خود را بری از خطا دانسته و برای هدایت زنان به راه راست محق می دانند. وی اولین کسی بود که درخواست کرد در کلیه کشورها برای تأمین بهداشت عمومی نه تنها زنان روسی به دلیل داشتن امراض مقاربتی باید مرتباً تست بدهند بلکه مشتریان مرد آنها هم باید معاینه شوند چون شواهد موجود نشان می دهد که مردان هم به اندازه زنان در سرایت و همه گیری بیماری مقاربتی مقصر هستند.

## روح تهران، زندگی در میانه اعتراضات

پویان مکاری

این مطلب حاصل مصاحبه با افرادی عادی در تهران از سنین، جنسیت‌ها، قومیت‌ها و عقاید دینی متفاوت است. در این گفتگوها کوشیده‌ام تا افراد بخشی از زندگی روزمره خود را روایت کنند و از تجربه خویش در مورد اعتراضات در مهر و آبان ۱۴۰۱ سخن بگویند. روایت‌هایی انسانی از شهروندانی که خواسته یا ناخواسته زندگی روزانه‌شان در پایتخت ده میلیون نفری ایران با اعتراضات سراسری گره خورده است. به منظور رعایت امنیت مصاحبه‌شوندگان نامشان محفوظ مانده، و در عوض سعی کرده‌ام تا آنها را با یکی از ویژگی‌هایشان معرفی کنم.

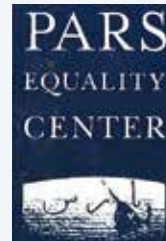
**مردی ۳۰ ساله که اهل اعتراض نیست اما...:** «دیوارهای شهر پر شده از شعارنویسی‌های مختلف. بسیاری از شعارهایی که پاک می‌شوند جایشان را شعارهای دیگری می‌گیرند و این به جنگی روزمره تبدیل شده است. بعضی وقت‌ها که از خانه یا محل کار خارج می‌شوم تکه کاغذی چاپی یا دست‌نویس روی برف‌پاک‌کن ماشینم گذاشته شده، و گاهی کاغذ لای در خانه یا کف آسفالت است. حتی پیش آمده که هنگام قدم زدن در خیابان کسی تکه کاغذی به من بدهد که در آن به حضور در تجمع یا همراهی با اعتصاب دعوت شده‌ام. شب‌ها در بسیاری از محله‌های تهران بانگ شعارها بلند می‌شود و به صورت غیرمستقیم یا حتی مستقیم ما را ترغیب می‌کند که به خیابان بیاییم. در محل کار، خانه، تاکسی، اتوبوس، مترو، مغازه و هر جا که عده‌ای جمع هستند صحبت از تجمعات است و اخبار سریع رد و بدل می‌شود و من هم گاهی با مردم مشغول گفتگو می‌شوم. در بازار، پیر یا جوان، همه از این صحبت می‌کنند که کی یا کجا باید اعتراض کرد و چطور باید اعتصاب بازار را شروع کرد. کافی است که شبکه‌های اجتماعی خود را باز کنید تا خیل فراوان آثار هنری، اخبار و فراخوان‌های مختلف اعتراضی در روزها و مکان‌های مشخص به چشمتان بخورد، البته اگر سرعت اینترنت یاری کند و فیلترشکن از کار نیفتاده باشد. اهل اعتراض نیستم اما نمی‌شود از آنچه پیش آمده فرار کرد.»

**دختری زیر سن قانونی:** «در روزهای منتهی به تجمعات، انرژی و هیجان بیش از پیش به چشم می‌خورد، و به راحتی می‌توان فهمید که امروز در منطقه ما اعتراض هست یا نه.»

روزمرگی از شهر رخت بر بسته است و ما در این شهر با جوی اعتراض آمیز در فضاهایی مواجه‌ایم که همواره در آنها روزمرگی و ملال جاری بوده، فضاهایی که در گذشته حتی صحبت در مورد تبعیض و ستم در آنها ناممکن به نظر می‌رسید. منظوم تنها مدرسه نیست، خیابان و محله و حتی جلوی مساجد. به خصوص که بسیاری از تجمعات به محله‌ها کشیده شده است و ما خواه ناخواه با آن درگیر هستیم. اگر در تجمعی حضور نداشته باشم حداقل سعی می‌کنم که با موبایل از آن فیلم بگیرم تا صدای مردم در خارج از ایران شنیده شود. وقتی صدای تیراندازی و فریاد از محله بلند می‌شود، بوی گاز اشک‌آور را حس می‌کنیم. حتی در داخل خانه، به گاز اشک‌آور بسیار حساس هستم و به سرعت اشک از چشم‌هایم سرازیر می‌شود و نفسم بند می‌آید. تا ابتدای شهریور امسال اصلاً نمی‌دانستم گاز اشک‌آور چیست اما الان به خوبی بویش را می‌شناسم. از پشت بام خانه ما می‌توان آتش‌هایی را که مردم روشن کرده‌اند، دید. گاهی مردم را در حال فرار در کوچه‌های اطراف می‌بینم. بسیاری از هم‌محله‌ای‌ها در خانه‌شان را برای ورود معترضان باز می‌گذارند و آنها را در حیاط خانه راه می‌دهند. گارد ویژه گاهی در میان کوچه‌ها می‌چرخد تا خانه‌هایی را که به معترضان کمک می‌کنند پیدا کند. وقتی می‌توانم در زمان اعتراض در خیابان باشم همه این‌ها را از نزدیک می‌بینم، دنبال معترضان شیشه به خود می‌گردم، پا به پای آنها فرار یا حمله می‌کنم، مخفی می‌شوم، امیدوار می‌شوم، و شعار و فحش می‌دهم. خشمگین یا ناامید می‌شوم. تا حالا تیر نخورده‌ام اما نزدیک بوده که تیر ساچمه‌ای یا پینت‌بال بخورم. مهم نیست که چه اتفاقی خواهد افتاد چون می‌دانم هر اتفاقی بیفتد زندگی فردا هم ادامه دارد.»

**مردی که یاد گرفته در حین زندگی اعتراض کند:** «شما یا دوست دارید که در اعتراضات باشید یا دوست ندارید. اما فهمیده‌ام که تصمیم با شما نیست، مخصوصاً اگر در مرکز شهر زندگی کنید. قطعاً مردی مثل من باید خرج خانواده‌اش را در بیاورد اما اگر اعتراضی شکل بگیرد از حضور در آن فرار نمی‌کنم. پس از اعتراض هر اتفاقی که برآیم بیفتد شب در خانه اخبار را چک می‌کنم، با همسر، فرزند یا بستگان پیرامون مشاهدات مان صحبت می‌کنیم. خوشبختانه در میان نزدیکانم کسی با اعتراضات و حضور در آن مخالف نیست. صبح که از خانه خارج می‌شوم، چیزهایی را که دیروز دیده‌ام یا در موردشان شنیده‌ام دوباره می‌بینم. در محل کار، مدرسه بچه‌ها یا هر جای دیگر با دیگران درباره اخبار گفتگو می‌کنم و با کنجکاوی مشاهدات بقیه را می‌شنوم. بازار شایعات هم مانند همیشه داغ است، اما آنقدر دیده و شنیده‌ام که می‌توانم راست را از دروغ تشخیص دهم. دیگر همه چیز رنگ اعتراض به خود گرفته است. زندگی جریان دارد، اما به شکلی دیگر. وقتی به حرف‌های همکارانم گوش می‌کنم که از تجربیات شان در محله‌های مختلف تهران می‌گویند، شگفتی تمام وجودم را فرا می‌گیرد که اعتراضات در عین روزمرگی چگونه جریان دارد. عادی‌تر از آنچه فکرش را می‌کنید. اعتراضات به چیزی مثل دیگر فرایندهای روزانه من تبدیل شده است. مثل خرید کردن، کار کردن، قدم زدن در خیابان و حتی تفریح کردن. بهتر بگویم، یاد گرفته‌ام که چطور در حین زندگی اعتراض کنم.»

**پسری که بیشتر از سنش می‌فهمد:** «در شبکه‌های اجتماعی وقتی با حسابی جعلی در مورد اعتراضات می‌نویسم یا با دیگر معترضان ارتباط برقرار می‌کنم، همه فکر می‌کنند که من مردی حدوداً ۴۰ ساله هستم. واقعیت این است که سن من نصف این مقدار هم نیست اما صدایم غلط‌انداز است و این برای رد گم کردن خوب است. گاهی سعی می‌کنیم با گروه‌های معترض در دیگر محلات تهران در تماس باشیم تا بتوانیم فراخوان مؤثرتری منتشر کنیم. گاهی هم سعی می‌کنم همراه با دوستانم، بچه‌های دیگری را ببینیم تا بتوانیم با آنها برای اعتراضات برنامه‌ریزی کنیم. من دیگر جز اعتراض کاری ندارم. بعضی اوقات می‌توانیم هسته اعتراضی درست کنیم و خیلی مواقع هم موفق نمی‌شویم. یک روز تمام تلاش کردیم تا فراخوانی را منتشر کنیم اما موفق نشدیم. با وجود این، پیش از غروب و در ساعتی غیرمعمول همسایه‌ها شروع کردند به شعار دادن و فریاد زدن از پنجره‌های خانه و پشت‌بام‌ها. بعد از چند دقیقه کم‌کم به تعداد شعاردهندگان اضافه شد و پس از آن بود که من فریاد زنان دیگران را به تجمع در یکی از خیابان‌های محل دعوت کردم. چند نفر دیگر هم جملات من را تکرار کردند و از روی پشت‌بام و در تاریکی با هم گفتگو کردیم و ساعت مشخصی را برای اعتراض مقرر کردیم. وقتی سر ساعت مقرر به آن محل رفتم با تعداد قابل توجهی از معترضان مواجه شدم. کمی که گذشت شعارها را شروع کردیم، سطل آشغال‌ها را آتش زدیم تا مسیر خودروها را مسدود کنیم. تجمع ما شکل گرفت. بعد از حدود نیم ساعت مأمورها حمله کردند و با گاز اشک‌آور و گلوله ساچمه‌ای ما را متفرق کردند. فردای آن روز هم سر همان ساعت تجمع کوچک دیگری شکل گرفت. کم‌کم همسایه‌های دیگری را که در آن شب شعار می‌دادند شناختم.»



ارائه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم برای افراد واجد شرایط به شرح ذیل می‌باشد:

- ♦ تابعیت آمریکا (سیتی زن شیپ)
- ♦ ویزای مهاجرت و انجام امور کنسولی
- ♦ درخواست کارت اقامت دائم (گرین کارت) و تجدید کارت
- ♦ مجوز اشتغال
- ♦ مجوز سفر
- ♦ کمک به قربانیان خشونت (VAWA)
- ♦ درخواست معافیت از پرداخت هزینه اداره مهاجرت برای افراد واجد شرایط

گروه حقوقی مجرب ما به زبان های فارسی، انگلیسی، اسپانیایی و فرانسوی، آماده ارائه خدمت به افراد واجد شرایط می‌باشند.

لطفاً برای تعیین وقت با ما تماس حاصل فرمایید

(408) 261-6405

(818) 616-3091

1635 The Alameda  
San Jose, CA 95126

4954 Van Nuys Blvd., Suite 201  
Sherman Oaks, CA 91403

[www.parsequalitycenter.org](http://www.parsequalitycenter.org)

A Department of Justice Recognized ♦ 501(c)3 Nonprofit Organization

## حبیب القانین، سازنده ساختمان‌های پلاسکو و آلومینیوم

پرویز نیکنام



سی و چهل، کارخانه‌هایشان را در آن بنا کردند. بازار گسترده مصرف و پیشرو بودن القانین سبب شد تا این واحد صنعتی به پیشرفته‌ترین واحد تولیدی قطعات پلاستیک در خاورمیانه تبدیل شود. بعد از آن فعالیتش را گسترش داد و شرکت پارس آمریکا و کارخانجات لوازم خانگی جنرال استیل را تأسیس کرد که در آن انواع لوازم خانگی نظیر یخچال و ماشین لباس‌شویی

تولید می‌شد. او هم‌زمان در صنایع آلومینیوم و پروفیل نیز در و پنجره آلومینیومی تولید می‌کرد. کمی بعد، کارخانجات پلاستیک شمال و لوله شمال را راه اندازی کرد. حبیب و برادرانش اولین صنعتگران ایرانی بودند که کارخانه‌ای برای تولید وسایل پلاستیکی ساختند و بازار این محصولات را تا زمان انقلاب در اختیار داشتند. به گفته هارون یشایایی، یکی از اعضای انجمن کلیمیان ایران، حدود دوازده هزار نفر در کارخانه‌ها و فروشگاه‌های القانین کار می‌کردند. گفته می‌شود که القانین ساختمان پلاسکو را در دهه پنجاه به هژبر یزدانی واگذار کرده بود اما یکی از هم‌کیشان یهودی نزدیک به وی می‌گوید که او واحدهایش را به صورت جداگانه فروخته بود ولی ساختمان آلومینیوم را تا پایان عمر در اختیار داشت. طبقات بالایی این ساختمان مقر دفاتر اداری شرکت‌هایش بود و بقیه طبقات را نیز اجاره داده بود. القانین علاوه بر برج‌سازی در تهران، در سال ۱۳۴۸ با شراکت برادرانش در اسرائیل یک ساختمان تجاری ۲۳ طبقه به نام شیمشون ساخت که در محاکمه‌اش در اردیبهشت ۱۳۵۸ به‌عنوان یکی از اتهاماتش مطرح شد.

با گسترش فعالیت‌های صنعتی و تجاری حبیب القانین، او توانست رهبران کلیمی را مجاب کند تا اجازه دهند که کلیمیان صاحب کارت بازرگانی در فعالیت‌های صنفی مشارکت کنند. او خودش در این زمینه نخستین گام را برداشت و در سال ۱۳۳۹ به‌عنوان اولین یهودی وارد اتاق بازرگانی شد. او مورد وثوق همه گروه‌های حاضر در اتاق بازرگانی بود و هفت دوره عضو اتاق بود. در اوایل دهه پنجاه، همراه با پانزده نفر از اعضای اتاق بازرگانی به چین رفت تا زمینه گسترش فعالیت‌های تجاری بین دو کشور را فراهم کند.

**فعالیت‌های اجتماعی و خیریه:** حاج حبیب علاوه بر کمک به نیازمندان و حمایت از احداث مدرسه و درمانگاه و حتی مسجد، یکی از حامیان اصلی بیمارستان دکتر سپهر بود. این بیمارستان هفتاد سال قبل با نام «درمانگاه کانون خیرخواه» از سوی گروهی از یهودیان محله عودلاجان راه‌اندازی شد و بعدها نامش به «بیمارستان کوروش کبیر» تغییر یافت. در سال ۱۳۵۶ وقتی بیمارستان با مشکلات مالی مواجه بود او هشتصد هزار تومان در اختیار متولیان آن گذاشت تا مشکلات بیمارستان و کمبودهای آن را رفع کنند. این بیمارستان بعد از انقلاب به اسم یکی از اولین پزشکانش یعنی دکتر روح‌الله سپهر تغییر نام داد، دکتر سپهر به علت ابتلا به تیفوس در نخستین سال‌های پس از تأسیس بیمارستان درگذشت.

هارون یشایایی می‌گوید: «بیمارستان سپهر، یک وضعی مثل امروز پیدا کرده بود چون قبل از سال ۱۳۵۶ یک مؤسسه آمریکایی آن را اداره می‌کرد و در آن سال این مؤسسه از ایران رفت. دکتر کامران بروخیم و من از سوی مجمع عمومی برای حل مشکل انتخاب شدیم. دیدیم هیچی نیست، من و دکتر بروخیم رفتم پیش حاج القانین در همین ساختمان آلومینیوم و گفتیم بیمارستان مشکل پیدا کرده است. گفت: (همین‌طور الکی حرف نزنید، بروید و ببینید که چه‌کار می‌خواهید بکنید و چقدر پول می‌خواهید). ما رفتم بررسی کردیم و فهرستی تهیه کردیم و نزد القانین بردیم. القانین گفت: (چقدر لازم است؟) دکتر بروخیم گفت: (هشتصد هزار تومان). گفت: (حرام نمی‌کنید؟) گفتیم: (صورت‌حساب می‌آوریم). گفت: (من الان هشتصد هزار تومان به شما می‌دهم. بروید و مریض‌خانه را راه بیندازید به یک شرط که به هیچکس نگوید که این پول را دادم چون همه بر سر من می‌ریزند). بعد ما بیمارستان را راه انداختیم، این بیمارستان چند دهه یکی از مهم‌ترین مراکز درمانی مناطق جنوبی و فقیر شهر تهران بود و چند بار تا مرز تعطیلی پیش رفت اما در نهایت با کمک انجمن یهودیان توانست فعالیتش را از سر بگیرد.

**ستاره اقبال داود بر شانه حبیب:** در پی بروز اختلافاتی در اوایل دهه ۱۳۴۰، مراد اریه که چهار دوره نماینده یهودیان در مجلس شورای ملی بود، جایش را به جمشید کشفی داد و از سمت ریاست انجمن کلیمیان نیز کناره‌گیری کرد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۶**

صبح روز سی‌ام دی ماه ۱۳۹۵ برج پلاسکو در چهارراه استانبول تهران آتش گرفت و در سه ساعت و نیم کل ساختمان فرو ریخت. برجی که ساختنش کمتر از سه سال زمان برده بود، در کمتر از سه ساعت و نیم به تلی از خاک بدل شد. شانزده آتش‌نشان که مشغول خاموش کردن آتش بودند در این حادثه جان باختند. از آن زمان تا امروز که حدود شش سال گذشته و برج جدیدی به جایش ساخته شده، یک اسم، مدام تکرار شده است: حبیب القانین.

حبیب القانین در سال ۱۳۳۹ احداث این بنا را شروع کرد و آن را پلاسکو نامید چون خودش اولین و بزرگ‌ترین تولیدکننده انواع پلاستیک و ملامین در ایران بود. این بنا برای مدتی بلندترین ساختمان تهران بود و در پایتخت دو میلیون از هر گوشه‌ای دیده می‌شد، ساختمانی هفده طبقه‌ای با اسکلت فلزی که ۵۶۰ واحد تجاری داشت و زیربنایش ۲۹ هزار متر مربع بود. ارتفاع ساختمان پلاسکو زبازند همه بود. عمران صلاحی، طنزپرداز معاصر، در خاطره‌ای از پرویز شاپور، کاریکلماتور نویسنده می‌نویسد: «یک بار شاپور پرسید: (می‌دانی سوزن ته‌گرد را چطور می‌سازند؟) گفتم: «نه»، به‌طنز گفت: «سوزن‌های معمولی را از بالای ساختمان پلاسکو می‌اندازند روی زمین، ته‌شان گرد می‌شود.»

پلاسکو نماد یک ساختمان مدرن تجاری در اوایل دهه چهل خورشیدی بود و خبر از دورانی تازه می‌داد. وقتی این ساختمان فعالیتش را شروع کرد، اقتصاد ایران بعد از یک دوره رکود طولانی، وارد مرحله تازه‌ای شده بود و گروهی از تکنوکرات‌های تحصیل کرده در بانک مرکزی، سازمان برنامه و وزارت اقتصاد سکان هدایت اقتصاد کشور را در دست گرفته بودند.

القانین به لطف شمه اقتصادی و تجاری‌اش دریافت بود که فضای اقتصاد کشور به سوی رونق می‌رود و به همین علت دو سال بعد در سال ۱۳۴۳ دومین ساختمان بزرگ تجاری‌اش (آلومینیوم) را در خیابان جمهوری (شاه) ساخت که دوازده طبقه داشت. این ساختمان‌ها با فروشگاه‌هایی مدرن و رستوران‌های پُرزرق و برق حاکی از آغاز دوران تازه‌ای در اقتصاد ایران بود. پیش از این، تجارت در بازار تهران خلاصه می‌شد و نبض اقتصاد در بازار می‌زد اما ساختمان‌های القانین به سیطره طولانی بازار تهران خاتمه داد و ساختمان پلاسکو با مغازه‌های شیک، در تضاد با دالان‌های تاریک بازار، نمادی از حرکت به سوی دوران جدید شد.

وقتی پلاسکو راه افتاد برخی از تهیه‌کنندگان فیلم و بعضی از شرکت‌ها دفاترشان را به آنجا منتقل کردند. اما کم‌کم فروشندگان پوشاک کل ساختمان را در اختیار گرفتند و در سال‌های آخر عمر، پلاسکو نشانی از عظمت گذشته در آن نبود و از مجسمه تبلیغی «کانادا درای» که پیش از انقلاب روی دیوار پلاسکو نصب شده بود، جز تکه‌های فلزی بدریخت، چیزی باقی نمانده بود. حالا به جای ساختمان قدیمی، بنای تازه بیست طبقه‌ای شبیه به لانه‌ی زنبور ساخته شده است. اما همچنان در سردر آن، نام پلاسکو دیده می‌شود که یادآور مردی است که شصت سال قبل با سودایی دیگر، کلنگ این ساختمان را بر زمین زد.

**زندگی حاج حبیب:** حبیب القانین، معروف به حاج حبیب، در سال ۱۲۹۱ خورشیدی در محله یهودی‌نشین عودلاجان در تهران متولد شد. پدرش، بابایی خیاط بود و مادرش، خانم جان از خانواده القانین. دوران مدرسه را در مدرسه فرانسوی «آلیانس» گذراند که به یهودیان اختصاص داشت و در آن بیشتر بر یادگیری علوم تأکید می‌شد تا مسائل مذهبی. بعدها در دوران رضاشاه این مدارس ملی شد و نامش به «اتحاد» تغییر کرد. حاج حبیب دبیرستان را ناتمام گذاشت و مدتی در هتل «گیلان نو» در خیابان لاله‌زار، که متعلق به دایه‌اش حاج عزیز القانین بود، کار کرد. مدتی هم در مغازه «انصاف» کار کرد که به یکی دیگر از خویشاوندانش تعلق داشت.

در سال ۱۳۱۶ وقتی ۲۵ ساله بود، با برادرانش نجات‌الله، عطاء‌الله، صیون، داود، جان و نصرالله، تجارت‌خانه‌ای در سرای حاج اسماعیل بازار تأسیس کرد. در این تجارت‌خانه برادران القانین ساعت، پارچه، رادیو، ماشین خیاطی و چینی‌آلات از اروپا و آمریکا وارد می‌کردند و در بازار تهران می‌فروختند. کسب‌وکارشان رونق داشت تا آنکه حاج حبیب به پیشنهاد صیون، که در سفر به آمریکا با صنعت پلاستیک آشنا شده بود، تصمیم گرفت تولید پلاستیک را در ایران شروع کند. این آغاز فعالیت‌های تولیدی و صنعتی‌اش در ایران بود. او در سال ۱۳۳۷ شرکت پلاستیک‌سازی پلاسکوکار را در جاده قدیم تهران تأسیس کرد، همان منطقه‌ای که اکثر صنعتگران تاجرپیشه در دهه‌های

# idents®

## RS FOR SERIOUS INJURIES

### CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



RANKED TOP 1% LAWYERS



# No Fees

## Until We Win Your Case!

### ettlements & Verdicts



[Powerfulinjurylawyers.com](http://Powerfulinjurylawyers.com)

urg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.





# ACC

## POWERFUL LAWYER

### دکتر کامران یدیدی

### وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

### نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



## Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

# (888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B



و یهودیان به اردوگاه های مرگ فرستادند، زیرا آنها نظام ارزشی متکی به مرد سروری و رفتار و ظاهر متفاوت با تعاریف مربوط به مردانگی و تقدس خانواده را به زیر سؤال می بردند. حقوق قانونی همجنس خواهان غربی با کمک متحدان خود، همچون جنبش زنان و جنبش سیاه پوستان سرانجام به رسمیت شناخته شد. آخرین کشوری در

اروپا که قانون مربوط به همجنس خواهی را اصلاح کرد قبرس شمالی است. در حال حاضر در اروپا، آمریکای شمالی و استرالیا همجنس خواهی نه تنها جرم محسوب نمی شود بلکه ازدواج آنها در شانزده کشور دنیا نیز به رسمیت شناخته شده است. شوربختانه در کشورهای اسلامی همجنس خواهان نه تنها از آزادی و به رسمیت شناختن حقوق شان محرومند بلکه تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند. تنها کشوری در خاورمیانه که همجنس خواهان حقوق شهروندی شان به رسمیت شناخته شده است اسرائیل می باشد. هر چند در آنجا هم گروه های مذهبی محافظه کار با این آزادی ها مخالفند.

ستم و تعدی به حقوق «آن دیگری متفاوت از من» از راه عادت، کلیشه سازی، و ناآگاهی تداوم پیدا می کند. فرهنگ ضد هم جنس خواهی یکی از قوی ترین ترس ها از متفاوت بودن است که در ضمیر ناخودآگاه ما وجود دارد. علت این است که مرز بین همجنس خواه و دگر جنس خواه بسیار سیال است. در مورد فرهنگ زن ستیزی و یا نژاد پرستی تفاوت بین من و آن دیگری مشخص است و سیال نیست. فرد سفید پوست غیر ممکن است سیاه پوست شود و یا بر عکس. اما در رابطه با همجنس خواهی امکان اینکه روزی این مرز ثابت و غیر قابل تغییر در مورد من بشکند وجود دارد. بنابراین باید با تمام امکان از «من» متفاوت از همجنس خواه، با اعلام انزجار، پشتیبانی کرد. هرچه فرد در این باره از خواست جنسی اش نامطمئن تر باشد، اعلام انزجارش به همجنس خواهی، با خشونت و یا بدون خشونت فیزیکی بیشتر خواهد بود. عدم بردباری نسبت به گوناگونی و تفاوت ها در هر جامعه ای سرانجام به برخورد خشونت بار منتهی می شود. عدم بردباری جنسیتی، قومیتی، انتخاب جنسی، مذهبی و یا بی مذهبی و سایر تفاوت ها در حالت افراطی اش به جنایاتی فاشیستی و داعشی ختم می گردد. تنها راه برون رفت از این فجایع بشری این است که تفاوت ها را مقتنم شماریم و یاد بگیریم که صداهای مختلف را در سینه خفه نکنیم. اگر خواهان دنیایی عاری از خشونت و دمکراتیک هستیم باید تعاریف مان از یکسانی و تفاوت ها را که مانع پیوستگی مان به یکدیگر است به زیر پرسش ببریم و به صداهای گوناگون در جامعه امکان بیان دهیم.

در طول حیات بشر در اثر پیکار پیوسته کنشگران زن و مرد برای بدست آوردن آزادی و عدالت، جهان ما تحول یافت که امروزه اندکی از نتایج آن بهره مندیم. جامعه ایران هنوز نیازمند دگرگونی های بسیاری است تا به جامعه ای انسانی و عدالت محور دست یابد. اما به باور من پیش از هر چیز لازم است که به خود بنگریم و با صداقت، نفرت و ترس مان از هم جنس خواهی را به چالش کشیم. فرهنگ ما حاصل سده ها نبردباری نسبت به دگرباشان جنسی است که در ما نهادینه و سترون شده است. اگر در پایان، خواننده این کتاب در اندیشه ها و باورهایش نسبت به هم جنس خواهان تحولی احساس کند، تعهدم نسبت به آن دو چشم سیاه معصوم عملی شده است. دوست دارم این مقاله را با جلات زیبای البرت انشتین که نه تنها دانشمندی بزرگ، بلکه انسانی والا و فراتر از زمانش بود پایان دهم.

انسان بخشی از کلیتی است که به آن جهان و یا گیتی می گوئیم. بخشی که محدود در فضا و زمان است. او تصور می کند خودش و افکار و احساساتش چیزی جدا از سایرین است. نوعی از وهم زدگی از خود آگاهیست. انسان در حقیقت زندانی وهم زدگی خودش است که ما را از سایرین جدا می کند و فقط برای کسانی که به ما نزدیک هستند عاطفه و مهر داریم. وظیفه ما به عنوان انسان این است که خودمان را از این زندان وهم زدگی رها کنیم. این زمانی امکان پذیر است که مهربانی و همدردی مان را به تمام آنچه در این کره خاکی زنده است گسترش دهیم. امکان این دست آورد سخت است اما، کوشش در این راه بخشی از آزادی و رهایی است که زمینه ساز و ضامن امنیت درونی و آرامش او می باشد.



بخش آخر

منیژه مغیثی

**سخن آخر:** «مردی که آزادی مرد دیگری را از او می گیرد خودش زندانی نفرت است. او پشت میله های تعصب و ذهنیت کوچک خویش گرفتار است. ستمدیده و ستمگر هر دو انسانیت شان چپاول شده است» (نلسون ماندلا)

چنانچه در فصل های پیشین اشاره شد، دیدیم در تمام جوامع باستانی به جز استثنائاتی، با همجنس خواهی رواداری نشان داده شده است. رفته رفته مذاهب بذر نفرت و محکومیت هم جنس خواهان را در آذهان کاشتند و با قدرت گرفتن بیشتر این رواداری تبدیل به خشونت شد. انتظار می رفت که با آشنایی ایرانیان با فرهنگ غرب و فراگیری از فرنگیان دمکراسی در کشور استقرار و عقب ماندگی ها جبران گردد، در برابر همجنس خواهی در قوانین جزایی کشور جرم شناخته شد و از حافظه جمعی به تدریج پاک گردید.

عشق به هم جنس در ایران، از سوی حکومت دینی، بخش بزرگی از جامعه، بسیاری از خانواده ها و حتی پزشکان و روان پزشکان به عنوان انحراف اخلاقی تلقی می شود. افزون بر این از سوی نهادهای قانونی جرم محسوب شده و مستوجب اشد مجازات است. در فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران تنها دگر جنس گرایی مشروعیت دارد و سایر تمایلات جنسی غیر اخلاقی، منحرف و بیماری است. زنان و مردان هم جنس خواه را باید با تشویق و یا تنبیه به دگر جنس گرا «تبدیل» کرد. به همین دلیل است که بخشی از هزینه عمل جراحی ترنس ها پرداخت می شود. اما هم زمان هم جنس گرایان با مجازات زندان، شلاق و حتی اعدام روبرو هستند. جامعه و نهادهای قانون گذاری تصمیم می گیرند که فرد چگونه بیوشد، رفتار کند، چه اعتقاد سیاسی/اجتماعی داشته باشد و حق انتخاب جنسی افراد را نیز از آن خود می دانند. در این شرایط، دگر باشان جنسی با احساس ترس و مواجه با نفرت جامعه به حاشیه رانده می شوند. در برابر زنان و مردان هم جنس خواه و یا دارای سایر گرایشات جنسی دو گزینه بیشتر نمی ماند. یا با شکنجه های پزشکی شامل دارو درمانی، رفتار درمانی، و شوک درمانی گرایش جنسی شان را به دگر جنس گرا تبدیل و یا به امید داشتن زندگی انسانی و طبیعی علیرغم مشکلات مهاجرت و در به دری، از کشور فرار کنند.

عشق به هم جنس نه غیر طبیعی است و نه انحرافی. در درازای تاریخ هزاران انسان تاریخ ساز همچون: ناپلئون، جولوس سزار، مارک آنتونی، الکساندر کبیر، آبراهام لینکن و آتاتورک همجنس خواه و یا دو جنس گرا بوده اند. از نایفه های هنر کسانی همچون لئوناردو داوینچی، میکال آنجلو، شکسپیر، چایکوسکی، تنسی ویلیامز، اسکار وایلد، امیلی دیکسون، و ایس والکر نویسنده آمریکایی برنده جایزه پولیتزر و افراد بی شمار دیگری که ادبیات و هنر را غنا بخشیده اند می توان نام برد. و شاید هزاران انسان نایفه و تاریخ ساز دیگر که طبیعی ترین امیال و نیاز خود را به خاطر هراس از جامعه سرکوب کرده اند.

در سال ۲۰۰۴ «پل هنت»، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد، حق انتخاب جنسی را بخشی جدا ناپذیر از حقوق بشر دانسته و در رابطه با بهداشت و تندرستی اضافه می کند که سکس و سکس گرایی ویژه گی و بخشی از هویت فردی انسان است. آنچه امروزه قانون جهان شمول حقوق بشر می دانیم به این معنی است که تمام افراد یک جامعه، صرف نظر از جنس، زبان، قومیت، مذهب، انتخاب جنسی، توانایی و یا عدم توانایی اقتصادی و سیاسی، توانایی و یا عدم توانایی جسمی و روحی در برابر قانون یکسانند و باید از آزادی فردی لذت برند. این دید و نگرش دستورالعملی است که انسان ها در تمام جوامع، سده ها برای بدست آوردن آن پیکار کرده اند. نیاز به آزادی مثل نیاز به هوای پاک است. برخی بطور نسبی به آن دست یافته اند و برخی تا رسیدن به آن راه درازی را در پیش دارند و هنوز، در سده بیست و یکم، در مرحله خشونت و سرکوب به سر می برند. عشق به همجنس، همچون دسترسی به آزادی راهی بس طولانی و پردرد و رنجی را متحمل شده است. تاریخ هم جنس خواهی با آزار و شکنجه و وحشت گره خورده است.

چنانچه دیدیم در اروپای قرون وسطی، دستگاه تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک هم جنس خواهان، زنان، و آزاد اندیشان مذهبی همچون «جوردانو برونو» را به آتش می سپرد و گفته می شد شیطان هم جنس گراست. سده ها بعد، فاشیست های آلمان هم جنس خواهان را به همراه سوسیالیست ها، کمونیست ها، کولی ها، روشنفکران

## چه کنیم با غم و مصیبت بزرگ کشورمان، ایران؟

مریم سالاری - مربی یوگا (بخش دوم)



زمانی که مردم ایران برای «آب و برق و گاز مجانی» به خیابان ریختند. آن سال هایی که مردم ایران به خیال خودشان مسبب انقلاب ایران شدند و برای دموکراسی قیام کردند. بعد فکر کردم نه، آن زمان خیلی دور است. کدام فیلم را میتوان ۴۳ سال به عقب برگرداند. فکر کردم به چند سال یا چند ماه پیش برگردانم. فکر کردم به چه زمانی که وقت ایران خوب

بود! چه زمانی مردم آرامش داشتند! یادم آمد همین یک سال پیش بود که دوستی از مسافرت یک ماهه اش از ایران بازگشته بود و در جمعی، چنان با هیجان عنوان کرد، «نمی دانید ایران چقدر خوب شده!! چقدر تهران عوض شده. چندین مرکز خرید مدرن توی تهران زنده که توی آمریکا هم شما نمی توانید لنگش را پیدا کنید. چه ساختمان هایی، چه رستوران های مدرن و سنتی و اتوبان و مترو. دیگر مردم هر جوری می خواهند در خیابان می گردند. تا یک و دو شب توی دربند و درکه تفریح می کنند. انقدرهم که می گویند وضع مردم بد نیست. در آمریکا صبح تا شب کار می کنیم و این گشت و گذارهایی که آنها می کنند را نداریم». به تمام صحبت های این دوست گوش کردم. بهش گفتم: «من چند تا سوال از شما دارم. چه کسانی پول ساختن این ساختمانها و مراکز خرید مدرن را توی تهران داده است که به قول شما توی آمریکا هم نمی توان آنها را پیدا کرد؟ من، شما، مردم معمولی؟ این مراکز خرید به چه درد مردم ایران می خورد؟ مردمی که بچه های کارش تا کمر مجبور هستند در زباله خم بشوند، آیا احتیاجی به مراکز خرید مدرن دارند؟ چند درصد مردم، از همین مردم تهران، می توانند در این رستوران ها غذا بخورند؟ ولی هیچ از خودتان سوال کردید، چرا مثل قبل به دختر و پسرها کاری ندارند؟ چون می خواهند خودشان سرکار بمانند و به دزدی و کلاهبرداری های میلیاردی شان ادامه دهند. به کدام مردم کاری ندارند؟ به آن کسانی که از خودشان هستند و از دنیا شان را به سینه می زنند و یا آن عده ای که مشغول عروسک بازی هستند و از دنیا اطرافشان بی خبرند؟ مگر همین اعتراض های مرداد ۱۳۹۷ نبود که «نوید افکاری» را در شیراز دستگیر کردند و به اتهام محاربه و همچنین قتل یک مأمور امنیتی در جریان این اعتراضات و فهرستی از اتهامات دیگر به دوبار اعدام، شش سال و شش ماه حبس و ۷۴ ضربه شلاق محکوم کردند. مگر آبان ۱۳۹۸ نبود که مردم به خاطر افزایش ۲۰۰ درصدی قیمت بنزین به خیابانها ریختند. دولت چه کرد؟ مردم را اغتشاشگر خواند. زندان، کشتند، دستگیر کردند و هنوز این جوانان، مردان و زنان در زندان ها مورد شکنجه و تجاوز قرار می گیرند. متأسفانه آن زمان با ورود کرونا به ایران، در آذر همان سال تمام این قیام خاموش شد». از او سوال کردم: «به نظر شما مملکتی که دریاچه های آن، رودخانه های آن به علت سدها، چاه ها و پروژه های اشتباه این رژیم نادان، در حال خشک شدن است، احتیاج به ساختمان های مدرن دارد؟ اینها را من از خودم نمی گویم. گوگل کنید. علت خشک شدن دریاچه ارومیه، رودخانه زاینده رود و کم شدن آب کارون را بررسی کنید. بله دنیا در اثر تغییرات اقلیم با کمبود آب دست و پنجره نرم می کند، ولی بدبختی در کشور ما با داشتن چنین حکومتی نالایق و آخوند های دوزاری بیسواد، چندین هزار برابر شده است. سوال آخر، این چیزهای که شما از آن به نام پیشرفت اسم بردید، در ظرف ۴۳ سال در کشوری که دارای نفت و هزاران منابع طبیعی است، اتفاق افتاده. بهتر است نگاهی به کشورهای دنیا کنیم و ببینیم ظرف این مدت آنها با چه منابعی و به چه رتبه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رسیدند و در نظر داشته باشید در سال ۱۳۷۵ کشور ما در چه موقعیتی از نظر داخلی و خارجی بود و الان کجا هستیم.»

در فکر گفتگو با این آشنا بودم که یکباره به خود آمدم و دیدم حدود یک ساعتی است که در افکار خودم غرق شده بودم. نمی دانستم چرا این گفتگو که من در یک سال پیش با شخصی داشتم به ذهنم آمده بود. شانه هایم درد می کرد و عصبانیت زیادی را احساس می کردم. تصمیم گرفتم به دوست خوبم، «مدیتیشن»، پناه ببرم. در جایگاه مدیتیشنم قرار گرفتم و شروع به نفس کشیدن های عمیق کردم. یک سوال در ذهنم می چرخید چرا من الان باید آن گفتگو را بخاطر بیاورم؟ دنباله مطلب در صفحه ۴۷

همانطور که در مقاله ماه اکتبر در بخش اول این مطلب اشاره کردم، من نه سیاستمدار هستم و نه شخص صاحب نظر در این زمینه. اگر شما جزء خوانندگان علاقمند مطالب یوگا هستید حتما بخش اول این مقاله را به خاطر می آورید و واقف هستید که چرا یک باره من به جای نوشتن مطالب «یوگا و مدیتیشن» در مورد مسائل ایران عزیزمان و ظلم روا شده به ملت مان می نویسم. اگر به هر علتی مقاله قبل را نخوانده اید و یا آن را فراموش کرده اید، پیشنهاد می کنم که قبل از خواندن این مطلب، بخش اول را در ماهنامه قبل بخوانید. با خواندن آن مقاله، نه تنها به علت نوشتن این مطلب پی خواهید برد، بلکه شما با روشی از مدیتیشن که در آنجا توضیح داده شده، آشنا خواهید شد. این روش از مدیتیشن که من آن را به نام «مدیتیشن برای روشن شدن موقعیت ما در چالش های زندگی و رسیدن به آرامش دورنی»، نامگذاری کرده ام در تمامی چالش ها و بحران های زندگی به من کمک کرده است. خوشبختانه با آموختن این روش به خودم و تمرین آن، توانسته ام به شکلی از احساسات خودم در زمانهای سخت زندگی آگاهی پیدا کنم.

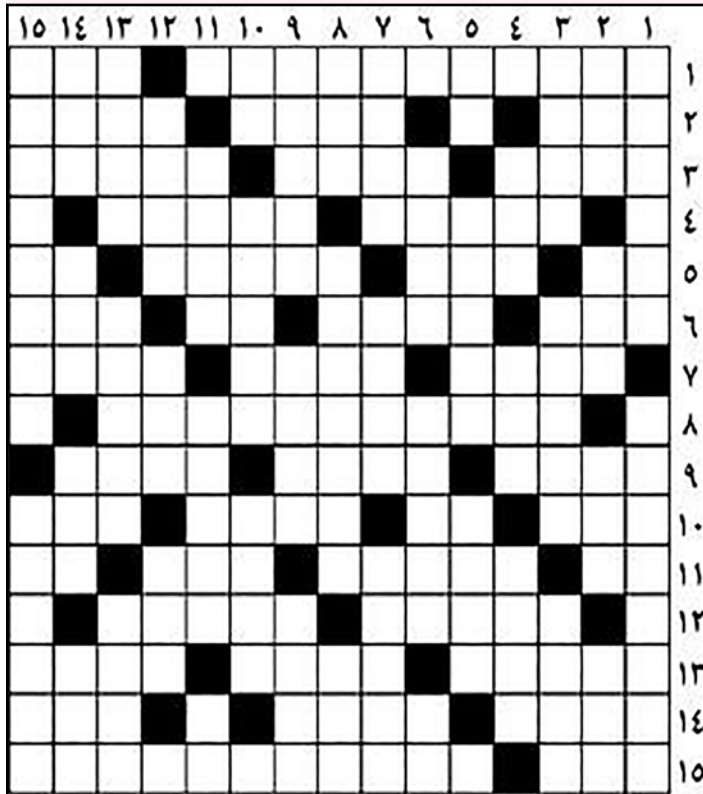
شاید به ذهنتان بیاید فایده این کار چیست؟ آگاهی از احساسات در شرایط چالشی زندگی به چه دردی می خورد؟ فایده این کار این است که زمانی که در شرایط و موقعیت های سخت و بحرانی زندگی، ما قدرت این را داشته باشیم که از حال و احساسات خود با خبر شویم، در اصل به شکلی از هیجانات، نگرانی ها، ترس ها، عصبانیت ها، فشارهای عصبی و تلاطم های روحی و روانی خودمان در آن اوضاع و احوال آگاهی می یابیم. با این آگاهی کم کم می توانیم بر شرایط خودمان چیره شویم و می توانیم خودمان را بالای گود بکشیم. می توانیم به جای له شدن و فریز شدن در مشکلات زندگی، اوضاع را بهتر و روشن تر ببینیم. قدرت و تسلط پیدا می کنیم و به جای اینکه هاج و واج بمانیم و در احساسات، سوال ها و چراهای ذهن شلوغ مان، سرگردان شویم، مدیریت احساسات و افکارمان را به دست بگیریم. در اصل با انجام این نوع مدیتیشن در بحران های زندگی مان به یک آرامش درونی می رسمیم و در نهایت این آرامش درونی و آن قدرت مدیریت آگاهانه، می توانیم هدف و وظیفه خود را شناسایی کرده و قدم هایی را به جلو برداریم و تصمیمات به جایی بگیریم تا در آینده کمتر حسرت و غصه کارهای نکرده گذشته و یا عکس العمل های سریع و بر پایه احساسات مان را بخوریم. حالا که شما همراهان عزیز با توضیحات داده شده به نحوه کار کرد این مدیتیشن آگاهی یافتید، به موضوع این مقاله برمی گردیم.

چه کنیم با غم و مصیبت کشور عزیزمان ایران؟ چه کنیم با درد از دست دادن و پرپر شدن جوانان و کودکان سرزمین مان؟ حتما شما هم جمله «ای کاش هیچ مادر و پدری داغ فرزند نبیند» را شنیده اید. داغ از دست دادن فرزند شعله خاموش نشدنی است که برای ابد روح و روان یک خانواده و بخصوص یک مادر را آتش میزند. مادری که نطفه ای را با شیره جانش به مدت ۹ ماه در وجودش تغذیه و حمل کرده و به دنیا آورده. مادر و پدری که برای آینده فرزند شان با هزاران آرزو در مقابل هر رنج و سختی ایستاده اند، کمر خم کرده اند و دوباره به عشق فرزند قد علم کرده اند، و البته کم نیستند مادرانی که این راه را بدون وجود پدر سپری کرده اند. بله، آتشی که الان در دل بسیاری از مادران و پدران شعله وراست و این مشعله خاموش نشدنی بر جان و روح بسیاری از مردم ایران زبانه می کشد. کدام کلمه و کدام صفت می تواند حال دل مردم داخل کشور و وصف دل ما مردم دور از وطن باشد. آیا می توان با کلمه هایی مانند مصیبت، غم، عذاب، رنج، اندوه، دادخواهی، غصه، سوگواری و فاجعه حال و درد دل مان را بیان کنیم؟ خیر!! پس چه کنیم با این فاجعه که انگارمانند گردابی سهمگین در حال فرو کشیدن یک ملت و نابودی یک کشور در داخل خودش می باشد. این روزها حال دل هر ایرانی با غیرت پاره پاره است و در این هیچ شکی نیست و چه کنیم با این غم و مصیبت که حتی نمی توانیم کلمه ای برای توصیف آن پیدا کنیم.

باید اعتراف کنم آنقدر اخبار این روزها بردوشم سنگینی می کند که مدام احساس می کنم وزنه سنگینی روی قفسه سینه ام است و نفس کشیدن عمیق برایم دشوار شده است. زمانی که در حال خواندن اخبار کشته شدن کیان پیرفک کودک ۹ ساله که توسط شلیک مستقیم این مزدوران رژیم بیشتر آخوندی بودم، تصور کردم ای کاش تمام اتفاقات ایران یک فیلم بود. ای کاش من دستگاه کنترلی داشتم که با فشار دگمه اش می توانستم این فیلم را به عقب برگردانم، به سال های خیلی دور، به سال ۱۳۵۷.

حل جدول در صفحه ۴۲

# جدول



## عمودی

- ۱- اولین ماه سال میلادی- نخست وزیر بلاروس
- ۲- دوستی- از شهرهای توریستی تونس- بدبوی پرخاصیت- چین و چروک پوست
- ۳- نوعی پارچه- سلسله کوهی در گیلان- لاستیک خودرو
- ۴- قطع مسافت- گرفتاری- پول نقره
- ۵- نمایش تلویزیونی- سهولت- رنگی برای فرش
- ۶- سندی است که دارنده آن در حقیقت در بخشی از مالکیت یک موسسه شریک می‌شود- سینی بزرگ- ضمیر وزنی
- ۷- فتوا دهنده به مسائل شرعی- نهی کننده- پیرو حضرت موسی (ع)
- ۸- ملک- انرژی- صدا
- ۹- خوراکی ترش مزه از ترب و سرکه- گنگ- پیشوند فرنگی به معنای کوچک
- ۱۰- مرطوب- پول سابق فنلاند- از سیمه‌های دولتی ایران
- ۱۱- جزیره اندونزی- پایین کوه- پشه بزرگ
- ۱۲- استفاده از امکانات دولتی یا افراد و شخصیت‌های دارای نفوذ در نهادهای دولتی برای کسب سود شخصی- زورق- گونه
- ۱۳- دلبستگی- نوعی پارچه پشمی ضخیم پرزدار- انتظار و چشم به راهی
- ۱۴- در برابر- رنج‌ها- خس خس برونش‌ها- آن طرف
- ۱۵- رتبه اول جهان از لحاظ نرخ تورم ۴۰۰۰ درصدی- محلی در خراسان جنوبی که به زودی قرار است در آنجا منطقه ویژه اقتصادی تاسیس شود.

## افقی

- ۱- اقتصاددانی که معتقد است، رشد اقتصادی در جوامع توسعه نیافته آرام آرام و تابع نوسانات اقتصادی جامعه می‌باشد و امکان رسیدن به رشد بسیار بالا در یک زمان وجود ندارد- چروک ۲- سرین- گریز- رزق
- ۳- فرومایه- جنگ و نبرد- از محصولات خشکیار صادراتی ایران
- ۴- گفتاری- ودیعه
- ۵- تصدیق انگلیسی- بلیغ- از فلزات سفید رنگ- ضمیر اجتماعی
- ۶- حافظه- امانتداران- شهر مذهبی نزدیک تهران- دوستدارنده
- ۷- بزرگان- مرکز استان مرکزی- خاتون
- ۸- از وظایف پول
- ۹- ناچیز- جد- کارها
- ۱۰- شریعت- رنج و غم- کبوتر صحرایی- تحمل و طاقت
- ۱۱- حرف زیادی- دف- دیدنی ارتش- قدم یکپا
- ۱۲- از هفت کشور شریک ایران در صادرات- پیش نویس
- ۱۳- بالاتر از آن رنگی نیست- لازم- به بالا صعود کردن
- ۱۴- بخشنده- تدوین شده- مرکز کشور سوئیس
- ۱۵- دوست و رفیق- از معتبرترین و پرتیراثرترین روزنامه‌های اقتصادی ایران

# Water Tower Kitchen

*In the heart of Downtown Campbell*

*The patio at this fabulous hotspot in Downtown Campbell*

*is large with plenty of seating and the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen.*



**(408) 502-9550**

[www.watertowerkitchen.com](http://www.watertowerkitchen.com)

**201 Orchard City Drive, Campbell**

با مدیریت ایرانی آماده پذیرایی از شما عزیزان!

## نیاز مندیها

### نیاز به اجاره

خانمی ایرانی برای سکونت شخصی و نگهداری از چند کودک به صورت Home Day Care با مجوز، نیازمند به اجاره یک خانه ۳ خوابه با قیمت مناسب در منطقه جنوب سن حوزه می باشد. در صورت تمایل با شماره ۰۷۷-۲۰۷۸-۴۱۵ تماس حاصل فرمایید.



این صدا در همه جا می پیچد  
دختر ملت ایران جان داد  
اهرم ننگت باد!

نفرت انگیز نگاهی داری  
دیر یا زود دهندت بر باد  
اهرم ننگت باد!

مسعود سپند

گوش کن، گوش صدا می پیچد  
می رود پای خدا می پیچد  
اهرم ننگت باد!

اهرم ننگت باد! قلب سپاهی داری  
آدمی خوار سپاهی داری  
اهرم ننگت باد!

اهرم ننگت باد!

باز ملای پلید و شیاد  
مظهر ریب و ریا و بیداد

اهرم ننگت باد!

شیخ بیچاره چه بی تدبیری  
جان شیرین جوان میگیری  
با همه خلق جهان درگیری  
می زنی تیشه به فرق فرهاد

اهرم ننگت باد!

باغ در دست تو ناپاک افتاد  
غنچه پَر پَر شد و بر خاک افتاد  
سرو پای خس وخاشاک افتاد  
می چکد خون ز گلوئی فریاد

اهرم ننگت باد!

ای که در کار ولایت لنگی  
با خداوند خرد می جنگی  
سربه سر نام نداری لنگی  
بشکند این کمر استبداد

اهرم ننگت باد!

اهرم ننگت باد! خیزش تیزیلان را کشتی  
شور سهراب جوان را کشتی  
مادرش از ته دل می زد داد  
اهرم ننگت باد!

اهرم ننگت باد! خیزش نسل جوان می بینی  
نعرة شیرزنان می بینی  
این ندا بود که آوا سر داد  
اهرم ننگت باد!

# فال ستارگان

دای	مهر	تیر	شروربین
با اعضای خانواده خود درگیر بحث های غیرضروری نشوید. به آنها فرصت دهید عقایدشان را توضیح دهند تا بتوانید با آنها رابطه هماهنگی داشته باشید. فرصت های زیادی پیدا می کنید که به شما کمک می کند تا به شریک زندگی خود نزدیک شوید و روابط خود را مستحکم کنید. ورزش کردن را بهتر است از یاد نبرید.	کارهای سودآوری به شما پیشنهاد خواهد شد که با خودباوری و تلاش، به موقعیت های بهتری دست میابید. به نظر می رسد در اندیشه آنچه گذشته است به سر می برید. در گذشته زندگی کردن به صلاح شما نیست. این شانس زیاد است که در این ماه بتوانید با اقوام خود یک مهمانی کوچک ترتیب دهید که می تواند اوقات خوبی را رقم بزند.	سفرهای دور برای کسب تحصیلات عالی پیش بینی می شود. توسعه در امور خانواده پیش می آید. مراقب رژیم غذایی تان باشید. معاملات مالی برایتان سودآور خواهند بود و منافع آن را به پس انداز خود اضافه می کنید. عزیزی را در سفر دارید یا از عزیزی دور افتاده اید و چشم به راه او هستید. به سلامت باز می گردد. قدر عشق را بدانید چون تنها ارزش ماندگار زندگی همان عشق است.	تعدادی از کارهایتان را نیمه کاره رها کرده اید. سریع تر باید به آنها برسید چون هر چقدر زمان می گذرد کارهای جدیدتری را باید انجام دهید و این روند نظم کارهایتان را برهم خواهد زد. تجربیات جدیدی پیش روی شما است که باید آنها را خوب بررسی کنید. ذهن خود را از اتفاقات تلخ گذشته منحرف کنید. فکر کردن به این اتفاقات در پیشرفت شما تاثیر منفی خواهد داشت.
بهمن	آبان	مرداد	اردیبهشت
در این ماه احتمال برقراری ارتباط جدید وجود دارد، ممکن است با دوست جدیدی روبرو شوید که علاقه مند به ایجاد علاقه شخصی شما باشد. فشار کاری ممکن است افزایش یابد. ترکیب یوگا و مدیتیشن در برنامه روتین زندگی می تواند به شما احساس موفقیت بدهد. به زودی خبر خوشحال کننده ای دریافت خواهید کرد که باعث هیجان و شادی تان می شود.	احتمال تغییر ناگهانی در محل کار یا تغییر شغل وجود دارد. در هنگام تصمیم گیری های مهم شغلی محتاط باشید. با عجله تصمیمی نگیرید در غیر این صورت بعدا ممکن است پشیمان شوید. زندگی خانوادگی ممکن است چالش هایی داشته باشد و احتمال اختلاف نظر با یکی از اعضای خانواده وجود دارد. سعی کنید تعادل بین زندگی و کار را حفظ کنید.	دلخور و عصبانی ماندن شما فقط مشکلات را بیشتر می کند. زندگی فراز و نشیب های زیادی دارد، به خود بیاوید. گذشته را فراموش کنید و به آینده ای درخشان بنگرید. در معامله مسکن همه موارد را در نظر بگیرید. به شخصی یا چیزی دلبسته شده اید که هر آن نگران از دست دادنش هستید. این نگرانی بی مورد را از خود دور کنید.	به یک فعالیت فرهنگی دست خواهید زد که این فعالیت، چهره واقعی شما و توانایی های شما را به دیگران نشان خواهد داد. زمان مناسبی برای انجام فعالیت های اقتصادی بزرگ نیست، آنها را برای مدتی به تعویق بیندازید. رفتن به سفرهای دور برای آنهایی که درصدد مهاجرت به شهرها و حتی کشورهای دیگر هستند، امکان پذیر است.
اسفند	آذر	شهریور	خرداد
سلامتی به مراقبت نیاز دارد و شما نمی توانید این حقیقت را نادیده بگیرید. یک رژیم غذایی منظم قطعاً مفید خواهد بود. مسافرت و لذت زیادی برای شما پیش بینی می شود که به شما این امکان را می دهد که با مردم ملاقات کنید و ارتباطات بیشتری ایجاد کنید. در این ماه وضعیت شما خوب خواهد بود، بنابراین نیازی به نگرانی نیست.	احتمالاً در این ماه نتیجه مطلوبی را در تجارت و حرفه خود کسب می کنید. مراقب سلامتی خود باشید، زیرا ممکن است در این ماه با برخی از مشکلات جزئی سلامتی روبرو شوید. سعی کنید از استرس خودداری کرده و برای کسب آرامش خاطر مراقبه کنید. ممکن است فرصت های زیادی برای ارتقا حرفه خود پیدا کنید.	گاهی به شدت دچار افسردگی می شوید و سعی می کنید آن را از خود دور کنید اما خاطرات گذشته مقابل ذهن تان رژه می روند. به آینده ای بهتر فکر کنید. تغذیه سالم و اصولی را جدی بگیرید. از مسیر حق و حقیقت دور نیفتید و برای تشخیص این مسیر، از مراجعه مستقیم به افراد آگاه و ایجاد ارتباط بیشتر با دنیا دریغ نکنید.	طرح رقابتی شما از اواسط این ماه رو به رشد است و اگر شغل شما در ارتباط با رودرویی با مردم یا فروش باشد واقعا خواهید درخشید. کسی به شما معرفی می شود که طالع شما در مورد او خوش بین است. تصمیم گیری های حساس باید به درستی انجام شوند. زندگی زناشویی عادی است و باید از بی حوصلگی با شریک زندگی تان جلوگیری کنید.

نکرده بود اما یکی از دخترعموهایش یکی از آشنایان خواهر مادر را می شناخت، و همین کافی بود. مهم تر از آن، مادر مشخصات همسر مناسب را از نظر پدر داشت. پدر، مثل اکثر ایرانی ها، زنی با پوست سفید و موی صاف و روشن را ترجیح می داد. بعد از گذراندن بورسی یک ساله در آمریکا، با عکس زنی که به نظرش خوشگل آمده بود برگشت و از خواهر بزرگش، صدیقه خواست دختری شبیه آن برایش پیدا کند. صدیقه در دور و بر جستجویی کرد، و اینطور شد که مادر در هفده سالگی رسماً از آرزوهایش انصراف داد، با پدر ازدواج کرد، و کمتر از یک سال بعد بچه دار شد.

همان طور که بچه ها زل زده بودند به ما، خانم سندبرگ به مادر اشاره کرد که بیاید پای تخته. مادر با بی میلی پذیرفت. من قوز کردم توی خودم. خانم سندبرگ با دست به نقاط مختلف نقشه اشاره کرد و پرسید: «ایران؟» معلوم بود که تصمیم گرفته ما بخشی از درس آن روز باشیم. کاش از قبل گفته بود تا توی خانه می ماندیم. بعد از چند تلاش بی نتیجه مادر برای پیدا کردن ایران روی نقشه، بالاخره خانم سندبرگ دستگیرش شد که مشکل از انگلیسی ندانستن مادر نیست، از بلد نبودن جغرافیاست. با لبخندی از سر لطف، مادر را به صدلش بازگرداند. بعد به همه، از جمله من و مادر، ایران را روی نقشه نشان داد. مادر سرش را به تایید تکان می داد، انگار که تمام مدت جای آن را می دانست اما ترجیح داده بود آن راز را پیش خودش نگه دارد.

هنوز تمام بچه ها به ما خیره بودند، نه تنها با مادر آمده بودم مدرسه، نه تنها نمی توانستیم به زبان آنها حرف بزنیم، بلکه به وضوح خنگ بودیم. به خصوص از دست مادر عصبانی بودم، چون تمام تاثیر مثبتی که با گفتن دایره رنگ ها گذاشته بودم خراب کرده بود. تصمیم گرفتم از فردا او توی خانه بماند. بالاخره زنگ خورد و وقت برگشت از مدرسه شد. دبستان لفینگ ول فقط چند کوچه با خانه مان فاصله داشت و پدر، که قابلیت ما را برای گم شدن دست کم گرفته بود، فکر می کرد من و مادر می توانیم راه خانه را پیدا کنیم. ما سرگردان در آن حوالی پرسه می زدیم، شاید به امید کمی از یک شهاب آسمانی یا حیوانی سخنگو. هیچ کدام از خیابان ها و خانه ها به نظر آشنا نمی آمد. همان طور که مبهوت وضعیت ناچوران بودیم، دختر کوچک پرنجب و جوشی از خانه شان بیرون پرید و چیزی گفت. ما که منظورش را نمی فهمیدیم همان کاری را کردیم که باقی روز انجام داده بودیم. لبخند زدیم. مادر دختر به ما پیوست و اشاره کرد برویم توی خانه شان.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

## خنده در فارسی:

## خاطرات یک ایرانی بزرگ شده در آمریکا

فیروزه جزایری دوما (بخش اول)

ماجرای این داستان در واقع زندگینامه دختر هفت ساله ای است که همراه خانواده اش از خوزستان، ایران به کالیفرنیا آمریکا می رود. این دختر داستان زندگیش را از روز ورودش به آمریکا تا الان که زنی حدود پنجاه ساله است بیان می کند. زبان کتاب طنز است. درونمایه اصلی این داستان مهاجرت و پیامدهای آن است. خواننده با خواندن این داستان در غم و شادی نویسنده از زندگی در جامعه ای چند فرهنگی شریک می شود. احساس ناامنی در محیط جدید، تغییر روابط اجتماعی و خانوادگی و تغییر نیازها و خواسته ها از موضوعات دیگری است که با زبانی ساده در این کتاب بیان شده است.

روز اول دبستان: هفت ساله بودم که با پدر، مادر و برادر چهارده ساله ام، فرسید، از آبادان به شهر ویتی یر کالیفرنیا آمدم. برادر بزرگترم، فرید را یک سال پیش از آن به فیلادلفیا فرستاده بودند و آنجا به دبیرستان می رفت. او هم مثل خیلی از جوان های ایرانی آرزو داشت خارج از کشور درس بخواند و با وجود اشک های مادر ما را ترک کرده و پیش عمویم و همسر آمریکایی اش زندگی می کرد. من هم از رفتن اون ناراحت بودم، ولی به زودی غصه از یادم رفت. اولین بسته سوغاتی که رسید، دیدم داشتن یک باربی کامل، با کیف حمل، چهار دست لباس، یک بارانی و یک چتر کوچک، به دوری از برادر می ارزد.

اقامت ما در ویتی یر موقت بود. پدرم کاظم، مهندس شرکت نفت ایران بود و ماموریت داشت حدود دو سال مشاور یک شرکت آمریکایی باشد. او در زمان دانشجویی مدتی در تگزاس و کالیفرنیا زندگی کرده بود، و درباره آمریکا با همان لحنی صحبت می کرد که کسی از اولین عشقش بگوید. برای اون آمریکا جایی بود که هر کس، بدون توجه به اینکه قبلاً چه کاره بوده، می توانست آدم مهمی بشود. کشوری مهربان و منظم پر از توالت های تمیز. جایی که مردم قوانین رانندگی را رعایت می کردند و دلفین ها از توی حلقه ها می پریدند. سرزمین موعود. برای من هم آمریکا جایی بود که همه جور لباس باربی پیدا می شد.

وقتی به ویتی یر رسیدیم تازه رفته بودم کلاس دوم. پدر اسمم را توی دبستان لفینگ ول نوشت. برای اینکه راحت تر جا بیفتم، مدیر دبستان ترتیبی داد که معلم جدیدم خانم سندبرگ را چند روز قبل از شروع کلاس ها ملاقات کنیم. چون من و مادر انگلیسی بلد نبودیم، ملاقات عبارت بود از گفتگوی پدر و خانم سندبرگ. پدر با دقت برایش توضیح داد که من به کودکان آبرومندی رفته ام که توی آن به بچه ها انگلیسی یاد می دادند. او که می خواست تاثیر خوبی روی خانم سندبرگ بگذارد، به من گفت زبان انگلیسی ام را نشان بدهم. صاف ایستادم و با افتخار همه معلوماًت را رو کردم: «سفید، زرد، نارنجی، قرمز، بنفش، آبی، سبز»

دوشنبه بعد، پدر، من و مادر را به مدرسه رساند. فکر کرده بود خوب است مادر هم چند هفته با من بیاید دبستان. نمی فهمیدم دو نفر انگلیسی ندان چه مزیتی به یک نفر دارد، اما کسی به نظر یک بچه هفت ساله اهمیت نمی داد. تا قبل از روز اول دبستان لفینگ ول، هیچ وقت مادر را مایه شرمندگی نمی دانستم. اما دیدن بچه های مدرسه که همه پیش از به صدا در آمدن زنگ به ما خیره شده بودند کافی بود که وانمود کنم او را نمی شناسم. بالاخره زنگ خورد و خانم سندبرگ آمد و کلاس را به ما نشان داد. خوشبختانه فهمیده بود ما از آن آدمهایی هستیم که خودشان نمی توانند کلاس شان را پیدا کنند. من و مادر رفتیم ته کلاس و باقی بچه ها هم سر جایشان نشستند. هنوز همه زل زده بودند به ما. خانم سندبرگ اسم مرا روی تخته نوشت (Firoozeh): زیر اسم نوشت (Iran): بعد نقشه جهان را باز کرد و به مادر چیزی گفت. مادر به من نگاه کرد و پرسید: «معلم چه می گوید»، گفتم گمانم از او می خواهد که ایران را روی نقشه نشان دهد.

مشکل اینجا بود که مادر مثل بیشتر زنان زمان خودش تحصیلات کمی داشت. در دوره جوانی او، پیدا کردن شوهر هدف اصلی یک دختر در زندگی بود. درس خواندن، نسبت به هنرهایی مثل دم کردن چایی یا پختن باقلوا، اهمیت کمتری داشت. قبل از ازدواج، مادرم نظیره، آرزو داشت قابله بشود. پدرش هم که مرد نسبتاً متجددی بود، دو خواستگار قبلی را رد کرده بود تا دخترش بتواند به آرزویش برسد. مادر تصمیم داشت دیپلم بگیرد، بعد برود تبریز و از یکی از آشنایان پدر بزرگ قابلی یاد بگیرد. از بخت بد، آن شخص ناگهان درگذشت، و نقشه های مادر هم با او به خاک سپرده شد. خواستگار شماره سه پدر بود. او هم مثل خواستگارهای قبلی هیچ وقت با مادر صحبت

## Ali Driving & Traffic School

### کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ♦ Driving
- ♦ Training
- ♦ Traffic School
- ♦ Drivers Education
- ♦ Seniors, Teens & Adults
- ♦ Free Home & School Pickup
- ♦ Hiring & Training Instructors

Safe Driving  
Saves Lives



Safety is our most  
important concern

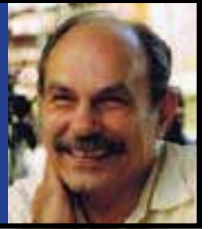
Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 394-5249 ♦ (408) 370-9696

## ماموریت پاکستان

بخش چهارم  
عباس پناهی

قبول می کرد. همه سخنانی که بلوچها با هم گفته بودند را آن پسر بچه شنیده بود و به خاطر آن که در خانواده‌شان ایران دوستی رسم بود، به صرافت، در یافته بود که این کاری که آن بلوچها می کنند با آنچه که اعتقاد خانوادگی شان است متفاوت است و به این ترتیب، خود را دوان دوان به خانه خان، که همان مرد مسن بود رسانده و آنچه که دیده بود و شنیده بود برای خان تعریف کرده بود و خان بیدرنگ مردان مسلح خود را برداشته و به نجات ما آمده بود. خان مرد بزرگی بود و همه آن منطقه از او حرف شنوی داشتند و کسی را یارای سر کشی در مقابل او نبود. ما را با همان اسکورت، به محل خان نشین آوردند و وارد حیاط شدیم که دیدیم اقلا بیست نفر آنجا تجمع کرده اند و خان، همه را دستور به سکوت داد و گفت کنار حیاط و اتاقها بنشینند و کسی صدائی بر نیاورد. ما هر دو کاملا در خون خشک پنهان شده بودیم. اما چیزی که دیدم، باعث خشخالیم شد. و آن، دیدن قیافه های کج و کوله آنها بود که هر کدام، جایی از خود را پارچه پیچیده بودند و بعضی هم زیر چشم شان به قول بچه ها بادمجان سبز شده بود. پس بی جهت آن همه کتک نخورده بودیم. آنها وقتی فهمیدند که خان توطئه آنها را فهمیده و گرفتار خواهند شد، خود را به موش مردگی زده بودند و به تظلم آمده بودند و هر کدام زخمی را که برداشته بودند را نشان خان می دادند تا بدین وسیله دل خان را برایشان به ترحم آورد. دیگهای آب گرم آوردند و کنار پاشوره حوض، شروع به شستن ما کردند. حیاط را خونابه گرفته بود و خونهای دلمه شده، به راحتی از بدن مان جدا نمی شدند. آب گرم که از سرمان فرو می ریخت، لذت آرامش آوری به ما می داد. وقتی همه خونها پاک شدند، برایمان پتو آوردند و ما را پوشاندند. که تازه پاره پورگی سر و صورت و دست و بدن خود را در می یافتیم. اما اشکالی نداشت. وقتی به آنها نگاه می کردم، احساس رضایت می کردم که مفت کتک نخورده ایم. خان جلو آمد و گفت: «عزیزانم الان یک اتومبیل میاید و شما را به محل تان می برد.» دوباره حس بدبینی رفیق من شروع به کار کرد و گفت: «نه. بگوئید پلیس بیاید، خان در حالی که سعی می کرد خون سردی خود را حفظ کند و اینها را اهانت تلقی نکند، گفت: «عزیز من، این کار را نکنید که به ضرر تان تمام می شود.» و آرام به من گفت: «من از دوستداران و ارادتمندان شاه شما هستم. به این دوست تان بگوئید این همه به ما شک نداشته باشد.» اما مرغ دوست ما یک پا داشت و کوتاه بیا نبود و می گفت فقط به پلیس اطمینان دارد. خان گفت: «شما نمی دانید که پلیس ما چقدر فاسد است و حالا خواهید دید.» هرچه کردم، دوستم زیر بار نرفت. و بالاخره خان مجبور شد به پلیس تلفن بزند. پس از ده دقیقه، سه پلیس وارد حیاط شدند و با دیدن ما، سری تکان دادند و یکی از آنها گفت: «خیلی بد است. خیلی بد است. آیا ژنرال خسرو داد می داند که افسران از دیوار مردم بیگناه ما بالا می روند و به زنان ما تجاوز می کنند و شوهرانشان حین ارتکاب جرم دستگیرشان می کنند و تحویل عدالت میدهند؟» چشمان همه ما باز شد و خان با حالتی مستاصل به من نگاه کرد. حتی یکی دو نفر از آن بلوچها که نزدیک بودند، به شنیدن این حرف از آن پلیس فاسد، از شرم به هم نگاه کردند و سرشان را پایین انداختند و کنار رفتند. تا گفتم: «چرا مزخرف میگوی» خان دست مرا فشار داد. به دوستم گفتم: «حالا جواب اینها را بده.» گفت: «آقای پلیس اینجا چیست که می گویی؟» پلیس گفت: «هم اکنون ده ها شکایت از شما به اداره پلیس رسیده که در حین انجام زنا با زن های اینها شما را گرفته اند و من مجبورم هم اکنون مستقیما با یک تلگرام آن مسئله را به اطلاع ژنرال خسرو داد برسانم.» خان به من اشاره کرد که دیگر چیزی نگویم. با پلیس آرام شروع به صحبت کرد و برگشت و گفت: «می گوید هیچ راهی ندارد. باید سه هزار روپیه بدهید تا برای شما پرونده درست نکند و او می داند که شما می توانید این پول را بدهید تا او آبروی شما را نریزد و شما مجبورید هرچه او می گوید به پردازید. من از اول به شما هشدار دادم، دوست عزیزم که خواهان پلیس بود، همه اش پنجاه روپیه داشت و ششصد و پنجاه روپیه هم من داشتم و در جمع، میشد هفتصد روپیه که دو هزار و سیصد روپیه به آقای پلیس بدهکار می ماندیم. به خان گفتم: «بیشتر از این نداریم.» و خان با التماس، پلیس را راضی کرد که به همان هفتصد روپیه رضایت بدهد. پلیسها آن هفتصد روپیه را گرفتند و رفتند و دیگر بر نگشتند.

باز، ما ماندیم و آن خانه که حالا نیمه شب بود که دیدیم درب حیاط باز شد و فرماندهان و سایر خلبانان، وارد شدند. راننده خود را به نحوی آزاد کرده و گریخته بود و به جایگاه ما رفته بود و آنان هم با لشکر کشی آمده بودند که ما را نجات دهند. وقتی به محل زندگیمان رسیدیم، فرماندار ایالت بلوچستان زنگ زد و پرسید: «آیا کسی، از شما عکسی خبری چیزی نگرفت؟» آن روزها بی بی سی مدام در رادیو راجع به ما فضولی می کرد و علیه ایران خبر پراکنی می کرد که ارتش ایران، در پاکستان چه می کند! فرمانده گروه، ما را در اتاقمان پنج روز بازداشت کرد که هم تنبیه شویم و هم آن زخمها و کوفتگیها التیام یابند.

تاریکی و سکوت همه جا را گرفت و من از روی زمین برخاستم، اما چیزی دیده نمی شد. از لای چوبهای در کلفت انباری، بیرون را دیدم که تعدادی با هم حرف می زدند و مشورت می کردند. تازه متوجه شدم که کت و پیراهن و زیرپیراهن همه رفته و دوستم نیز مانند من فقط شلوار بر تن دارد. دست کردم به جیب شلوارم. سیگار و فندکم گم نشده بود و مقداری نیز پول در جیبم بود. دو تا سیگار روشن کردم و یکی را به دوستم که تازه بهوش آمده بود دادم. با نور فندک توانستم آنجا را ور انداز کنم. دیواره ها از ریخته شدن گردی، سفید بودند که فهمیدم گچ بود یا آرد. اما یک چماق در گوشه دیوار بود. آن را برداشتم و کنار در گذاشتم. قصدم آن بود که اگر آمدند، مانند گوسفند به مسلخ نرویم. دوستم هم مانند من یک پسر دو ساله داشت و بعد از آنکه بدنش سرد شد، به یاد پسرش افتاد و دل شوره پیدا کرد که «دیگر پسرم یتیم بزرگ خواهد شد» و از این دست حرفهای بی ارزش و تقریبا حتی یک حرف بدر بخور نزد. گاهی کسی می آمد و از لای درز در، فحشی می داد و می رفت. مثلا می گفت: «مادر فح... شراب خوردی؟»

زمستان بود و سرما کم کم داشت آزارش را بر بدن مان که سرد شده بودند شروع می کرد. هر دو مان از نظر ظاهری به خودمان شباهت نداشتیم و از بس خون همه جای ما را گرفته و خشک شده بود که بیشتر شبیه اسباب بازی های از کار افتاده بودیم تا شبیه آدم. چندین ساعت بلا تکلیف در آن انباری به انتظار نشستیم و خبری نبود جز همان بد و بیراه گفتنهای بعضی از آنها. سرما هم شروع به لرزاندن بدن مان کرده بود و برای آن که گرم شویم، گاهی بر می خواستیم و بالا پائین می پریدیم که گرم مان شود و از صدای پای مان، توجه آنان جلب می شد و می آمدند و فحشی می دادند و می رفتند. ساعت هم از دستم افتاده بود و نمی دانستیم چه ساعتی است. دیری گذشته بود و هر چند وقت یک بار، از درز در به بیرون نگاه می کردیم و آنها را در انتظار می دیدیم. ناگهان متوجه شدم نوری از لای درز در به دیوار تابیده شد. بر خاستم و به بیرون نگاه کردم. مرد مسنی در حدود پنجاه شصت ساله را دیدم که چراغ زنبوری بر دست دارد و شش مرد مسلح با دو سگ بسیار بزرگ به طرف در می آیند. یکی از آنان که ما را زندانی کرده بودند جلو مرد مسن را گرفت و او با کف دست او را به عقب هل داد و از سر راه کنار زد. به جلو در رسیدند و به کسی که جلوی در نگهبانی می داد گفت: «باز کن.» او گفت: «من اجازه ندارم.» مرد مسن سیلی محکمی به صورتش نواخت و دوباره گفت: «باز کن.» و او مقاومت کرد. و این بار مرد مسن به یکی از مردان مسلح اشاره کرد و مرد مسلح گلن گدن تفنگش را کشید و لوله آن را به سمت نگهبان گرفت و این بار مرد نگهبان تسلیم شد و کلید را از جیب در آورد و در را باز کرد. با باز شدن در، باد سردی هم به سوی ما وزیدن گرفت که باعث سرمای بیشتر ما شد و این بار، با همه آرواره و دندانها می لرزیدیم. مرد مسن که شخصیتی موقر داشت با صدائی مهربان گفت: «بچه های من بیاید برویم.» از چهره و لحن صدایش آرامشی مشهود بود که من به او اعتماد کردم. اما دوستم پس پس رفت و گفت: «نه من با شما نمی آیم.» و خطاب به من گفت: «اینها آمده اند که ما را ببرند و ما را خواهند کشت.» مرد مسن گفت: «پسر من از ما ترس. ما برای نجات شما آمده ایم.» باز دوست من کوتاه نیامد. گفتم: «برای تو فرق می کند چه کسی ما را بکشد؟ اینها بکشند یا کسی دیگر هیچ فرقی نمی کند. بیا، هر جا برویم بدتر از اینجا نیست.» و بالاخره راضی شد. مرد مسن با چراغ جلو قرار گرفت و ما دو نفر پشت سر او و دو نفر مسلح در طرفین ما، دو نفر پشت سر ما، و دو نفر دیگر که بند سگها را در دست داشتند، به صورت عقب عقب در کنار آن دو نفر عقبی به راه افتادیم. گاهی از افراد گروگان گیر می خواستند که به ما نزدیک شوند که افراد مسلح بلافاصله اسلحه را به سمت آنان می گرفتند و آنان را از خواسته خود منصرف می کردند.

در همین اثنا که ما داشتیم حرکت می کردیم، پسر بچه ده دوازده ساله ای با صدای بلند از ما پرسید: «کدامتان ساعت گم کرده اید؟ من یک ساعت پیدا کردم، ساعت من بود که آن پسر بچه پیدا کرده بود. و او بود که عامل نجات ما شده بود. هنگامی که بلوچها ما را به صورت جنازه به انبار انداختند، کسی را به طرف رابط اصلی شان با فرماندهی چریکها فرستاده بودند تا اطلاع دهند دو افسر ایرانی را گروگان گرفته اند و وسیله بسیار خوبی برای مبادله اسیران هستند و می دانستند که اگر از بوتو در مقابل ما تمام اسیران چریک را هم بخواهند، بوتو به خاطر احترامی که به شاه داشت

چسبید و بلندش کرد و تو صورتش تف انداخت و تو روش نعره کشید: «بگو کی پای تورو تو این کوچه باز کرد؟ اومدی مردای محل رو بُر بزنی؟ فاحشه! زن فر به چشم وردریده و چادر سیاه بود و مقنعه‌اش را تا زیر لبه‌هایش بال کشیده بود.

زن می‌خواست راست بایستد اما پاهایش روی زمین بند نمی‌شد و زمین زیر پایش خالی می‌شد، درد کلافه‌اش کرده بود، چهره‌اش در هم بیچید و زور زد تا توانست بگوید: «سر امام حسین نزنین، من از سر کوچه‌تون...»

باز زدندش، با مشت و لگد و سر و صورتش را پر تف کردند. هر جای تنش را که می‌شد با دست می‌پوشاند، همه را نمی‌توانست بپوشاند، ناله‌هایش بیخ گلویش می‌مرد و دهن و دماغش خون افتاده بود، کیفش را محکمتر چسبیده بود و خود را روی آن انداخته بود.

- «حالا در بزیم و خود حاجی رو صدایش کنیم تا حَقشو کف دَسش بذاره». این را ماهی‌فروش سرگذر که خوب حاجی را می‌شناخت گفت و بعد رو زمین تف کرد و نیشش واز شد.

در زدند و حاجی تو زیر پیراهن و زیر شلوار چرک گل و گشادی آمد دم در. سرش طاس بود. زیر چشمه‌هایش خورجین‌های باد کرده چین و چروک دهن واز کرده بود. شکمش گنده بود. پسر بچه‌اش هم با رخت تیم فوتبال رئال مادرید توپ به دست آمد جلو پدرش تو در گاهی سبز شد و باچشمان کنجکاو به مردم نگاه کرد. تکیه‌اش به پدرش بود. حاجی پرسید «زن کجاست؟»، او می‌دانست که زن بی‌حجاب را مردم گرفته بودند، چونکه وقتی در زده بودند به حاجی پیغام داده بودند و او می‌دانست که زنی به جرم کشف حجاب را گرفته‌اند، که خودش دم در آمده بود. مردم راه دادند و حاجی آمد تو خیابان بالای سر زن که دستش تو دلش بود و کیفش را سفت چسبیده بود، آسفالت خیابان از خونش تر شده بود، تا رسید لگدی خواباند تو تهیگاه زن. رنگ زن سیاه شد و نفسش پس رفت و به تشنج افتاد.

- «خودشو به شغال مرگی زده! این فاحشه‌ها مثل سگ هفتا جون دارن. اگه یکی شونو طناب مینداختن دیگه کسی کشف حجاب نمی‌کرد. باید گیس شو برید و توی شهر چرخوندش، حالام خودشو به موش مردگی زده».

زن روی زمین کنج‌له شده بود و کف خون‌آلودی از گوشه دهنش بیرون زده بود. او به دختر کوچکش فکر می‌کرد و تبی که در آن می‌سوخت. هیچ کجای بندر داروی دخترک را نداشتند جز داروخانه سر کوچه محله حاجی، و آسفالت خیابان از خونش تر و سرخ شده بود.

## زن

عباس زالزاده

مرد زن را وقتی که داشت از گرما روسری‌اش را باز می‌کرد گرفت. زن که کیفش را زیر بغلش قایم کرده بود هراسان شد، می‌خواست از بین دستان او راه فراری باز کند که توسری شکننده تلخی رو زمین پرتابش کرد و بعد یک لگد خورد توی پهلویش که فوری تو دلش پیچ افتاد و پیش چشمانش سیاه شد و چند تا اوق خشکه زد و تو خودش شاشید. مردم دورش جمع شدند. زنی زیر بغلش را گرفت و بلندش کرد. هنوز دستهایش تو دلش بود و کیفش را محکم چسبیده بود و شرشر عرق می‌ریخت، نتوانست راست بایستد، زن با گریه فریاد می‌زد «مگه شما شرف ندارید، چرا منو میزنید، گه توی مذهبتون»، این را که گفت، یک توسری سنگین و چند تا کشیده دوباره او را رو زمین پرت کرد. چهره‌اش با درد گریه‌آلودی باز و بسته می‌شد. چهره‌اش زور میزد. بیست و چند سال داشت و صورت رنگ پریده‌اش پر از رنج بود. وانت ماهی‌فروش مثل یک خرچسونه گوشه کوچه خوابیده بود، زن مثل مگس امشی خورده، میان دایره‌ای که دیواری از پاهای مفلوک ناخوش دورش کشیده بودند، تو خودش پیچ و تاب می‌خورد و دشنام‌های سیاه سنگین تلخی تو گوشش می‌خورد که نمی‌گذاشت دردش تمام بشود.

- «زنکه فاحشه، کشف حجاب اونم روز روشن؟»

- «همین امثال تو هستند که چهره دین را خراب می‌کنند».

- «اصلا بگو از کدوم دستگاه خارجی خط می‌گیری که می‌خوای زن‌های ما رو بی عفت کنی؟»

- «چند روز پیشم همینا تو خیابون شعار می‌دادن».

- «تو این محله کسی بدحجابی یاد نداشت».

- «گشت اومده؟»

- «بروید حاجی رو بیارید!»

- «حالا گشت رو صدا کنیم».

- «گشت که نیست، خودمون ببریمش پایگاه».

- «وقتی انداختنش تو زندون و اونجا پوسید دیگه هوس کشف حجاب نمی‌کنه».

زن، زبانش تو دهنش خشکیده بود. حس می‌کرد که بار سنگین روش افتاده بود و نمی‌توانست از زیر آن تکان بخورد. باز یکی از حاج‌خانم‌های محل شانه‌اش را



## مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.

در حال حاضر از طریق وب سایت «زوم» Zoom برگزار می‌شود.

با انجام یوگا شما می‌توانید:

- ♦ قوی کردن ماهیچه‌ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.

[www.msyogasociety.org](http://www.msyogasociety.org)

- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ For questions & information please call Maryam

(408) 802-8882



## سنندج در دو دوره از سرکوب

سوما نگه‌داری‌نیا



دادخواهی پیدا کنند. اما آنها به شکلی از یادآوری فاجعه پناه بردند که تنها درون خانه‌ها می‌توانست رخ دهد. مردم به بازگو کردن مداوم روایت زهرناک فاجعه پناه بردند: والدین در هر فرصتی خاطرات روزهای بمباران و شب‌های حکومت نظامی را برای کودکان تعریف می‌کردند، در هر مهمانی و هر مکانی که مجال گفتگوی جمعی دست می‌داد، مردم نام و روایت اعدامی‌ها، داستان قبرهای بی‌نام و نشان و سرنوشت تبعیدی‌ها را مرور می‌کردند.

اما چرا من امروز به سراغ روایت زهرناک ۴۳ سال پیش رفته‌ام، و مهم‌تر اینکه این روایت زهرناک با آنچه امروز در سنندج می‌گذرد چه ارتباطی دارد؟ توماس جی. کامپانلا، مورخ و پژوهشگر مطالعات شهری، معتقد است: «مادامی که تعداد زیادی از افراد قصه‌های مشابهی در ذهن داشته باشند، می‌توان گفت که اجتماع به یاد می‌سپارد، باور می‌کند و سوایبی در سر دارد، درست در زمانی که حکومت می‌خواست فراموشی فاجعه را بر مردم سنندج تحمیل کند، آنها روایت‌های جمعی خود را یادآوری می‌کردند و از آن درس می‌گرفتند. در هجدهم مهر امسال، وقتی که نیروهای امنیتی به بیمارستان‌های سنندج حمله کردند تا مجروحان را بازداشت کنند یا وقتی که جلوی داروخانه‌ها کمین گذاشتند، مردم فجایع و مقاومت ۴۳ سال قبل را به یاد آوردند و خود را برای مقاومت در برابر موج کشتار و ویرانی آماده کردند.

راوی یکی از پیام‌هایی که در هفته‌های اخیر دریافت کرده‌ام، زن ۴۶ ساله‌ای است که شب ۱۷ مهر، زمانی که دامنه اعتراض‌های خیابانی به نیمه‌های شب و به کوچه‌ها و مجتمع‌های مسکونی کشیده شد و نیروهای امنیتی و پلیس ضدشورش بی‌پروا به سوی معترضان تیراندازی کردند، مجبور شد با وسایل ابتدایی مثل سوزن و موجین و قیچی، گلوله‌ها را از بدن همسایگان تیرخورده‌اش بیرون بکشد و زخم‌هایشان را پانسمان کند. این زن بیشتر پرستار یکی از بیمارستان‌های سنندج بود و چند سال قبل و بعد از تولد دومین فرزندش از کار در بیمارستان کناره گرفته بود، اما به گفته خودش همسایه‌ها می‌دانستند که قبلاً پرستار بوده و گاهی برای تزریق آمپول یا درمان سرپایی به او مراجعه می‌کردند. در شب حمله به مجتمع‌های مسکونی وقتی چند نفر در بلوک‌های مجاور آپارتمان محل سکونت او و خانواده‌اش زخمی شدند، مردم برای کمک به در خانه‌اش رفتند. او چند بار در میان صحبت‌هایش از ترس و هراس آن شب گفت: «هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم که وسط یک جنگ واقعی گلوله از تن همسایه‌ام بیرون بکشم. من به دیدن خون و زخم عادت داشتم اما آن شب نمی‌دانستم چرا دست‌هایم می‌لرزد. اول فکر کردم که شاید به خاطر چند سال دوری از کار، ترس برم داشته، اما وقتی به خودم آمدم صدای شلیک پی‌درپی و بوی گاز اشک‌آور تمام محوطه مجتمع مسکونی‌مان را فرا گرفته بود و آن وقت متوجه شدم که این ترس نه از خون و زخم بلکه ناشی از موقعیت عجیبی است که در آن گیر افتاده‌ام. کسی که کف آشپزخانه خانه‌ام افتاده بود و بدن خون‌آلودش پر از گلوله‌های ساچمه‌ای بود، همسایه‌ای بود که هر روز در پارکینگ، حیاط مجتمع و مغازه می‌دیدمش، بچه‌هایمان در یک مدرسه درس می‌خواندند و حالا صدای ناله‌اش در خانه من پیچیده بود. در آن لحظه‌های سخت، مدام به خودم می‌گفتم که این وضعیت باید زودتر تمام شود، و نمی‌توانم دوباره در این وضعیت قرار بگیرم. شب ترسناکی بود. در حالی که داشتم زخم‌های مجروحان را ضدعفونی می‌کردم، صدای شکستن شیشه پارکینگ مجتمع به دست نیروهای ضد شورش را شنیدم. فردا وقتی همه چیز آرام‌تر شد و من هم به خودم مسلط شدم، کم‌کم می‌توانستم حرف‌های پدر و مادرم را از روزهای جنگ کردستان به یاد بیاورم. سعی کردم که خودم را در آن سال‌ها تصور کنم و احساس کردم که انگار خیلی دور نبوده. شاید شخصاً آن صحنه‌ها را به چشم ندیده بودم اما به‌وضوح به یادشان می‌آوردم. از آن روز تا حالا چند بار دیگر مجروحان را در خانه‌ام مداوا کرده‌ام و چند بار هم برای تعویض پانسمان‌هایشان به خانه آنها رفته‌ام. فکر می‌کنم که قصد دارم این روند را ادامه بدهم. واقعاً نمی‌دانم تا کی و چرا ولی ادامه می‌دهم.»

در موج اعتراضات در شهرهای مختلف ایران، جریانی که کمتر به آن توجه شده، حضور نیروهای امنیتی در بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها و دستگیری مجروحان است. در گزارش‌های مردم از اعتراض‌های خیابانی نمونه‌هایی از این دستگیری‌ها روایت می‌شود که نشان می‌دهد بعضی از مجروحان برای پرهیز از بازداشت شدن به بیمارستان و درمانگاه مراجعه نمی‌کنند و به مداوای محدود خانگی بسنده می‌کنند. در شهرهای کوچک‌تر دامنه تعقیب و گریزها از بیمارستان‌ها فراتر رفته و به داروخانه‌ها رسیده است. یکی از عناصر مشترک در بسیاری از پیام‌های مردمی عبارت است از حضور مأموران لباس شخصی جلوی داروخانه‌ها و تعقیب خریداران وسایل پانسمان و داروهای مسکن به منظور یافتن محل اختفای احتمالی مجروحان. در هفته‌های اخیر پیام‌ها و گزارش‌های متعددی جمع‌آوری کرده‌ام از مجروحانی که در خانه‌ها پنهان شده‌اند. حال می‌خواهم بر اساس جزئیاتی که خود و خانواده‌هایشان شرح داده‌اند، این روایت را ثبت کنم. ما به متن روایت مجروحان نیازمندیم زیرا گزارش‌های خبری نمی‌توانند همه جنبه‌های این فاجعه را ثبت و ضبط کنند، حال آنکه «بهترین سرخ درباره چگونگی رفتار مردم روایت‌ها هستند».

آنچه تا اینجا ثبت کرده‌ام، هم روایتی است از پنهان‌شدن مجروحان، و هم کمک‌های فوری مردم و فداکاری‌های پزشکان و پرستاران و شبکه‌های مخفی توزیع دارو. گفتگوهای من فقط محدود به شهر محل تولدم، سنندج، بوده اما از طریق افراد فعال در این شبکه‌ها دریافته‌ام که چنین کمک‌هایی تنها به سنندج محدود نیست و در دیگر شهرها نیز وجود دارد. اما قبل از بازگویی نمونه‌های چند هفته اخیر، می‌خواهم کمی به عقب برگردم، به ۴۳ سال پیش، به داستان زن سنندجی ۳۰ ساله‌ای به نام شهین باوفا، که خاطره‌اش این روزها دوباره در یادها زنده شده است. زنی که هر شب در کوچه‌هایی پر از بوی خون و باروت و گاز اشک‌آور، به مداوا و پرستاری مجروحان می‌پرداخت، و سرانجام در یک سحرگاه در حیاط دادگاه انقلاب سنندج به دست نیروهای سپاه پاسداران اعدام شد.

**روایت زهرناک:** ادوارد لینتال، پژوهشگر تاریخ، روایت زهرناک را روایتی می‌داند که در آن هراس از رخداد تا ابد آسیب‌دیدگان را تحلیل می‌برد. شهین باوفا در سال ۱۳۵۹ در بحبوحه مقاومت ۲۴ روزه سنندج در برابر نیروهای سپاه پاسداران، مدیریت تنها بیمارستان شهر را بر عهده داشت و زمانی که در اثر افزایش حملات و ازدیاد تعداد مجروحین با کمبود کادر درمان در بیمارستان مواجه شد، به کمک مردم شهر کمیته‌های پزشکی محلات را تشکیل داد. وقتی که سپاه پاسداران با تمام قوا از زمین و آسمان به شهر حمله کرد دامنه جنگ از خیابان‌ها و کوچه‌ها فراتر رفت و به داخل خانه‌های شهروندان رسید. شهر به میدان جنگی تمام‌عیار تبدیل شد و تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها افزایش یافت. در آن زمان، سنندج شهر کوچکی در غرب ایران بود که از آوازه جهانی و امکانات بی‌بهره بود و هرگز نتوانست روایت خودش از فاجعه جنگ ۲۴ روزه را بیان کند. شاید یکی از معدود تصاویر باقی مانده از بیمارستان کوچک سنندج در آن روزها عکس‌هایی باشد که میشل ستون، عکاس فرانسوی الجزایری تبار، از انبوه کشته‌هایی ثبت کرده که در میان قالب‌های یخ در کف اتاق‌های بیمارستان روی هم انباشته شده‌اند. درست در همان زمان بود که شهین وفادار با کمک پیشمرگ‌ها و مردم عادی، کمیته‌های پزشکی محله‌ای موسوم به «بنکه پیزیشکی»، را پایه‌ریزی کرد. این کمیته‌ها متشکل از مردم عادی و جوانانی بودند که ظرف چند روز کمک‌های درمانی را فرامی‌گرفتند تا بتوانند در محل حادثه به سرعت به مجروحان امداد رسانی کنند، زیرا حکومت نظامی و جنگ کوچک به کوچه در بسیاری از مواقع رساندن مجروحان به بیمارستان را عملاً ناممکن می‌کرد. وقتی که نیروهای سپاه پاسداران تنها بیمارستان شهر را به گلوله بستند، شهین یک اتاق عمل با تمام لوازم و امکانات جراحی در زیرزمین خانه‌ای مسکونی در مرکز شهر برپا کرد.

داستان تلاش و مبارزه روزمره شهین باوفا و پزشکان و پرستارانی که با بازو بندهای سفید کوچه به کوچه می‌گشتند و مجروحان را مداوا می‌کردند در تمام سال‌های گذشته در سنندج بر سر زبان‌ها بوده است. سپاه پاسداران از لحظه‌ای که مقاومت مردم را شکست و کنترل کامل سنندج را به دست گرفت، درهای شهر را به روی رسانه‌های بین‌المللی بست و کشتارهای مردم به دست نیروهای سپاه را انکار کرد. بعد هم روایت رسمی خودش را جعل کرد و در خرداد ۱۳۵۹ شهین باوفا و بسیاری از جوانانی را که در زمان درگیری در کمیته‌های پزشکی محلات به مداوای مجروحان پرداخته بودند اعدام کرد.

دهه‌ها گذشت، بی‌آنکه مردم سنندج امکانی برای سوگواری عمومی یا فرصتی برای

## یک مژه خفتن

دارم سخنی با تو و گفتن نتوانم  
وین درد نهران سوز نهفتن نتوانم  
تو گرم سخن گفتن و از جام نگاهت  
من مست چنانم که شفتن نتوانم  
شادم به خیال تو چو مهتاب شبانگاه  
گر دامن وصل تو گرفتن نتوانم  
با پر تو ماه آیم و چون سایه دیوار  
گامی ز سر کوی تو رفتن نتوانم  
دور از تو من سوخته دردامن شب ها  
چون شمع سحر یک مژه خفتن نتوانم  
فریاد ز بی مهری ات ای گل که درین باغ  
چون غنچه پاییز شکفتن نتوانم  
ای چشم سخن گوی تو بشنو ز نگاهم  
دارم سخنی با تو و گفتن نتوانم

شفیعی کدکنی

## خوشا

صدم غم هست، اما همدمی نیست  
وگر یک همدم باشد، غمی نیست  
هزاران رازم اندر سینه پژمرد  
دریغا و دریغا، محرمی نیست  
خمار آلودم، اما ساغری نه  
سراپا ریشم، اما مرهمی نیست.  
گنه ناکرده باد افره کشیدن  
خدا داند که این درد کمی نیست  
سبه چالی نصیبم شد چو بیژن  
چه گویم با که گویم، رستمی نیست  
بمیر ای خشک لب در تشنه کامی  
که این ابر سترون را نمی نیست  
نصیحت ناپذیر و حرف نشنو  
دلی دارم، که بی محنت دمی نیست  
خوشا بیدردی و شوریده رنگی  
که هر گز خوشتر از آن عالمی نیست

مهدی اخوان ثالث

بر شیشه، عنکبوت درشت شکستگی  
تاری تنیده بود  
الماس چشم های تو بر شیشه خط کشید  
وان شیشه درسکوت درختان شکست و ریخت  
چشم تو ماند و ماه  
وین هر دو، دوختند به چشمان من نگاه!

نادر نادرپور

## پیش از تو

پیش از تو آب، معنی دریا شدن نداشت  
شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت  
بسیار بود رود در آن برزخ کبود  
اما دریغ، زهره دریا شدن نداشت  
در آن کویر سوخته، آن خاک بی بهار  
حتی علف اجازه زیبا شدن نداشت  
گم بود در عمیق زمین، شانه بهار  
بی تو ولی زمینه پیدا شدن نداشت  
دل ها، اگر چه صاف، ولی از هراس سنگ  
آینه بود و میل تماشا شدن نداشت  
چون عقده ای به بغض فرو بود حرف عشق  
این عقده تا همیشه سر وا شدن نداشت

سلمان هراتی



## کیستی؟

کیستی که من اینگونه به اعتماد  
نام خود را با تو می گویم  
کلید خانه ام را در دستت می گذارم  
نان شادی هایم را با تو قسمت می کنم  
کیستی که من اینگونه به جد  
در دیار رؤیاهای خویش با تو درنگ می کنم؟  
کیستی که من جز او  
نمی بینم و نمی یابم  
دریای پشت کدام پنجره ای؟  
که اینگونه شایدهایم را گرفته ای  
زندگی را دوباره جاری نموده ای  
پر شور، زیبا و روان  
دنیای با تو بودن در اوج همیشه هایم  
جان می گیرد  
و هر لحظه تعبیری می گردد از  
فردایی بی پایان  
در تبلور طلوع ماهتاب  
باعبور از تاریکی های سپری شده  
کیستی ای مهربان ترین؟

احمدشاملو

دوست دارم که پوشی رخ همچون قمرت  
تا چو خورشید نبیند به هر بام و درت  
جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش  
گر در آینه بینی برود دل ز برت  
جای خنده ست سخن گفتن شیرین پیشت  
کآب شیرین چو بخندی برود از شکر  
راه آه سحر از شوق نمی یارم داد  
تا نباید که بشوراند خواب سحرت

سعدی

## غزل

چون سنگ ها، صدای مرا گوش می کنی  
سنگی و ناشنیده فراموش می کنی  
رگبار نوبهاری و خواب دریچه را  
از ضربه های وسوسه مغشوش می کنی  
دست مرا که ساقه سبزه نوازش است  
با برگ های مُرده هماغوش می کنی  
گمراه تر ز روح شرابی و دیده را  
در شعله می نشانی و مدهوش می کنی  
ای ماهی طلائی مرداب خون من  
خوش باد مستیت، که مرا نوش می کنی  
تو دره بنفش غروبی که روز را  
بر سینه می فشاری و خاموش می کنی  
در سایه ها فروغ تو بنشست و رنگ باخت  
او را به سایه از چه سیه پوش می کنی؟

فروغ فرخزاد

## ای عاشقان

ای عاشقان ای عاشقان پیمانه را گم کرده ام  
در کنج ویران مانده ام، خمخانه را گم کرده ام  
هم در پی بالائیان، هم من اسیر خاکیان  
هم در پی همخانه ام، هم خانه را گم کرده ام  
آهم چو برافلاک شد اشکم روان بر خاک شد  
آخر از این جا نیستم، کاشانه را گم کرده ام  
در قالب این خاکیان عمری است سرگردان شدم  
چون جان اسیر حبس شد، جانانه را گم کرده ام  
از حبس دنیا خسته ام چون مرغی پر بسته ام  
جانم از این تن سیر شد، سامانه را گم کرده ام  
در خواب دیدم بیدلی صد عاقل اندر پی روان  
می خواند با خود این غزل، دیوانه را گم کرده ام  
گر طالب راهی بیا، ور در پی آهی برو  
این گفت و با خودمی سرود، پروانه راگم کرده ام

مولوی

## همچو فرهاد

همچو فرهاد بُود کوه کنی پیشه ما  
کوه ما سینه ما ناخن ما تیشه ما  
شور شیرین ز بس آراست ره جلوه گری  
همه فرهاد تراود ز رگ و ریشه ما  
بهر یک جرعه جام منت ساقی نکشیم  
اشک ما باده ما دیده ما شیشه ما  
عشق شیرینست قوی پنجه و می گوید فاش  
هر که از جان گذرد بگذرد از بیشه ما

ادیب نیشابوری



## روایت یک نوجوان از یک جنبش جوان

این روایتی از یک نوجوان ۱۶ ساله از تهران در هفته‌های اولیه اعتراضات است. برای حفظ امنیت مصاحبه‌شونده نام مکان‌ها و برخی جزئیات دیگر در این گزارش حذف شده است.

**گزارش یک دستگیری:** دوشنبه بود. رفته میدان «...» به همه گفته بودم که برای تماشا می‌روم. تا رسیدن به تظاهرات هم مطمئن نبودم. ولی نتوانستم کنار بایستم و تماشا کنم. می‌دانستم که اگر هدف کنار ایستادن و تماشا باشد، آنجا بودم مسخره است. یک گروه تظاهرکننده دیدم. رفته داخل شان. شعار می‌دادیم. در چهارراهی بین «...» و «...» یک دسته موتورسوار با سلاح‌های گلوله پلاستیکی و پینت‌بال آمدند. موتورسوارها شروع به تیراندازی کردند. چند نفری هم با پرتاب سنگ جوابشان را دادند. جمعیت متفرق شد و من هم جدا شدم. چند خیابان بالاتر داشتم می‌رفتم که یکی دستم را گرفت. لباس شخصی بود. فرار کردم. من جوری می‌دوم که کسی نمی‌تونه بهم برسه. اما لباس شخصی زیاد بود و یکی‌شون با زانو زد توی کمرم. پنج متر جلوتر پرت شدم. یک موتور هم آمد روی پام و دیگری روی زانوم. اولی گلویم را طوری گرفت که نفسم بند آمد. دومی و سومی پاهایم را گرفتند. بعدش هم انداختند توی یک ون. تیپ بعضی لباس‌شخصی‌ها طوری بود که من پیش‌شون بیشتر به ارزشی‌ها شبیه بودم. تعدادشان خیلی زیاد بود. حتی ۵-۶ نفری کنار ون نگاهی می‌دادند که مبادا فرار کنیم. من آخرین نفر توی ون بودم. تی شرتم را روی سرم کشیدند. گویا دیگر چشم‌بندی برایشان نمانده بود. کوله‌پشتی‌ام هم روی دوشم بود و این تی شرت روی کله، دهنم را سرویس کرده بود. گفتم: «حاجی من همه‌چیز رو می‌بینم از زیر این تی شرت. مثلاً این بیلپورد میدان «...» است. بذار تی شرت رو از سرم بردارم یا به چشم‌بند بهم بدین.» جوابی نداد. همان‌طور تی شرت به سر باقی ماندم.

در همان میدان «...» فرم دادند که مشخصاتمان را بنویسیم. گوشی و رمزش را هم ازم گرفتند. فضا جوری بود که نمی‌تونستی رمز رو ندی. بعدش ما را سوار مینی‌بوس بزرگ‌تری کردند. یکی دو ساعتی که گذشت، مینی‌بوس از دستگیرشدگان پر شد. با توجه به صداها و بعضی تصاویری که می‌دیدم، فهمیدم که ما را به جنوب شرقی تهران می‌برند. وقتی رسیدیم عکس مان را گرفتند و لباس زندان دادند. دوباره فرم پر کردیم و آنجا فهمیدم که کسانی که ما را گرفته‌اند از «...» هستند. همه با چشم‌بند نشسته بودیم. بعد از مدتی کسانی را که بیماری زمین‌های داشتند یا مثل من زیر ۱۸ سال بودند، به بند دیگری منتقل کردند. در بند دو تا اتاق وجود داشت، یکی ما و یکی هم کسانی که در روزهای قبل دستگیر شده بودند. زندانیان اتاق بغلی می‌گفتند تا ۵-۶ روز بهشان اجازه تلفن زدن و اطلاع دادن به خانواده را ندادند. غذا دادند. خوردیم. گپی زدیم و خوابیدیم.

در نیمه‌های شب برای بازجویی بیدارم کردند. البته بازجویی را «تحت نظر بودن» و بازجو را «کارشناس» می‌گفتند. مدتی در اتاق بازجویی منتظر ماندیم. دو بازجو آمدند و سؤالاتی کردند، مانند اینکه در محل تظاهرات چه کار می‌کرده‌ام. آیا به گروهی وصل هستم یا نه و یک سری سؤالات روتین دیگر. حدس زدم که تصویر یا مدرکی ازم ندارند. برای همین داستانی را که وقت دستگیری و شب قبل ساخته بودم تعریف کردم. ده‌ها بار با پیچاندن سؤالاها و به هر روشی سعی کردند ازم آتو بگیرند. اما من تا آخرش سر حرقم ماندم و هیچ سوتی ندادم که برای چه در محل تظاهرات بودم. در بازداشت از بقیه شنیده بودم که گفته‌اند گوشی دستگیرشدگان را چک کرده‌اند و از هر پست، استوری یا عکسی که به نظرشان مسئله‌دار بوده، اسکرین‌شات گرفته و در حین بازجویی نشان شان داده بودند. اما نمی‌دانم چرا برای من چنین اتفاقی نیفتاد و قیصر در رفته. بازجویی که تمام شد، صدای اذان صبح آمد و تازه فهمیدم که ساعت چند است. دوباره به بند برگشتم و کمی خوابیدم و حدود ساعت دوازده همه بیدار شدند. گفتند پتوهایتان را جمع کنید. نفهمیدیم چرا. نیم ساعت بعد آمدند و از روی لیستی یک سری اسم خواندند. من نفر اول بودم. بعد یکی آمد و گفت من بمانم. بعدتر فهمیدم که بقیه را به دادسرا برده‌اند و من چون زیر ۱۸ سال بودم نمی‌توانستند مرا هم به دادسرای عمومی بفرستند. اتاق بغلی کاملاً خالی شد. شبیه انفرادی شده بود. چند ساعت گذشت. مرا صدا کردند و لباس‌هایم را پس دادند و فرمی دادند که در عین صحت و سلامت از آنجا خارج شده‌ام. اسم جایش را ننوشته بودند. امضا کردم. دوباره چشم‌بند و دستبند زدند. سوار یک پژوی ۴۰۵ کردند و گفتند که روی صندلی عقب بخوابم. از زیر چشم‌بند بیرون را نگاه می‌کردم. فهمیدم که به سمت «...» می‌رویم. در مسیر از بیرون صدای بوق‌های اعتراضی می‌آمد و ترافیک سنگینی درست شده بود که باعث شد مسیرمان خیلی طولانی شود. مأمورین هم



کلافه شده بودند. یکی‌شان که «...» صدایش می‌کردند گفت «جواب سؤالاتی را که خواهند کرد خودشان می‌دانند. اگر کاری کرده‌ای یا سنگی پرتاب کرده‌ای زودتر بگو چون فیلمت را در خواهند آورد.» می‌دانستم که می‌خواهد روحیه‌ام را بشکند و مرا بترساند. اما با توجه به حرف‌های شب اول بازپرسی خیالم راحت بود که آتویی از من ندارند. پرسیدم «پدر و مادرم خبر دارند؟» گفتند «نه، پرسیدم «حالا قراره چی بشه؟» کوتاه جواب داد «حالا میری می‌بینی.»

چشم‌بندم را که برداشتند دیدم در دادگاه اطفال هستیم. گفتند به چیزی مثل «حضور در اغتشاشات و برهم زدن نظم عمومی» متهم شده‌ام. همه‌چیز فرمالیته و برای طی شدن مراحل قانونی بود. دوباره چشم‌بند زدند. مرا سوار ماشین کردند و بردند بازداشتگاه. آنجا وضعیت بدتر بود. بچه‌های دیشب همه دانشجویی و با تیپ‌هایی نزدیک به خودم بودند اما اینجا بیشتر از اینکه شبیه به بازداشتگاه موقت باشد شبیه به زندان بود. یک سالن بزرگ بود با کلی تخت. بقیه می‌گفتند یازده دوازده روز است که آنجا هستند. اول ماجرا که دستگیر شده بودند حدود ۱۵۰ نفر بوده‌اند و فعلاً اینها باقی مانده‌اند. همه در «اغتشاشات» و بیشتر به اتهام درگیری یا آتش زدن بنر و پلاکارد یا موتورهای یگان ویژه دستگیر شده بودند. تیپ‌ها بیشتر شبیه بچه‌های محلات پایین شهر بود.

اجازه دادند که تلفن بزنیم. با مادرم تماس گرفتم. توضیح دادم که برایم کفالت ۴۵ میلیونی بسته‌اند. شب شد. سعی کردم که بخوابم. کمی ترسیده بودم. رقم کفالت زیاد نبود اما چون پدر و مادرم خبر نداشتند، برایم حکم «نگهداری موقت به مدت ۳۰ روز» زده بودند. به فکر مدرسه افتادم و اینکه نمی‌خواهم زیاد عقب بیفتم. فردا صبح بیدار شدیم و خیلی روتین گذشت. با مددکار و چند بار دیگر با پدر و مادرم حرف زدیم. به همه هم‌بندی‌ها گفته بودند که بعد از چند روز آزاد می‌شوند اما بیشتر از ده روز بود که هنوز زندانی بودند. البته به فضا عادت کرده بودند و با هم کنار آمده بودند. بساط بازی مافیا هم گرم بود.

یکی از بچه‌ها تا کلاس نهم خوانده بود. ترک تحصیل کرده بود و کار می‌کرد. یکی دیگر برای خرید کتانی آمده بود و در تظاهرات دستگیر شده بود. یکی دیگر هم سر چهارراه دیگری سر دعوی خصوصی دستگیر شده بود اما جرمش را حضور در اعتراضات ثبت کرده بودند. چند افغان هم بودند که احساس غریبگی می‌کردند. داشتیم رفیق می‌شدیم که صدایم کردند.

حدود عصر بود که گفتند نامه آزادی‌ات آمده. اینجا هم یک تعهد دیگر دادم. یعنی سه بار و سه جای متفاوت. روز بعد دوباره رفته دادگاه برای انجام کارهای نهایی. قاضی حکم به آزادی داد اما خوب نشنیدم که «تعلیق» یا چیزی شبیه به این هم اضافه کرد. آنجا هم دوباره تعهد گرفتند. چیز دیگری هم باید می‌نوشتیم. دو صفحه کامل در مورد حقوق شهروندی و اینکه چرا در این اغتشاشات شرکت کرده‌ای و از این جور مهملات. سر نوشتن این متن خیلی عذاب کشیدم. نمی‌دانستم و هیچ ایده‌ای نداشتم که چه باید بنویسم. اما آن را هم نوشتم، دادم و تمام شد. گفتند با توجه به این که بار اول بوده حکم نمی‌گیرم و اگر تا دو سال مرتکب هیچ جرمی نشوم این داستان برایم سوءسابقه حساب نخواهد شد. برای خداحافظی با رئیس یکی از اتاق‌های بازپرسی که در طول این ماجرا یکی دوبار چیزکی ازش پرسیده بودم و جوابم را با مهربانی داده بود به اتاقش رفتم. یواش گفتم: «دمتون گرم. حواستون جمع باشه. شما دارید جور ما رو می‌کشید.» خداحافظی کردم و آزاد شدم.

**درباره آنچه در مدارس می‌گذرد:** بعد از شروع اعتراضات یک سری از آدم‌هایی که اصلاً انتظارشان را نداشتم تغییر کردند و به ما پیوستند. برای همین در مدرسه تقریباً همه با هم هستیم. نه فقط دوستانی که از قبل با هم بودیم. بچه هیئت مدرسه هم با ما اعتراض می‌کند. می‌شناسمش. نه اینکه ادا دربیاره یا نفوذی باشه. نه! بچه‌شعبه است ولی از سر ماجرای مهسا دیگه طرف ماست.

## بوالفضول

رسول پرویزی

فرا رسیدن کریسمس و  
سال نو ۲۰۲۳ میلادی را به  
هموطنان مسیحی تبریک می گوئیم.  
پژواک و همکاران



ما سه نفر بودیم: سبز، سفید، سرخ.  
گریستیم در خاک، در آب، در آتش.  
ما سه نفر هستیم: سبز، سفید، سرخ.  
سرانجام خواهیم خندید:  
**در زن، در زندگی، در آزادی**



عیب جو، کنجکاو پرمدها و کم سواد است. در حال غورگی مویزی می کند. به همه کاری وارد است: شعر، موسیقی، رمان، تحقیق، تاریخ، انتقاد، افسانه. با هر چیزی که نظم و ترتیبی داشته باشد مخالف است، حتی با حرف های گذشته خود مخالفت می کند و جر می زند. هر چه را اسلوبی داشت کلاسیک می داند و آن را تخطئه می کند، بدون آن که معنی کلاسیک را بفهمد. نخود هر آش است. پای علم امام حسین و یزید، هر دو سینه می زند. جا نگرفته و نر و لوس است. اگر بوالفضولان قدیم لااقل شهامت آن را داشتند که روبرو شوند و چننه فضولی خود را خالی کنند، اینان آن قدر شهامت ندارند. در تاریکی می رقصند. در پستو می گویند، جلو نمی آیند. جای پا از خود نمی گذارند. هر کس کاری کرد به دماغ آقایان بد می آید و پف می کنند. باید برای دلخوشی آنان نشست و دست روی دست گذاشت. مرد و بی صدا مرد. زیرا بوالفضولان نشسته اند که عیب جویی کنند. به قدر یک مثال کار از هیچ کدام نمی آید. مردی مرده و بی عرضه اند. یک حادثه کوچک آنان را می کند و بر باد می دهد. اما چنان می نشینند که گویی کوهی گران بر جای نشسته است. اگر به عیوب فوق حسادت و تنگ چشمی را بیفزایید، بوالفضول معاصر را خواهید شناخت. ولی بوالفضولان جدید بی حد و حصرند و لابد خودتدان آنها را در خیابان ها می بینید.

کنید؟ مدت ها بود که دلم می خواست اصل و نسب او را پیدا کنم. بدانم این مرد که چون شیطان همه جا هست و به جلد می رود از کجا آمده و به کجا رفته است. متأسفانه در تواریخ و سیر یادی از او نبود. حتی در تاریخ ادبیاتی که به ما درس می دادند و مثل اشغال دانی سپور محله بود و نام هر مادر مرده ای که یک خط شعر به بحر متقارب ساخته بود در آن یافت می شد، ابدا نامی از بوالفضول وجود نداشت. از بد حادثه در زمان ما هم که زمان «تحقیق فرنگی» است و رگ و ریشه اشخاص را می یابند و می نویسند، کسی به تشریح احوال بوالفضول نپرداخت. شاید عارشان شده است. شاید چون بوالفضول و تحقیق احوال او آب و نان نداشت نوشته اند.

دربار بوالفضول مثل بسیاری از شاعران و نویسندگان و فیلسوفان، امامزاده و متولی و شمع روشن کن ندارد. بنابر آنچه گذشت، وقتی که دیگران به خود زحمت ندادند من چرا بگردم و بیابم. ولی به طور یقین نسل بوالفضول در حال حاضر باقی مانده است. آیا در خانواده آنان شجره نامه ای هست یا نه؟ خدا می داند. ولی تمام اطوار و اداهای بوالفضولان گذشته در بچه بوالفضولان یافت می شود. نمی دانم دیده آید یا نه؟ البته زمان در نسل بوالفضول نیز اثر گذاشته است. همان طور که نسل گاو عوض شده، نسل بوالفضولان هم تغییر یافته است.

بوالفضول امروز فکل می زند. کتاب زیر بغلش می گیرد. نخوانده ملاست.

آن دختر سیه چشم و بلند قد عرب چه مصیبتی بر سر او آورده بود. او را از خانه و زندگی جدا کرد و آواره بیابان ساخت. کار او به جنون کشید. حتی با بزکوهی و قوچ پیر و پلنگ محشور ساخت. راستی که دل سنگ برای او آب می شد. ولی بوالفضول او را هم ول نکرد. آنقدر کوه و کتل و کمر را گشت تا این که جای مجنون را یافت و دید که مجنون بدبخت مشغول لاس زدن با سنگ لیلی است. بوالفضول به همین کار ایراد گرفت:

همچو مجنون کو سگی را می نواخت  
بوسه اش می داد و پیشش می گذاخت  
گر او می گشت خاضع در طواف  
هم جلاد و شکرش می داد صاف  
بوالفضولی گفت ای مجنون خام  
این چه شیدا است این که می آری مدام  
عیب های سنگ بسی بر او شمرد  
عیب دان از غیب دان بویی نبرد  
آن قدر بوالفضول ایراد و انتقاد کرد که مجنون عصبانی شد. ولی چون عشاق مردنی و مفرنگی مثل مجنون کاری جز لیسیدن کف پای رقیب، یا گدایی در کوی یار ندارند، دور ایستاد، فحش داد و فحش خورد و عاقبت دلیل آورد که این سگ:

طلسم بسته مولا است این  
پاسبان کوچه لیل است این  
اگر بخواهم «حوزه تفتیش بوالفضول» را بنویسم، راستی که صد صفحه می شود. خاصیت وجود بوالفضول ایرادگیری بود. مطلب او فرق نمی کرد. حتی به اسم خودش هم ایراد می گرفت. اگر اسمش را با «واو و الف» می نوشتند می گفت: «به شما چه که در اسم مردم تصرف می

آن روز صبح که دیوجانس به سرش زد و روز روشن چراغ برداشت:  
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر  
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
موی بوالفضل را آتش کردند. بی درنگ پاشنه گیوه را کشید و خود را به دیوجانس رسانید و راه بر او گرفت.  
و: ... گفت او را کای فلان  
هین چه می جویی به پیش مردگان  
هین چه می جویی تو هر سو با چراغ  
در میان روز روشن چیست لاغ  
گفت می جویم به هر سو آدمی!...  
اما تو آدم نیستی.

با این کار بوالفضول از دیوجانس خم نشین فحش خورد، متنبه نشد و از کار نایستاد و باز خود را نخود هر آش کرد و حتی وقتی که آن صوفی پاک نهاد خوش طینت از سر صدق و صفا چشم به سفره تهی دوخته بود و می خواست که شیخ کرامتی کند و سفره پر از نان و حلوا شود، بوالفضول چرت صوفی پاکدل را پاره کرده، نگذاشت در خیال های دلنشین خویش فرو برد:

صوفی بی بر میخ روزی سفره دید  
چرخ می زد جامه ای را می درید  
بوالفضول گفت صوفی را که چیست  
سفره آویخته از نان تهی ست  
این جا هم صوفی با همه صفای نفس آرام نمی نشیند و بوق درویشی را بر سر بوالفضول می زند اما مگر بوالفضول دست بر می دارد. کار او آن است که نان خود را بخورد و حلیم حاجی عباس را هم بزند. به همه جا سر بکشد و با کنجکاوای جسورانه ای اوقات مردم را تلخ سازد. کمتر کسی است که مجنون مادر مرده را نشانسد و نداند که عشق

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
د	ا	م	ر	ت	ب	ی	م	و	ش	ف	ز	و	ز	۱
ی	ا	ز	و	د	ا	ر	ف	و	و	ا	ل	د	۲	
م	ا	د	ا	ب	ا	ز	ی	ت	س	س	ا	ک	۳	
ب	ت	ا	ن	ا	م	ا	ی	ه	ا	ف	ش	۴		
ا	م	ت	ا	ل	ت	ب	ا	ک	س	ا	ی	۵		
ب	م	ح	ب	د	ی	ا	ن	ا	م	ا	ش	۶		
و	ب	ا	ن	و	ا	ر	ا	ک	ا	د	ا	۷		
ه	ل	ه	د	ل	ه	م	ب	ا	د	ل	ه	۸		
ی	س	ی	ر	ن	ی	ا	ک	ا	م	و	ر	۹		
ب	ا	ت	ا	م	ی	م	ا	س	ل	ک	د	۱۰		
ی	ل	ا	ن	س	ا	ه	د	ر	ا	د	۱۱			
ر	و	ت	ن	ی	م	ه	ی	ه	ر	ک	۱۲			
ج	و	ع	ر	ا	ی	ا	و	ا	ی	۱۳				
ب	ر	ن	ب	و	ن	د	م	د	۱۴					
د	ا	ق	ا	ی	ا	ی	د	ن	۱۵					

## تماس‌های میان آمریکا و روح‌الله خمینی

منبع: رجوع به منابع ذکر شده (بخش آخر)

بردارد، ما با آنها روابط دوستانه خواهیم داشت. ما برای توسعه کشاورزی و اقتصاد کشور به علوم و فنون و تکنولوژی غرب خصوصاً آمریکا نیاز داریم. با دوستی و احترام متقابل می‌توانیم رابطه داشته باشیم. سیاست خارجی ما بی‌طرفی مثبت است ما نه به صورت ژاندارم منطقه عمل خواهیم کرد و نه به صورت صادرکننده انقلاب به سایر کشورهای منطقه.



سایروس ونس، وکیل آمریکایی و وزیر امور خارجه آمریکا در دوره جیمی کارتر

۴- روابط با شوروی؟ روابط با روس‌ها، عیناً نظیر آمریکاست. ما از آنها هم سوابق تلخی داریم. اما ما خود را با مردمی که به خدا معتقدند نزدیک‌تر حس می‌کنیم تا با ملحدین خداناساس. (۱۳)

پس از آن، یزدی از این گفت که ایران پس از انقلاب برنامه‌ای برای شرکت در اتفاقات منطقه نخواهد داشت. (۱۳) به گفته گری سیک، خمینی همچنین قول داد که حقوق اقلیت‌های مذهبی محفوظ خواهد ماند. (۲۲) زیمیرمن سپس گفت: «شما گفته‌اید

که می‌خواهید به جنگ و خونریزی داخلی خاتمه دهید. ما هم موافقیم و کوشش داریم. اما ترس و نگرانی ما این است که قبل از تماس با ارتش و سایر عوامل مهم و قابل توجه، معرفی و اعلام دولت موقت انتقالی به بروز ریسک‌های ثانوی منجر شود. علاقه‌مندیم نظریات آیت‌الله را بدانیم.»

همان روز از واشنگتن به هایزر و سالیوان پیام فرستاده شد که به تلاش‌ها برای برقراری ارتباط میان نیروهای نظامی و مذهبی ادامه داده شود. (۲۳) دو روز بعد، خمینی در گفت‌وگو با مطبوعات فرانسوی کارتر را «شیطانی‌ترین مرد روی زمین» خواند و از ارتش خواست تا با مردم همکاری کند. (۲۴)

**ملاقات چهارم:** ملاقات چهارم در ۲۴ ژانویه برابر با چهارم بهمن ۵۷ روی داد. زیمیرمن در این دیدار به چهار مورد از جانب دولت خود اشاره کرد:

۱- هدف ما این است که ایران مستقل بماند و دخالت‌های خارجی از بین برود. احساس می‌کنیم با آیت‌الله در این باره هم نظریم.

۲- به اعتقاد ما بر اساس قانون اساسی فعلی تمامی نیروهای اصلی می‌توانند با آرامش در تنظیم سرنوشت مملکت شرکت و دخالت کنند.

۳- اگر این جریان‌ها تعقیب و اجرا نشوند، یک حرکت و برخورد مستقیم خارجی، جدای از قانون اساسی ممکن است اتفاق بیفتد، با نتایج فاجعه‌آمیز آن برای تمامی نیروهای غیر کمونیست، از جمله برای عوامل مذهبیان. در این مورد از من خواسته شده است که توجه شما را به «بیانیه» جدید حزب توده جلب کنم که پشتیبانی خود را از شورای انقلاب و دولت موقت اعلام داشته‌است.

۴- هنوز شرایط برای بازگشت آیت‌الله فراهم نیست. (۱۳)

به گفته گری سیک، یزدی در ادامه در رابطه با یک حرکت و برخورد مستقیم خارجی، بحث کرد. او تأکید کرد که هرگونه اقدام ارتش به عنوان مخالفت آمریکا با انقلاب تلقی خواهد شد. او عنوان داشت که خمینی می‌خواهد به ایران بازگردد تا به نآرآمی‌ها پایان دهد و از این گفت که دولت بختیار از نظر خمینی غیرقانونی است. (۲۵) یزدی به جز اشاره به پیام زیمیرمن، توضیح دیگری در رابطه با این ملاقات نداد. (۱۳)

**ملاقات پنجم:** پنجمین و آخرین ملاقات در روز ۲۷ ژانویه برابر با هفتم بهمن ۵۷ برگزار شد. (۱۳) (۲۶) در این دیدار، زیمیرمن عنوان می‌کند که برخی افراد خود را به عنوان نماینده خمینی معرفی کرده‌اند و با ما تماس گرفته‌اند، دولت آمریکا ضروری می‌داند که خمینی از این مسئله آگاه شود. با اصرار یزدی، زیمیرمن از شخصی به نام «نوربخش» نام برد. یزدی می‌گوید من از تماس‌های میان شخصی به نام «مجتبی نوربخش» با آقای خمینی مطلع بودم، اما از اینکه او به عنوان نماینده خمینی درخواست ملاقات با مقامات آمریکایی را داشته، اطلاعی نداشتم. نماینده خمینی به زیمیرمن پاسخ داد تا جایی که او اطلاع دارد پاسخ، منفی است، اما از خمینی خواهد پرسید و جواب قطعی را خواهد داد. (۱۳) سپس یزدی پیام خمینی برای آمریکا را خواند. (۲۶) این پیام توسط بی‌بی‌سی، گری سیک و خود ابراهیم یزدی روایت شده.

**در گزارش بی‌بی‌سی، آمده است:** (۲۷) «شما خواهید دید که ما هیچ دشمنی با آمریکایی‌ها نداریم. شما خواهید دید که جمهوری اسلامی که مبتنی بر فلسفه و قوانین اسلامی است چیزی به غیر از حکومتی بشردوست نخواهد بود و به آرمان صلح و آرامش تمام بشریت کمک خواهد کرد. (روح‌الله خمینی، به نقل از بی‌بی‌سی)

اما یزدی بی‌بی‌سی را متهم به تحریف کرده است و نوشته که خمینی گفته ما با «مردم آمریکا» مشکلی نداریم، درحالی که در گزارش بی‌بی‌سی آمده است که ما با «آمریکایی‌ها» مشکلی نداریم.

**پس از خروج شاه:** سیک بر این باور است که در آمریکا همه، از ژنرال هایزر گرفته تا شخص رئیس‌جمهور، معتقد بودند که ترس از یک کودتای نظامی تنها چیزی است که می‌توانست مانع اقدامات بعدی خمینی شود. پیام‌های فرستاده خمینی نیز تأیید می‌کرد که آنان نگرانی‌هایی درباره کودتا دارند. سفیر سالیوان نیز در تهران همین نظر را داشت. او پس از خواندن گزارش نخستین ملاقات یزدی-زیمیرمن، به زیمیرمن توصیه کرد که در دیدار بعدی به یزدی بگوید که ارتش برنامه‌های جدی برای کودتا دارد. زیمیرمن نیز در دومین دیدار با یزدی چنین کرد. (۲۱) در عصر ۱۶ ژانویه (اواخر دی ۱۳۵۷)، یزدی در یک دیدار ۵۰ دقیقه‌ای پیام خمینی را که به فارسی نوشته شده بود و کلمه به کلمه ترجمه می‌کرد، برای نماینده آمریکا خواند. او از این گفت که خمینی در حال حاضر برنامه‌ای برای بازگشت به ایران ندارد. (۲۱)

**در دومین دیدار، زیمیرمن پاسخ سوالات یزدی را داد:**

۱- موضع ارتش چیست؟ ما (آمریکا) نمی‌دانیم. از خود آنها باید پرسید. اما به نظر ما ارتش محافظه‌کار است و می‌خواهد آرامش را حفظ کند. مذاکره شما با آنان ضروری است.

۲- منظور از حفظ قانون اساسی چیست؟ باز هم ما نمی‌دانیم. ما قویا به ارتش توصیه کرده‌ایم عملی خلاف قانون اساسی مرتکب نشود.

۳- در مورد وسایل نظامی فنی، جواب مطلقاً منفی است، ما می‌خواهیم که قدرت و یکپارچگی ارتش را حفظ کنیم. ما می‌خواهیم که نیروی ارتش وسایل فنی را که دولت ایران برای دفاع خود لازم می‌داند داشته باشد. زیمیرمن همچنین از این گفت که مذاکرات میان نمایندگان خمینی و سران ارتش بسیار فوریت دارد و آمریکا می‌تواند در این مسئله کمک نماید. او توضیحاتی در رابطه با سخنرانی ساندرز در



مهدی بازرگان و روح‌الله خمینی

کنگره نیز ارائه داد و سپس، سوالاتی را از طرف آمریکا از خمینی پرسید:

۱- سرنوشت سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ایران؟

۲- آینده فروش نفت به غرب؟

۳- آینده روابط سیاسی، نظامی ایران با آمریکا؟

۴- روابط با شوروی؟

یزدی به این پرسش‌ها پاسخ نداد و دوباره بیان داشت که باید از روح‌الله خمینی جواب‌ها را پرسید. (۱۳)

**ملاقات سوم:** دو طرف در روز ۱۸ ژانویه با یکدیگر دیدار کردند. (۲۲) یزدی ابتدا

پیام خمینی به آمریکا را خواند که از آمریکا خواسته بود تا از بختیار حمایت نکند و در آن از برنامه‌هایش برای ایجاد دولت انتقالی و تنظیم قانون اساسی جدید توضیح داده بود. یزدی مدعی است که پاسخ خمینی به نماینده آمریکا بدین شرح است:

۱- سرنوشت سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ایران؟ در شرایط فعلی از کم و کیف این سرمایه‌گذاری و ماهیت فعالیت‌های آنان اطلاعات کافی نداریم. نظر ما در این رابطه تنها بر اساس منافع خودمان خواهد بود.

۲- آینده فروش نفت به غرب؟ فروش نفت به غرب کماکان ادامه خواهد یافت. ما به درآمد نفت نیاز داریم. به قیمت عادلانه روز به هر کس که بخرد می‌فروشیم و ارز دریافت می‌کنیم نه چیز دیگری. ما فقط به آفریقای جنوبی و اسرائیل نفت نخواهیم فروخت.

۳- آینده روابط سیاسی، نظامی ایران با آمریکا؟ ما اساساً ضد هیچ کشور و ملتی نیستیم. ضد سیاست‌های آنان علیه مصالح ملت خودمان و ظلم آنها هستیم. هرگاه روش دولت آمریکا برخلاف گذشته واقع‌بینانه شود و دست از دخالت در امور ما



سعید حجاریان

## بچه‌های طلاق

دکتر ادوارد تالیر، روانشناس - ترجمه توراندخت تمدن (بخش بیست و هفتم)

**پرورش کودک، وضع کردن مقررات، ابراز نمودن عشق:** گرچه با گرفتن طلاق، زن و شوهر تصمیم دارند فقط ارتباط با یکدیگر را تغییر دهند، ولی به زودی متوجه می‌شوند که در رابطه آنها با کودکان شان هم تغییراتی حاصل شده است. پس از طلاق، به ویژه کار مراقبت‌های روزانه به کلی عوض می‌شود. یافته‌های پژوهشی نشان داده که توانایی والدین در امر انضباط و تربیت و همچنین فراهم ساختن یک برنامه زندگی منظم و متشکل، کاهش پیدا می‌کند. با پیش آمدن چنین وضعی، امکان مبتلا شدن بچه‌ها به مسائل و مشکلات رفتاری و عاطفی افزایش می‌یابد. در این فصل، روش‌های گوناگون پرورش و نگاهداری که روی توانایی کودک برای سازش پذیری با محیط جدید تأثیر می‌گذارد، بررسی خواهد شد.

**پیدایش مسائل انضباطی به دنبال طلاق:** به انضباط در آوردن کودک معمولا بالاترین نگرانی والدین بعد از طلاق است. یک بار از چهل مادر و پدر خواستم مسئله شماره یک خود را در زمینه تربیت فرزندان شان بنویسند. سی و نه نفر آنها روی مسئله انضباط تأکید داشتند. بسیاری از پدر و مادرها شکایت داشتند که بچه‌ها به آنها اهمیت نمی‌دهند. متأسفانه این مسائل احتمالا بعد از طلاق افزایش پیدا می‌کند. اجازه دهید از نزدیک به مسئله انضباط که پدر یا مادر بعد از جدایی با آن روبرو هستند، بپردازیم.

چند عامل است که پس از طلاق کار انضباط را مشکل‌تر می‌کند. تغییرات حاصله در روابط خانوادگی سبب می‌شود کودکان در چند ماه اول بعد از جدایی حساس‌تر شده و احساس ناامنی بیشتری نمایند. بچه‌ها برای آن که احساس امنیت بیشتر کنند، به محدودیت‌ها و مقرراتی که پدر (مادر) برای شان وضع می‌کنند چندان توجهی نشان نمی‌دهند و این صرفا برای آن است که خود را از قید کنترل شدید رها سازند. در این موقعیت، بچه‌ها قدرت کنترل و اقتدار پدر (مادر) را آزمایش می‌کنند. باید توجه داشت که انضباط جدی و قاطع، عامل مهمی در حفظ امنیت و ثبات بچه‌ها به شمار می‌رود و به سازش پذیری بهتر آنها با محیط خانوادگی جدید کمک می‌کند.

بچه‌ها ممکن است به راحتی آماده همکاری و قبول مقررات و انضباط نباشند، چون از لحاظ روحی ناراحت و عصبی هستند. همان‌طور که در فصل پنجم مشاهده شد، پسرهای هفت ساله غالبا با خشم و لجبازی به جدایی پدر و مادر پاسخ می‌دهند. کودکان معمولا از این که پدر آنها را ترک کرده خشمگین هستند و این بر آشفتگی را متوجه مادر می‌سازند، چون به او نزدیک هستند. هیجانانگیز نظیر این، و سایر واکنش‌های عاطفی، کودک را در مقابل نظم و انضباط، سخت‌تر و مقاوم‌تر می‌سازد. دگرگونی‌های حاصل در زندگی مادر هم به مسائل کودک می‌افزاید. همان‌طور که قبلا اشاره شد، به انضباط در آوردن پسرها غالبا به عهده پدر است. پس از جدایی، مادر مسئولیت نظم و ترتیب بچه‌ها به ویژه پسرها را هم به عهده دارد.

قابلیت و توانایی پدر در کنترل بچه‌ها بعد از طلاق کاهش می‌یابد. او اوقات کمتری را با کودکان صرف می‌کند و در نتیجه نفوذ کمتری می‌تواند روی آنها اعمال نماید و حتی اگر هم بخواهد در کار فرزندان دخالت کند، آنها از او مثل گذشته حرف شنوی ندارند و چنانچه سعی کند به جای توسل به مقررات از راه دوستی موافقت آنها را جلب کند، که گاهی نیز اتفاق می‌افتد، باز هم انضباط و کنترلی کمتر از آنچه مورد نیاز بچه‌هاست، اعمال می‌شود.

بنابراین سه عامل مسئله انضباط را پس از جدایی مشکل می‌سازد: اصولا اداره کردن بچه‌ها پس از طلاق مشکل‌تر می‌شود. مادر مسئولیت بیشتر و دو جانبه پیدا می‌کند، و قدرت و کنترل پدر روی بچه‌ها کمتر می‌شود. هر کدام از این عوامل تأثیر انضباط را پایین آورده و موجب بروز مسائل رفتاری کودک می‌گردد. چنانچه کوشش‌های مادر برای ایجاد محدودیت و کنترل در منزل با شکست مواجه شود، کودک ممکن است شروع به پیدا کردن مسائلی در مدرسه نماید. بنابراین مسئله انضباط موثر، یکی از معمولی‌ترین مسائلی است که خانواده‌ها پس از طلاق با آن مواجه هستند. نیاز کودکان به نظم و انضباط لازم است پدر و مادر اصول و مقرراتی در مورد رفتار بچه‌های خود در منزل وضع نمایند. اگر نظم و قاعده‌ای بر امور حاکم نباشد، بچه‌ها دچار سردرگمی شده و اداره و کنترل آنها مشکل می‌شود. در تایید این اصل، پژوهشگران پی برده‌اند که سالمترین بچه‌ها یعنی بچه‌های «با کفایت، لایق، متکی به خویش و مستقل» همواره تحت محدودیت و مقررات مشخص و منظمی، بزرگ شده‌اند. مطالعات انجام شده ضمنا نشان داده است بچه‌هایی که بعد از طلاق، کمتر تحت کنترل و انضباط هستند احتمالا ممکن است گرفتار مسائل شخصیتی و سازش پذیری شوند تا بچه‌هایی که تحت انضباط موثر هستند.



سازش پذیری مثبت در کودکان بستگی به کنترل والدین دارد. زیرا وقتی بچه‌ها تحت مقررات معین و موثری هستند، خودشان هم احساس امنیت و راحتی بیشتری می‌کنند. من از این هم قدم را فراتر گذاشته و عقیده دارم بچه‌ها «می‌خوانند» قوانین و مقررات واقع بینانه و لازم الاجرای حاکم بر خانه باشد و پدر و مادر در مقابل آنها خود را مسئول بدانند. اغلب والدین می‌پرسند اگر بچه‌ها خواستار مقررات و انضباط هستند، «چرا محدودیت‌ها را کنار زده و از مقررات سر باز می‌زنند؟»، بچه‌ها والدین را با این کار آزمایش کرده و می‌خواهند بدانند آنها تا چه حد نسبت به قوانینی که وضع کرده‌اند و اجرای آن، جدی و ثابت قدم می‌باشند. کودک هنگامی احساس امنیت می‌کند و می‌تواند متکی به پدر و مادر باشد که آنها را به طور موثری حاکم بر امور و قوانین ببیند. هر کودکی باید پدر و مادرش را از این راه امتحان کند تا ببیند «آیا مادر واقعا در حرفش جدی است یا من می‌توانم راه خودم را بروم». با تأکیدی که در اینجا روی مسئله نظم و انضباط شد، بگذارید ببینیم روش‌های موثر و غیرموثری که والدین می‌توانند برای اداره بچه‌های خود به کار برند، کدام است. **انواع روشهای انضباطی:** پدر و مادرها به یکی از سه طریق زیر بچه‌های خود را کنترل می‌کنند. اغلب والدین در تربیت بچه‌ها یا «مستبدانه» رفتار می‌کنند که روشی است توأم با خشونت و سختگیری، یا «آسان گیر» هستند که برخورد دوستانه ولی بدون سختگیری است. هیچ‌یک از این دو راه موثر نیست مگر شیوه سوم و غیر متداول‌تری به نام «مقتدرانه»، والدین مقتدر، محدودیت جدی و مقررات توضیحی را با محبت و عطف می‌آمیزند. اکثر والدین بر این گمانند که یا باید سختگیر باشند یا بچه‌ها را آزاد بگذارند. والدین مقتدر به ما نشان می‌دهند چگونه می‌شود هم زمان هم سختگیر بود و هم آزادی داد. در زیر در مورد این سه روش بحث می‌کنیم.

**روش مستبدانه:** شاید متداول‌ترین و (غیر موثرترین) نحوه تربیت، روش مستبدانه باشد. بچه‌هایی که در این خانواده‌ها بزرگ می‌شوند معمولا می‌شنوند که پدر و مادر تهدید کرده و فرمان‌هایی از این قبیل می‌دهند: «از من نپرس، وقتی گفتم نمی‌توانی بیرون بروی یعنی نمی‌توانی. من پدرت هستم و هرچه می‌گویم باید اطاعت کنی.» پدر و مادر مستبد هیچ وقت برای تقاضایی که از بچه خود می‌کنند دلیل نمی‌آورند و توضیحی نمی‌دهند. از بچه انتظار می‌رود بدون گفتگو و چون و چرا و بی آنکه بفهمد والدین به چه دلیل این محدودیت‌ها را وضع کرده‌اند، از آنها اطاعت کند. در چنین خانواده‌هایی جایی برای توافق و گفتگوی دو جانبه میان والدین و فرزند در مورد خواسته‌های دو طرف، وجود ندارد. بچه‌ها را کسی تشویق نمی‌کند اگر در مورد مسئله‌ای پیشنهاد بهتری دارند ارائه دهند یا نظر خود را اعلام نمایند. بدتر از همه چنین پدر و مادرهایی هیچ‌گاه فرامین خود را با گرمی و محبت بیشتری نمی‌آمیزند و همیشه برخوردی سرد و تهدید آمیز دارند. وحشت از اجرای تهدیدها و ترس از طرد شدن، خاصه وقتی بچه‌ها خردسال هستند، آنها را منضبط نگاه می‌دارد. اگر چه روش مستبدانه، به روشی که در آن هیچ‌گونه معیاری برای تربیت کودک وجود ندارد ترجیح دارد، ولی عواقب بسیار ناهنجاری هم در بر دارد. بچه‌ها از ترس، اطاعت می‌کنند، ولی احساس عدم امنیت همیشه با آنهاست. اگرچه برخی از بچه‌ها به علت ترس از والدین ترسو بار می‌آیند، بعضی دیگر به تدریج که بزرگ می‌شوند پرخاش‌جو و جسور شده، قویتر و خشن‌تر می‌شوند.

یکی دیگر از عوارض برخورد مستبدانه این است که مانع رشد قوای ذهنی کودک می‌شود. وقتی والدین دلیلی برای محدودیت‌های خود به بچه‌ها ارائه نمی‌دهند و آنها را تشویق به دادن پیشنهاد و نظرات خود نمی‌کنند، بچه‌ها هم در زندگی آینده یاد نمی‌گیرند که از راه منطق و دلیل و ارائه طریق مسائل خود را حل کنند. در نتیجه، بچه‌های والدین مستبد در آزمایش‌های شفاهی هوش (کلامی) در مقایسه با بچه‌هایی که در مورد مقررات و دستورهای والدین اجازه تبادل نظر به آنها داده می‌شود، امتیاز کمتری می‌آورند.

## اتهام کی‌روش به مردم، مربی بی‌اختیار، از جنس جمهوری اسلامی و کیهان

پیام یونسی پور

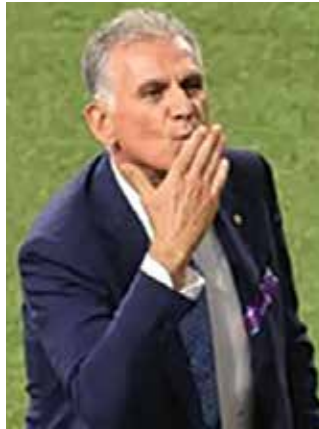
«کارلوس کی‌روش» سرمربی تیم فوتبال ایران، در حین برگزاری دیدار تیم‌های فوتبال ایران و انگلیس، با حرکات دست، از برخی تماشاگران ایرانی خواست «سکوت» کنند. این رفتار او، شاید به دلیل برخی شعارهایی بود که در طول برگزاری مسابقه از سکوهای ورزشگاه‌ها شنیده می‌شد، شعارهایی که برای حمایت از جنبش‌های اعتراضی مردم در خیابان‌های ایران و برای پایان دادن به سرکوب‌ها در ورزشگاه قطر، به زبان تماشاگران ایرانی می‌آمد.

سرمربی پرتغالی تیم فوتبال، روز اول آذر با انتشار ویدیویی که به نظر می‌رسد ساخت آن، توسط گروهی حرفه‌ای‌تر از خودش انجام شده باشد، تماشاگران، هواداران و بخشی عمده از جامعه ایران را مسوول مستقیم شکست خفت‌آمیز تیم فوتبال مقابل انگلیس معرفی کرد.

تمجید او از «ابراهیم رئیسی» رئیس جمهوری، با کارنامه مشخص در زمینه‌های حقوق بشری در جهان، درخواست پول برای پاسخ دادن به سوال خبرنگار «اسکای» و حالا مقصر قلمداد کردن مردم ایران در زمان سنگین‌ترین شکست تاریخ فوتبال ایران در جام جهانی، از کارلوس کی‌روش، شخصیتی مانند جمهوری اسلامی ساخته است، بی‌اختیار، فرافکن، به دنبال دشمن فرضی، گریزان از مسوولیت پذیری، مدعی قدرتمند بودن در جهان، با نتایجی تحقیرآمیز.

**آیا ادبیات کارلوس کی‌روش با ادبیات کیهان متفاوت است؟** روزنامه کیهان، یکم آذر ۱۴۰۱، تیتراژ خود را به شکست تاریخی تیم فوتبال مقابل انگلستان اختصاص داد و از تیتراژ «ایران ۲ - انگلیس، اسراییل، آل‌سعود و وطن‌فروشان داخلی و خارجی ۶» استفاده کرد. در گزارشی که زیر این تیتراژ نوشته شده، به جز بازیکنان و مربیان تیم فوتبال، بخش عمده‌ای از جهان، مقصران این نتیجه هستند.

روزنامه کیهان که پیش از این بارها به توصیه «علی خامنه‌ای» رهبر جمهوری



اسلامی، در لزوم استفاده از مربیان داخلی به جای سرمربی خارجی اشاره می‌کرد، در گزارش‌های خود هیچ اشاره‌ای به ترکیب غیرقابل باور کارلوس کی‌روش نکرده است. سرمربی پرتغالی تیم فوتبال، به جز دروازه‌بان، از پنج مدافع تخصصی (مرتضی پورعلی‌گنجی، مهرداد محمدی، مجید حسینی، روزبه چشمنی و صادق محرمی) در ترکیبش استفاده کرد. هم‌زمان سه هافبک کاملاً دفاعی (احسان حاج‌صفی، علی کریمی و احمد نورالهی) را هم در ترکیب اولیه تیمش قرار داد. کارلوس کی‌روش در حالی از «علی کریمی» استفاده کرد که از ابتدای سال ۲۰۲۱ تاکنون،

فقط ۵ بار در ترکیب تیمش «قیصریه اسپور» قرار گرفته بود و حتی در اردوی اتریش هم برای دو بازی مقابل سنگال و اروگوئه حضور نداشت. تصمیم برای دعوت از علی کریمی جوان در اردوی تیم فوتبال، با فدراسیون فوتبال بود تا شعارها و تشویق‌های هوادارانی که در ورزشگاه «علی کریمی» بازیکن پیشین تیم ملی را فریاد می‌زنند را، به عنوان بخشی از تشویق این تیم معنی کند. کارلوس کی‌روش در این بازی از «علی‌رضا جهانبخش» و «مهدی طارمی» هم استفاده کرده بود. ترکیبی کاملاً گنگ، نامفهوم و به هم ریخته که در بازی‌های قبل نیز، تمرین نشده بود. کارلوس کی‌روش که می‌داند برخلاف گذشته در این تیم، هم از وزارت ورزش، هم از فدراسیون فوتبال، و هم از بازیکنانی که در بازگشت او به کشور نقش داشتند در جایگاهی نازل‌تر قرار دارد، با ادبیاتی شبیه به روزنامه کیهان، «مردم ایران» را مقصران شکست تیمش معرفی می‌کند، مردمی که در حقیقت دستمزد او را پرداخت می‌کنند.

**چرا کارلوس کی‌روش در تیم فوتبال قدرتی ندارد؟** نخستین بار، خرداد سال جاری و هم‌زمان با پایان اردوی نخست تیم فوتبال در قطر، خبرهایی مبنی بر رایزنی برخی از بازیکنان تیم فوتبال با «حمید سجادی» وزیر ورزش و جوانان برای برکناری «دراگان اسکوچیچ» و بازگشت کارلوس کی‌روش به ایران منتشر شد. چند روز پس از این جلسه که با حضور وزیر ورزش و مدیر روابط عمومی این وزارت در دوحه برگزار شده بود، مهدی طارمی و علی‌رضا جهانبخش با ابراهیم رئیسی، رئیس جمهور و «محمد مخبر» معاون اول رئیس جمهور اسلامی دیدار کردند. دو درخواست مطرح شده بود: بازگشت کارلوس کی‌روش برای نتایج آبرومندانه در جام جهانی و مجوز واردات خودرو به ایران.

مهدی طارمی و علی‌رضا جهانبخش، به همراه «احسان حاج‌صفی» و «کریم انصاری‌فرد» در زمان انتخابات ریاست فدراسیون فوتبال نیز، علیه برخی نمایندگان مجلس که سعی داشتند چهار پرونده فساد مالی «مهدی تاج» را بررسی کنند، از مهدی تاج در صفحات اینستاگرام خود دفاع کرده بودند، دلیلش تلاش برای برگرداندن کارلوس کی‌روش به ایران با حضور مهدی تاج بود. اما «سردار آزمون»، به صورت مشخص، در جبهه مقابل کاپیتان‌های تیم فوتبال قرار داشت که از راه حل‌های سیاسی، تلاش کرده بودند کارلوس کی‌روش را جانشین دراگان اسکوچیچ کنند.

**آیا کارلوس کی‌روش در این تیم نفر اول است؟** از قرار گرفتن علی کریمی با ۶ بازی باشگاهی طی دو سال و حتی یک‌بار دعوت نشدن به اردوهای اخیر تیم فوتبال در ماه‌های گذشته، تا آرام آرام حذف شدن سردار آزمون، یا تبدیل شدن تیم فوتبال ایران به تنها تیم حاضر در جام جهانی که کمتر از حد مجاز به فدراسیون جهانی فوتبال بازیکن معرفی کرده است، نشان می‌دهد که کارلوس کی‌روش تصمیم گیرنده نهایی در این تیم نیست. پس از بازگشت کارلوس کی‌روش به ایران، تصور عمومی میان هواداران فوتبال و شاید توقع در بین برخی از بازیکنان تیم فوتبال که نقش کلیدی در اخراج «دراگان اسکوچیچ» و بازگشت این مربی داشتند، در کنار گذاشتن سردار آزمون تعریف می‌شد. اما همه چیز طبق تصور این گروه پیش نرفت. کارلوس کی‌روش نه تنها سردار آزمون را به اردوی تیم در اتریش دعوت کرد، که در هر دو بازی تیم فوتبال، از او مقابل اروگوئه و سنگال به صورت ثابت یا بازیکن تعویضی استفاده کرد.

در اردوی تیم فوتبال ایران، آنچه برای برخی از بازیکنان عجیب به نظر می‌رسید، رفتار کارلوس کی‌روش با سردار آزمون بود، توجه حداکثری از سوی سرمربی به این بازیکن، صمیمیت فوق‌العاده بین این دو، جلسات فنی جداگانه و پیگیری‌های شخصی در مورد وضعیت سلامت و آمادگی جسمانی‌اش، او را تبدیل به بازیکنی متفاوت برای کارلوس کی‌روش نزد بازیکنان می‌کرد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

*Pouyan's music*

*Teaches piano & keyboard*

*Children & adults*

*Dj Pouyan*

*Live music*

*For all occasions*

**(925) 963-7982**



سفارت انگلیس شکار کرد. دو تاجر عرب (البته برخی گفته‌اند دو تاجر آمریکایی) که به دنبال خرید یک هتل در ایران بودند. او آنها را به دفترش که در خیابان گیشا بود دعوت کرد و در آنجا به آنها پیشنهاد خرید یک ساختمان بزرگ و زیبا را به قیمت بسیار مناسب داد. این ساختمان، کاخ دادگستری بود که در خیابان خیام قرار داشت و هنوز هم به عنوان ساختمان دادگستری از آن استفاده می‌شود. قرار بازدید از کاخ برای فردای آن روز گذاشته شد و همان روز عصر به آنجا رفت و با تطمیع اتاقدار وزیر وقت دادگستری، دفتر کار وزیر را برای مدت یک ساعت اجاره کرد. فردای آن روز پیش

از آمدن مشتری‌ها ۲۰۰ جفت دمپایی پلاستیکی تهیه کرد و جلوی در اتاق‌های کاخ که یک ساختمان اداری محسوب می‌شد و در آن ساعت خالی بود گذاشت. به اتاق وزیر رفت و منتظر مشتری‌ها شد. تاجران خریدار سر وقت آمدند و او به عنوان صاحب آن عمارت، همه ساختمان را به آنها نشان داد و وقتی مشتری‌ها درخواست دیدن داخل اتاق‌ها را داشتند به بهانه بودن مسافران و با نشان دادن دمپایی‌ها آنها را منصرف می‌کرد. مشتری‌ها ساختمان را پسندیدند و به پول رایج آن زمان ۵۰۰ هزار تومان به او پیش‌پرداخت دادند و خوشحال از این معامله پرسود برای تحویل ساختمان ده روز دیگر مراجعه کردند. اما همان‌جا بود که فهمیدند چه کلاه بزرگی بر سرشان رفته است. بلیغ همان روز معامله، به مصر فرار کرد. خروجی که بسیار دوام پیدا نکرد و او پس از چندی که مطمئن شد دیگر کسی به دنبال وی نیست به ایران بازگشت.

ماجراهای مربوط به کلاهبرداری او از اعضای خانواده شاه و دربار، ماجرای سرقت او از یک جواهر فروشی در خیابان فردوسی تهران در سال ۱۳۳۳ خورشیدی، یا ماجرای ختنه کردن یک مرد میانسال ارمنی توسط او، و حتی فرار از دست شرطه‌های کویتی و کوسه‌های خلیج فارس در موقعی که در کویت دستگیر و به ایران منتقل می‌شد از ماجراهای زندگی وی هستند.

بخشی از زندگی مهدی بلیغ، جوهر فیلم‌های مسعود کیمیایی را دارد. گفته می‌شود مسعود کیمیایی مهدی بلیغ را از نزدیک دیده و او ماجراهای زندگی خودش را برای کیمیایی تعریف کرده و همین آشنایی باعث شده تا کیمیایی مشتاق ساختن فیلمی درباره او شود. فیلم «خائن‌کشی» روایت زندگی مردی است که هفتاد سال پیش یاد گرفت چگونه به راحتی با تحریک حس طمع و زیاده‌خواهی آدم‌ها را فریب دهد. روایت مردی که اعدام شد اما منش و روشش محو نشد.

با این وجود سید مهدی بلیغ بارها دستگیر شد و ۲۹ سال از عمر خود را در نوبتهای مختلف در زندان قصر بسر برد.

**اعدام:** بلیغ به جرم قتل زندانی بود تا اینکه پس از پیروزی انقلاب ابتدا آزاد و ساکن خیابان امیریه جنوبی تهران شد. اما بیکاری و بی‌پولی او را اذیت می‌کرد. سپس او را به جرم حمل ۵ کیلوگرم تریاک در زیر پل سیدخندان دستگیر کردند و یکی از افسران آگاهی در حین بازجویی او را شناخت. دوباره به اتهام اعتیاد و به همراه داشتن مواد مخدر دستگیر و توسط صادق خلخالی سحرگاه ۲۰ فروردین ۱۳۶۰ به همراه ۶ تن دیگر در خیابان ناصر خسرو تهران تیرباران شد.

## سید مهدی بلیغ

گردآورنده: گلنار

سید مهدی بلیغ (زاده ۱۲۹۷ - درگذشته ۱۳۶۰) مشهور به آرسن لوپن ایران، یک دزد و خلاف‌کار ایرانی بود که بیشتر کارهای غیرقانونی خود را در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ خورشیدی انجام داد. او در یکی از این کلاهبرداری‌های هوشمندانه خود کاخ دادگستری تهران را به عنوان یک هتل زیبا به دو تاجر آمریکایی به صورت غیرقانونی فروخت. مهدی بلیغ که به علت قتل عمد در زندان بود بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ ایران از زندان آزاد شد. اما مدت کوتاهی پس از آن به دلیل اعتیاد و همراه داشتن مواد مخدر دوباره دستگیر و به دستور صادق خلخالی تیرباران شد.

مهدی بلیغ در شهریار زاده شد. او فقیر و بی‌سواد ولی باهوش بود و از جوانی به راه خلاف کشیده شد. مهدی بلیغ در سال ۱۳۲۷، با مهدی نظری و هوشنگ مجتبیایی سه دزد با سابقه و تیزهوش بودند که تصمیم گرفتند با هم متحد شده و یک باند سرقت تشکیل بدهند. آنها با هم پیمان بستند اگر هر کدام به چنگ پلیس افتادند دیگری برای رهایی او تلاش کند. در این میان کسی که بیش از دو تن دیگر به این عهد و پیمان، دل بست و وفادار ماند مهدی بلیغ بود که زودتر از آن دو هم گرفتار شد. بلیغ پس از اینکه دستگیر شد چون تحمل زندان را نداشت برای برادرش نامه‌ای نوشت و از او خواست تا به سراغ دو همدستش برود و از آنان برای آزادی خود درخواست یاری و کمک کند. اما پس از مدت کوتاهی متوجه شد که دو همدستش نه تنها به یاری او نخواهند آمد بلکه در غیاب او همسرش را نیز فریب داده‌اند. از این رو بی‌قراری او برای رهایی از زندان و گرفتن انتقام بیشتر شد و بالاخره روزی که حکم آزادی را گرفت نقشه‌ای ماهرانه کشید تا از دو یار بی‌وفا و خیانتکارش انتقام بگیرد. مهدی بلیغ برای اجرای نقشه‌اش در نخستین اقدام خانه‌ای را در منطقه قلهک اجاره کرد و پس از آن شروع به جستجو برای یافتن مهدی نظری و هوشنگ مجتبیایی کرد. در این جستجوها بود که او متوجه شد هوشنگ از کشور به فرانسه فرار کرده است. بنابراین همه تلاش خود را برای یافتن مهدی نظری آغاز کرد. در کنار این جستجوها مهدی بلیغ لحظه‌ای آرام و قرار نداشت و به دزدی‌ها و شرارت‌های خود ادامه می‌داد. در این هنگام با مردی ایتالیایی به نام «آلبرت» آشنا شد. آلبرت نیز مردی خلافکار بود. این دوستی تازه برای مهدی بلیغ باعث شد تا او با دامنه و قدرتی بیشتر به کارهای خلاف خود ادامه دهد.

مهدی بلیغ با این بهانه که نقشه یک دزدی بزرگ را کشیده و می‌خواهد این کار را با همکاری مهدی نظری انجام دهد او را به خانه‌ای اجاره‌ای کشاند و او را در زیرزمین آن خانه کشت. وی به همین اتهام در سال ۱۳۳۷ در شعبه دوم دیوان عالی جنایی محاکمه، و به حبس ابد محکوم شد. او در این دادگاه به دوازده فقره بزه از جمله قتل مهدی نظری محاکمه شد. اما از یازده اتهام تبرئه شد و تنها به جرم قتل حبس ابد گرفت. اما در زندان هم دست از کلاهبرداری برنداشت و تلویزیون زندان را به قیمت ۱۰۰ تومان به یک زندانی فروخت. مهدی بلیغ وقت آزاد خود را به مطالعه قوانین قضایی و دادرسی می‌گذراند. برای همین به مسائل حقوقی آشنا بود و به زندانیان مشاوره می‌داد. او هنگامی که در زندان قصر بود خود را بالاتر از زندانیان عادی می‌دید و تلاش می‌کرد با زندانی‌های سیاسی و جرائم مهم، هم‌نشین باشد.

**ماجرای فروختن کاخ دادگستری:** مهدی بلیغ با کلاهبرداری‌های کوچک روزگار می‌گذراند. تا اینکه یک روز طعمه بزرگ‌ترین کلاهبرداری خود را در جلوی در

### انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه  
از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM  
اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

### گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰  
در ZOOM با برنامه های متنوع  
اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 448 947 9662 Password: 426754

(408) 221-8624



به نفس کشیدن ادامه دادم تا ذهنم را آرام کنم و جواب سوالم را پیدا کنم. متوجه شدم که عصبانی هستم. دلم می خواست به این دوست بگویم که آیا این همان ایرانی است که شما می گفتید خیلی خوب شده و دیگر به دختر و پسرهای کاری ندارند؟ پس چرا حتی به کودکان هم رحم نمی کنید؟ دیدی چطور دختر مردم را کشتند و با بی شرمی دروغ گفتند و چطور مردم را اغتشاشگر خواندند؟ چطور با بی شرمی مردم را می کشند؟ به خودم آمدم. دیدم دوباره در سوال ها و چراغ های خودم گیر کرده ام. هدفم را به خودم یادآوری کردم. هدف این است که صدای مردم کشورم باشم. در تمام تظاهرات ها شرکت کنم. همه درخواست ها را امضا کنم. در اینجا می خواهم شما هموطن های عزیزم را نیز به این قیام، به این انقلاب دعوت کنم.

شما هموطنان که خارج از ایران هستید و هنوز سکوت کردید و در هیچ فراخوانی شرکت نمی کنید، هیچ در خواستی را پر نمی کنید، از ترس این که، مبادا اگر این رژیم دژخیم بار دیگر مردم را ساکت کند و شما اگر خواستید به ایران برگردید تا از خانواده ها و اقوام دیدن کنید و در رستوران های مدرن و سنتی غذا صرف کنید و تفریح کنید، مشکلی پیش نیاید. بگذارید یک جمله که امروز مثل پوتک در سر من زده می شود را به شما یادآوری کنم. جمله ای از مادر «نوید افکاری»، مادر دل شکسته و مرده ایی که با گرفتن عکس پسرش نوید، این پسر کشتی گیر ایران زمین در فضای مجازی در سال ۱۳۹۷، به ملت ایران التماس می کرد و می گفت: «مردم بیاید صدای نوید شوید. بیاید نگذارید پسر من با اتهام های دروغین اعدام شود. اگر امروز پسر من اعدام شود و شما سکوت کنید، فردا نوبت فرزندان شما است». ما به سادگی از التماس های به جای این مادر گذشتیم. خیلی از ما از جمله خود من، دوباره بی تفاوت از کنار این فاجعه هم، مثل خیلی از جنایات هایی که این رژیم پلید آخوندی انجام داد و می دهد به سادگی گذشتیم. امروز جوانان، بچه های دهه هشتادی دارند تاوان سنگینی از سال ها سکوت را پس می دهند. شاید هم بهتر است بگویم ایستادگی و دوباره خاموش شدن. سکوت به علت ترس و یا شاید هر آنچه که در سر هر کدام ما هست و بود. پس بیاید دوباره سکوت نکنیم. دوباره بی تفاوت نباشیم. حتما باید دزد در خانه ما را بزنند و مال، ناموس ما را بهش تجاوز کند تا اقدامی کنیم؟

متأسفانه اگر این بار این ها ماندنی شوند، هزاران هزار زن، مرد و جوان دستگیر و اعدام می شوند و نه تنها خاورمیانه شاهد نا امنیتی بیشتری می شود، بلکه دیگر در اروپا و آمریکا هم ریشه این غده سرطانی و دیکتاتوری رشد می کند. پس سکوت امروز، قتل عام و نامنی فردای تک تک ماست. همچنین از هموطن هایی که فکر می کنند اعتراض ها و تظاهرات آنها به چه درد می خورد دعوت می کنم به این فراخوان ها بپیوندید. باور کنید که وجود هر ایرانی دور از وطن در این فراخوان ها و پر کردن درخواست ها مهم است. دنیا صدای مردم ایران را شنیده و اگر ما نگذاریم این صدا خاموش شود، به جز دلگرمی مردم داخل کشورمان، سازمان ملل هم مجبور به جوابگویی می شود. دولت های غرب هم مجبور می شوند در پشت پرده دیگر با این رژیم آخوندی قرار داد امضا نکنند. پس بیاید همه با هم، همصدای مردم کشورمان باشیم و با سکوت مان به آسیاب جمهوری اسلامی آب نریزیم. به امید آزادی ایران عزیزمان. زن، زندگی، آزادی باعشق و احترام

تمامی امکانات است، خود را به ذهن خلاق می سپاریم که چرخش کائنات را همونا می سازد و راه آن عدم وابستگی، حکمت عدم یقین، و امکانات نامحدود است.

**جمله تاکیدی امروز:** با خود عهد می بندم با دنبال کردن گام های زیر، قانون عدم وابستگی را به عمل در خواهم آورد. عهد می بندم که امروز عدم وابستگی را به کار بندم. به خودم و اطرافیانم این آزادی را خواهم داد که همان گونه که هستند باشند. عقیده ام را در هیچ موردی به دیگران تحمیل نخواهم کرد. راه حل ها را بر مشکلات تحمیل نخواهم کرد، تا از این طریق مشکلات تازه ایجاد کنم. با عدم دلبستگی در همه امور مشارکت خواهم جست. امروز عدم یقین را به صورت بخشی بنیادی از زندگی به کار خواهم گرفت. به دلیل اشتیاقم برای پذیرش عدم یقین، راه حل ها خود به خود از دل مشکلات و از دل آشفتگی و بی نظمی و اغتشاش بر می خیزند و پدیدار می شوند. هر چه امور نامطمئن تر به نظر برسند، احساس امنیت بیشتری خواهم کرد زیرا عدم یقین، راه من به سوی آزادی است. از طریق حکمت عدم یقین، امنیت خود را خواهم یافت.

به حیطة تمامی امکانات گام خواهم نهاد و هیجانی را انتظار خواهم کشید که وقتی در برابر بیکرانگی انتخابها گشوده بمانم می توانند رخ دهند. وقتی به حیطة تمامی امکانات گام بگذارم، شادی و ماجرا و افسون و رمز و راز زندگی را تجربه خواهم کرد. با عشق و احترام

امروز با کمال میل تمامی هدایائی که به من پیشنهاد می شود را قبول می کنم. من از گرفتن هدایای طبیعت مانند نور خورشید و شنیدن صدای پرندگان و باران های بهاری و یا اولین برف زمستانی لذت می برم و همچنین دست و دلم برای گرفتن هدایا، چه از نوع مالی و چه معنوی باز خواهد بود. من با خود تعهد می کنم که ثروت را در زندگی خود از طریق داد و ستد مهمترین هدایای دنیا مانند عشق و لطف و محبت و اهمیت و مواظبت در جریان اندازم و هر زمان که فردی را می بینم برایش در سکوت آرزوی سلامتی و شادی و خوشبختی نمایم.

(سه شنبه) **قانون کارما (عمل و نتیجه آن):** اعمالی که توسط ما انجام شده قدرت بوجود آوردن انرژی مشابه ای دارند که به ما بر می گردند. به قول معروف هر چه که می کاریم درو می کنیم. در نتیجه اعمالی که باعث شادی و خوشبختی دیگران می شوند به همانگونه برای ما نیز شادی آفرین و سعادت مند می باشند.

**جمله تاکیدی امروز:** من این قانون را با تعهد به قدمهای زیر به مورد اجرا می گذارم: امروز من شاهد انتخابات و تصمیماتی که در هر لحظه می گیرم خواهم بود. در همان لحظه تصمیم گرفتن انتخابات، آنها را به ضمیر آگاه خویش آورده و می دانم که بهترین راه برای آمادگی من در هر لحظه این است که کاملا در آن لحظه حاضر و از آن آگاه باشم. هر زمان که انتخابی می کنم از خود این دو سوال را می پرسم: نتایج انتخاب من چیست؟ و آیا این انتخاب برای من و دیگران باعث شادی و خوشبختی می شود؟ به قلب خود برای راهنمایی رجوع کرده و از احساساتی که باعث آرامش و یا نا آرامی من می شوند به عنوان پیغامی الهی استفاده می کنم. اگر احساس نا آرامی داشته، از این عمل صرف نظر کرده و نتایج آن را از دیدگاه درون خود بررسی خواهم کرد ولی در صورتی که احساس آرامش کنم با تمام قوا به آن عمل خواهم نمود. این راهنمایی من را قادر به گرفتن انتخابات صحیح تری برای خود و دیگران خواهد نمود. **(چهارشنبه) قانون کمترین تلاش:** قانون کمترین تلاش مبتنی بر این واقعیت است که هوشمندی طبیعت با سهولت، بی تقلا و به آرامی عمل می کند. اگر به جزد و مد، شکوفایی یک گل و یا حرکت ستارگان نظری بیندازیم اثری از تقلا یا بیهوده در طبیعت دیده نمی شود. دنیای طبیعت دارای تعادل و ریتمی است که با هماهنگ شدن با آن میتوان بهترین استفاده از قانون کمترین تلاش را، با به حد اقل رساندن تلاش و حداکثر رساندن نتیجه نمود.

**جمله تاکیدی امروز:** عهد می بندم که با دنبال کردن گام های زیر، قانون کمترین تلاش را به عمل در خواهم آورد. پذیرش را تمرین خواهم کرد. امروز افراد و اوضاع و شرایط و موقعیت ها و رویدادها را همان گونه که پیش می آیند خواهم پذیرفت. خواهم دانست که «این لحظه همان گونه است که باید باشد، زیرا کل کائنات همان گونه است که باید باشد. با عدم ستیز بر ضد این لحظه، بر ضد کل کائنات به ستیز بر نخواهم خاست. پذیرش کامل و تمام عیار است، امور را همان گونه که در این لحظه هستند می پذیرم، نه آن گونه که آرزو می کردم باشند. با پذیرش امور به همان گونه که هستند، مسئولیت وضعیت خود و همه رویدادهایی را که به صورت مشکلات می بینم به عهده می گیرم. می دانم که مسئولیت یعنی ملامت نکردن هیچکس یا هیچ چیز برای وضعیتی که دارم (از جمله خود). این را نیز می دانم که هر مشکل مجالی است در جامه مبدل، و این هوشیاری در برابر مجال ها به من اجازه می دهد تا این لحظه را به موهبتی عظیم تر متحول کنم. امروز آگاهیم در عدم تدافع استقرار خواهم یافت. نیاز به دفاع از نقطه نظرم را رها خواهم کرد. نیازی احساس نخواهم کرد تا دیگران را مجاب یا ترغیب کنم که نقطه نظرم را بپذیرند. در برابر همه نقطه نظرها گشوده خواهم ماند، و سرسختانه به هیچکدام از آنها نخواهم چسبید.

(پنج شنبه) **قانون نیت و آرزو:** از نیت و آرزوهای خود کاملا آگاه باشید و با دقت و جزئیات و تجسمات و آگاهانه آنها را یاد داشت کنید. نوشتن آرزوها پروسه برآورده شدن آنها را تسریع می کند. اما از وابستگی به نتایج آنها بر حذر باشید چون انتظار بیهوده، باعث رنج و عذاب خواهد شد. تسلیم شوید و به نیروی جهان هستی بسپارید. رها باشید، شاد باشید و تسلیم، آنگاه صلاح هر چه باشد خواهد شد. بهترین روش زندگی، زیستن در لحظه حال است و به قول معروف دم غنیمت است، چون اگر «دم» نباشد زندگی نخواهد بود. از لحظه حال در تمامی اعمال خود آگاه باشید و مثبت بیناندیشید تا به روش زندگی مبدل شود و زندگی شگفت انگیز خود را تجربه کنید.

**جمله تاکیدی امروز:** با خود عهد می بندم امروز در لحظه زندگی می کنم و برای هر آنچه که همین لحظه دارم شکر گزارم، قدردان تنفسم هستم و با تمرکز بر روی داشته هایم جاذب فراوانی و سلامتی و ثروت بیشتر هستم. **(جمعه) قانون عدم وابستگی:** با اشتیاق خود به گام نهادن در ناشناخته که حیطة

ادامه مطلب **سندج در دو... از صفحه ۳۹**ادامه مطلب **روح تهران، ... از صفحه ۲۸**

حالا دیگر فقط با دوستان هم سن و سالم در اعتراضات شرکت نمی‌کنم. این یکی از تجربه‌هایی بود که فکر نمی‌کردم هیچ‌وقت به دست آورم. نمی‌توانستم باور کنم که افرادی که در اطرافم زندگی می‌کردند این‌قدر به شرکت در اعتراضات تمایل دارند. من این همسایه‌ها را هیچ‌وقت ندیده بودم، و آنها هم وقتی من را شناختند فکر نمی‌کردند که سنم این‌قدر کم باشد.

**زن میان‌ساله‌ای که جنوب تهران را دوست دارد:** «من در یکی از محلات نواب زندگی می‌کنم، در محله ما نه از شعار شبانه خبری بود و نه تجمعی برگزار می‌شد. در یکی از روزهای اعتراضات سراسری، در هنگام غروب خورشید، پسری سوار بر موتور در آن محل می‌چرخید و شعار می‌داد. پسر که بیست و چند ساله بود هر چند دقیقه یک بار به کوچه می‌آمد و شعار می‌داد. او این کار را آن‌قدر تکرار کرد که تعدادی از همسایه‌ها، از جمله من، با او همراهی کردیم و ساعتی بعد تجمع گسترده‌ای شکل گرفت. با گسترش اعتراض نیروی ضد شورش وارد شد. مردم برای مقابله با گاز اشک‌آور با هر چیزی که می‌توانستند آتش روشن کردند. بعضی از جوانان سیگار به دست بین مردم می‌گشتند و در چشم شان دود سیگار را فوت می‌کردند تا سوزش گاز را کمتر کنند. درگیری بیشتر شد و جنگ خیابانی برای چند ساعت در محله ما و اطراف آن ادامه پیدا کرد. مجبور شدیم که به خانه‌هایمان برگردیم و با خروج موتورهای گارد ضدشورش دوباره به خیابان بیاییم. از آن شب به بعد شعارهای شبانه نیز در محله ما به کرات شنیده می‌شود. اهل محل همه آماده‌اند که اتفاقی بیفتد تا تجربه آن شب را دوباره تکرار کنند. صادقانه بگویم، می‌ترسم و استرس زیادی دارم اما از آن شب محله و اهالی‌اش را بیشتر دوست دارم.»

**دختری که شجاعت به او سرایت کرده است:** «می‌خواهم به شما بگویم که اعتراضات در اکباتان چطور آغاز می‌شود و چرا اکباتان این‌قدر در بین مردم محبوب شده است. اعتراضات در اکباتان از شعارهای مردم از پنجره‌ها آغاز شد اما کسی فکر نمی‌کرد که این اعتراضات به بیرون از خانه‌ها برسد. یکی از شب‌ها که شدت شعارها بیشتر از همیشه بود، چند جوان از بلوک‌های مسکونی به محوطه بین بلوک‌ها آمدند. این آغاز تشکیل هسته اولیه اعتراض بود. به تدریج افراد دیگری هم به آنها اضافه شدند و تجمع بزرگی شکل گرفت. در چند شب اول می‌ترسیدم که وارد اعتراضات شوم اما با تماشای اعتراضات از پنجره و مشاهده آدم‌های آشنا ترسم ریخت. البته بعضی از بچه‌های بلوک ما هم گفته بودند که در صورت تمایل می‌توانم در ساعت مشخص از شب در کنار آنها باشم، و این هم برایم قوت قلب بود. از آن شب به بعد گویی بر اساس قانونی ناگفته همه بلوک‌ها قرار مشخص شبانه دارند. بدون هیچ صحبتی با شروع سر دادن شعارها برای بیرون رفتن آماده می‌شویم و به راحتی می‌فهمیم که امشب باید بیرون برویم یا نه. شاید باور نکنید اما گاهی با شعارهایی که می‌دهیم وضعیت را به هم اطلاع می‌دهیم و حتی برای شب بعد هم قرار می‌گذاریم.»

**خانم معلم در مدرسه، معترض در خیابان:** «در روزهایی که شاگردانم، که همه دخترند، بعد از تعطیلی مدرسه شعار می‌دهند و راه‌پیمایی می‌کنند، همراه آنها هستم. تعدادی از زنان محل، هم برای اعتراض و هم برای محافظت از بچه‌هایشان، من را همراهی می‌کنند. پشت سر آنها حرکت می‌کنیم، با آنها شعار می‌دهیم و حتی روسری‌های خود را به نشانه همبستگی در هوا می‌چرخانیم. با وجود ایجاد ترافیک سنگین، رانندگان از دستمان عصبانی نمی‌شوند و حتی با بوق‌های ممتد با ما همراهی می‌کنند. باور نکردنی است اما هر روز که دخترهای مدرسه‌ای این‌گونه به خیابان می‌آیند از زنان آن محله می‌شنوم که شعارهای شبانه شدت بیشتری پیدا کرده، گویی آنها روح تازه‌ای به محل می‌دهند. این روح تازه همان چیزی است که من را دل‌بسته اعتراضات شاگردانم کرده است.»

**پیرمردی که با خنده می‌گوید پایش لب گور است:** «شدت شعارنویسی شبانه در محل ما نسبت مستقیمی با اعتراضات دارد. در روزهای منتهی به فراخوانها، شعارها و شب‌نامه‌های فراوانی در محل پخش می‌شود و گویی آن شب‌ها تعداد بیشتری از همسایه‌ها شعار می‌دهند و در اعتراضات شرکت می‌کنند. در روزهای اولیه اعتراضات چند بار هنگام قدم زدن در پارک محل زندگی‌ام، دوستان هم سن و سالم گفتند که من را در تظاهرات خواهند دید. این حرف من را ترغیب کرد که به تجمعات بروم. اما واقعیت این است که من مثل دهه ۱۳۵۰ جوان نیستم که بتوانم شعارها را بلند فریاد بزنم، از دست مأمورها فرار کنم یا با آنها درگیر شوم. دوست داشتم که این کارها را بعد از ۴۴ سال دوباره تکرار کنم اما قبول کردم که نمی‌توانم. پس تصمیم گرفتم کاری را انجام دهم که می‌توانم، شعارنویسی روی دیوارها. هر شب صدای شعارهای مردم را می‌شنیدم و پس از خلوت شدن خیابان‌ها برای شعارنویسی بیرون می‌رفتم. کدام مأموری باور می‌کند که پیرمردی که پایش لب گور است در ساعات اولیه با مبادا برای شعارنویسی بیرون آمده باشد؟»

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

لیبس کنید، هنرمند و معمار هلندی که طراح سازه‌های یادبود فجایع همچون موزه یهودیان برلین است، در توضیح روایت فاجعه می‌گوید: «مسئله روایت فاجعه صرفاً یک داستان با پایانی خوش یا تلخ نیست، بلکه جریانی دائمی است که فهم فرد از آینده را در نسبت با گذشته شکل می‌دهد.» فهم فاجعه از طریق روایت‌ها به تغییری اساسی در شیوه درک، احساس و پردازش رویدادهای اطرافمان می‌انجامد. بر اساس آنچه «تخیل روایی» خوانده می‌شود، ما گذشته را دوباره خلق می‌کنیم و این بازآفرینی می‌تواند فرد را نسبت به مشارکت اجتماعی در دوران فاجعه متقاعد کند.

در مصاحبه دیگری با شخصی گفتگو کردم که از نزدیک درگیر درمان یکی از مجروحانی است که از ناحیه سر و گردن دچار آسیب شدید شده است. او توضیح داد که به علت شلیک از فاصله نزدیک، تعداد زیادی ساچمه به سر و گردن این فرد اصابت کرده و چون امکان عکس‌برداری در یک مرکز پزشکی تخصصی را ندارند، نمی‌دانند که این ساچمه‌ها تا چه عمقی در اعضای بدن او فرو رفته و میزان جراحات چقدر است. آنها به کمک چند نفر دیگر موفق شده‌اند با پزشک داوطلبی تماس بگیرند که به خانه مصدومین می‌رود تا آنها را معاینه و مداوا کند. این پزشک به فرد مجروح و خانواده‌اش تأکید کرده که در صورت مراجعه نکردن به بیمارستان احتمال دارد که او بینایی یک چشمش را از دست بدهد. با وجود این، فرد مجروح همچنان برای جلوگیری از دستگیری حاضر به مراجعه به بیمارستان نیست. این فرد یکی از ۱۰۰۰-۱۵۰۰ نفر از مجروحانی است که مشخصات شان توسط سازمان‌ها و فعالان حقوق بشر در کردستان ثبت شده، بدون دسترسی به درمان حرفه‌ای در خانه‌هایشان پنهان شده‌اند. در طرف دیگر این ماجرا گروه‌هایی از کادر درمان حضور دارند که به رغم تهدیدهای امنیتی و خطر دستگیری و ابطال مجوز نظام پزشکی خود، همچنان در قالب گروه‌های کوچکی متشکل از پزشک، پرستار و بهیارها، یا به صورت انفرادی در حال ارائه خدمات درمانی به مجروحان هستند.

در مصاحبه دیگری با مردی گفتگو کردم که به کمک گروهی از افراد شاغل در برخی از داروخانه‌های سندج و شهرهای اطراف، سرگرم تحویل دارو و وسایل مورد نیاز پانسمان به مجروحان و گروه‌های پزشکی داوطلب است. او می‌گوید: «بعد از این که نیروهای لباس شخصی کارمندان داروخانه‌ها را تهدید کردند که در صورت ارائه خدمات به مجروحان برای آنها پرونده‌سازی خواهند کرد، و بعد از دستگیری چند نفر از مجروحان که محل اختفایشان در پی تعقیب مداواکنندگان لو رفت، تصمیم گرفتیم که از طریق تشکیل گروه‌های کوچک توزیع دارو و پانسمان در سطح شهر، خطر تحویل دارو و تجهیزات پزشکی به مجروحان را کاهش دهیم. به این ترتیب، از طریق افراد معتمد، وسایل را به دست مجروحان و مداواکنندگان می‌رسانیم.»

این مرد جوان که هفته‌هاست با شبکه‌های توزیع دارو همکاری می‌کند از گروه‌های دیگری با همین مشخصات در شهرهای مختلف ایران خبر داد که بسته‌های دارویی و اقلام کمیاب در شهرهای مختلف را به دست یکدیگر می‌رسانند. او در ادامه افزود: «این الگو تا اینجای کار و با توجه به شرایط فعلی رفت و آمد بین شهری برای ما بسیار کارآمد بوده و توانسته‌ایم اقلام دارویی را به خوبی توزیع کنیم.» او با اشاره به تجربه دوران جنگ کردستان و روند انتقال دارو از شهرها به کوهستان گفت: «ما قبلاً هم از این روش استفاده کردیم و جواب گرفتیم.»

السدير مكاينتاير، فيلسوف معاصر اسكاتلندي، معتقد است: «آدم اگر مفتون قصه‌ای جمعی شد، خود را بازیگر آن می‌بیند.» در مصاحبه‌هایم با افراد مختلف به نظر می‌رسید که هر دو گروه درگیر در این اعتراضات، چه آنها که در خیابان می‌جنگند و مجروح می‌شوند و چه کسانی که به یاری آنها می‌شتابند، بی‌آنکه بخواهند سرگرم دوگانه «زیستن-ساختن»، روایت فاجعه در سندج امروزند.

مرد جوانی دیگری که دست و کفش بر اثر اصابت گلوله‌ی ساچمه‌ای صدمه دیده، می‌گوید: «در برخورد با هر مجروحی اولین چیزی که به فکر خود شخص یا اطرافیانش می‌رسد این است که حالا کجا پنهانش کنیم. هر کسی که زخمی می‌شود و جان سالم به در می‌برد، بعد از اینکه سرپا شد، تازه باید به این فکر کند که چطور زخم‌هایش را پنهان کند، چون با جو امنیتی شدیدی که در سندج وجود دارد هیچ مجروحی با نشانه‌هایی از پانسمان جرات ندارد که در کوچه و خیابان ظاهر شود. من دو هفته است که می‌توانم سر کار بروم اما خودم را در خانه پنهان کرده‌ام تا مبادا به خاطر جراحتم دستگیر شوم.»

کسی نمی‌داند که در روزهای آینده چه روی خواهد داد. تجربه سندج و دیگر شهرهای درگیر فجایع در جهان نشان داده است که مردم سرانجام فجایع را پشت سر می‌گذارند اما فراموش نمی‌کنند، و روزی دوباره متأثر از روایت این فجایع بر خواهند خاست. این را کسی می‌گوید که روایت زهرناک فاجعه را ثبت کرده است.

## ادامه مطلب روایت یک نوجوان... از صفحه ۴۱

کلاً فضای مدرسه راجع به همین چیزهاست. همه بچه‌ها پیگیر همین ماجراها هستند. بچه‌ها دسته جمعی راجع به اینکه چه کارهایی می‌توانیم بکنیم حرف می‌زنند. اینقدر بچه‌ها کارهای مختلف می‌کنند که مدیر مدرسه ما را صدا زد و گفت: «شما هر کاری بیرون مدرسه می‌کنید به من ربطی ندارد. فقط یادتون باشه که دو تا کنکور و یک امتحان نهایی دارید. در چارچوب مدرسه فقط باید اینها را رعایت کنید.»

دیروز جالب بود. بچه‌ها روی تخته و دیوارهای مدرسه شعار می‌نوشتند و یکی دو نفر هم می‌رفتند پاک می‌کردند و هی این تکرار می‌شد. دیگر دیوار بی‌شعاری در مدرسه باقی نمانده. همه هم به صورت علنی و دسته‌جمعی فعالیت می‌کنند. معلم‌ها هم تغییر کرده‌اند. بعضی معلم‌ها وقتی به کلاس می‌آیند و تخته از شعار پر است، تا وقتی با تخته کاری ندارند آن را پاک نمی‌کنند.

دیروز ناظم آمد سر کلاس و یکی از بچه‌ها رو با خودش به دفتر مدیر برد. ناگهان همه پا شدیم پشت سرشون رفتیم دم دفتر که دوستمون تنها نماند. درجا دوستمون رو ول کردند. از کل کلاس سی و خورده‌ای نفره ما فقط دو یا سه نفر همراهمون نیامدند. کسانی که با ما نیامدند تیپ‌های مشخصی دارند اما جرات رودررویی ندارند. حتی ناظم‌هایی هم که تیپ ارزشی دارند جرات نمی‌کنند که چیزی بگویند. داخل ما اما همه جور مدلی هست.

چیزی که این جریان رو جذاب‌تر کرده اینه که همه مردم توش سهیم هستند. در ماجرای آبان یا هواپیما گروه‌های مردمی متحد نبودند. به همین دلیل، چند روز طول می‌کشید و بعد با سرکوب می‌خوابید. ولی این بار داستان برای همه مردم. فضا طوری است که جلوی مدرسه‌ها نیروی ویژه گذاشته‌اند. اما فقط یک حرکت کافیه تا اعتراض‌ها شروع بشه. مردمی که اینها را می‌بینند شروع به بوق زدن می‌کنند. و این خودش به یک جور تظاهرات تبدیل می‌شه. مثلاً روزی که خودم رو به دادگاه می‌بردن، هر جا ترافیک می‌شد ناگهان مردم شروع می‌کردند به بوق زدن و اعتراض کردن. ترس رو توی چهره نیروهای امنیتی می‌شه دید. این که سر هر چهارراه معمولی یگان ویژه گذاشته‌اند نشونه ترسشونه. جرات نمی‌کنند باهات چشم تو چشم بشوند. این قدر خشونت زیاده که آدم به راحتی می‌فهمه از ترسه. خصلت دیکتاتوریه دیگه، یعنی می‌فهمه که تاریخ انقضای داره می‌گذره ولی ترجیح می‌ده که قبول نکنه.

وقتی دستگیر شدم در بازجویی فهمیدم که اینها هنوز در ذهنیت قدیمی‌شان گیر کرده‌اند. فکر می‌کنند که چیزی پشت پرده این اعتراضات هست که اون رو جلو می‌بره. مثلاً گروه‌های معاندی هستند که این اعتراضات را سازمان‌دهی می‌کنند. یا معترضان ایدئولوژی ویژه‌ای دارند. هنوز نفهمیده‌اند که این خودِ خودِ مردم‌اند که از جمهوری اسلامی خسته شده‌اند و زندگی بهتری می‌خواهند.

## آزادگی هرگز با معجزه از آسمان نصیب ما نمی‌شود. «نیچه»

قمری نوشته در حالی که فرقه کج بینان، براساس تاریخ پایان مقاله، در ۱۳۲۵، یعنی دوازده سال بعد نوشته شده، با این همه برخورد مشابه دو نویسنده متفکر و متجدد با موضوعی واحد نشان دهنده دیدگاه‌های همانندشان در نقد ادبی است.

- (۱) تکوین و تشریح، همان، دیپاچه.
- (۲) همان جا.
- (۳) سه مکتوب، همان، ورق ۹۶.
- (۴) Iraj Parsinejad, Mirza Fath, Ali Akhundzadeh And Literary Criticism, Institute of Languages and cultures of Asia and Africa, 19-31. PP, 1988, Tokyo.
- (۵) آیین سکندری، همان، صص ۵۷۹-۵۸۰.
- (۶) همان جا، ص ۸.
- (۷) اختر، از شماره ۳۷ سال ۱۵ (اوت ۱۸۹۹) تا شماره ۱ سال ۱۶ (۱۱ نوامبر ۱۸۸۹)
- (۸) ریحان بوستان افروز، همان، سبب تالیف کتاب ریحان، ص ۷.
- (۹) نگاه کنید به سیدجمال الدین اسد آبادی، مقالات جمالیه، تهران، ۱۳۱۲، صص ۱۵۶-۱۵۷.
- (۱۰) آیین سکندری، همان، مقدمه، ص ۸.
- (۱۱) نامه‌های تبعید، نامه به ملوک، ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۸، «مجموعه اسناد ملوک»، کتابخانه ملی پاریس، به کوشش هما ناطق و محمد فیروز، کزن، ۱۳۶۸، ص ۵۰.
- (۱۲) نامه‌های تبعید، نامه به ملوک، همان، صص ۵۳-۵۴.
- (۱۳) نامه‌های تبعید، نامه به ملوک، همان، ص ۸۸.
- (۱۴) فرقه کج بینان، خطی، کتابخانه شخصی فریدون آدمیت. این نسخه را باقر مومنی در اختیار من گذاشته است. نسخه کامل تری از این رساله با عنوان سیاحی گوید به چاپ رسیده است. نگاه کنید به: کلیات ملوک، چاپ هاشم ربیع زاده، تهران، ۱۳۲۵، ه. ق. صص ۱۸۷-۲۱۲.
- (۱۵) سالارنامه، ضمیمه تاریخ بیداری ایرانیان، همان، صص ۱۴۰-۱۵۳

## ادامه مطلب میرزا آقاخان... از صفحه ۷

همچنین در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «در سال ۱۳۰۷ هجری کتابی در ادبیات فارسی موسوم به آیین سخنوری ساخته و پرداخته بودم و بر یکی از بزرگان عرضه نمودم. پس از تمجید و تحسین بسیار فرمودند: بسیار خوب. ولی ما امروز مهم تر و لازم تر از لیترا تور (Litterature) چیز دیگری لازم داریم و آن هیستوار (histoire) یعنی تاریخ است، اما نه تاریخی که در مشرق معمول و متداول است.»<sup>(۶)</sup>

هرچند میرزا آقاخان در این جا آشکارا نام سید جمال الدین را نمی‌برد، اما با توجه به ذکر ستایش آمیزی که از او در مقدمه همین کتاب کرده می‌توان گمان برد که اشاره او به سیدجمال الدین است. همچنین گرچه از کتاب مورد بحث، یعنی آیین سخنوری، اثری به دست نیامده، اما می‌توان احتمال د

مضمون آن چیزی مانند سلسله مقالات «فن گفتن و نوشتن» باشد که میرزا آقاخان در بیان اصول بلاغت برای روزنامه اختر می‌نوشت،<sup>(۷)</sup> مقالاتی تهی از هرگونه اندیشه نو که با انتقاد سیدجمال الدین نیز روبرو شده است.

جز این اشارات، میرزا آقاخان در مقدمه ریحان بوستان افروز نیز پس از انتقاد از اثر پیشین خود، رضوان، که تقلیدی از گلستان سعدی بود، یادآور می‌شود که پس از فراغت از نوشتن کتاب رضوان «عموم ادیبان را طرز آن کتاب شیوا به غایت پسندیده و مطبوع افتاد. از هر سو تبریک گفتند و تهنیت و تفریظ نوشتند، مگر یکی از فیلسوفان نامی که برخلاف دیگران زبان به تعنت باز کرد و شتعت و ملامت آغاز نهاد.»<sup>(۸)</sup> به احتمال قوی این سرزنش و انتقاد نیز از جانب سیدجمال الدین بوده است که در شعر و سخن جویای اندیشه نو بود و از تکرار و تقلید بیزاری می‌جست.<sup>(۹)</sup> و در گذشته نیز نوشتن تاریخ را، به عنوان کاری مهم تر و لازم تر از ادبیات، به او یادآور شده بود.<sup>(۱۰)</sup>

میرزا ملکم خان نیز مانند سیدجمال الدین اسد آبادی بیشتر بر اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی میرزا آقاخان تاثیر داشته است که در حوزه تحقیق ما نیست. در این جا ما تنها به بررسی دیدگاه‌های انتقادی این دو در ادبیات می‌پردازیم که چه بسا بر یکدیگر اثر داشته‌اند. اما پیش از آن به سابقه آشنایی این دو اشاره‌ای می‌کنیم:

آشنایی میرزا آقاخان با ملکم خان حاصل تاسیس «مجمع آدمیت» و فعالیت در آن در استانبول و همکاری با سید جمال الدین به دلیل آرمان‌های مشترک سیاسی و اجتماعی است. از سوی دیگر، انتشار روزنامه قانون در ۲۰ فوریه ۱۸۹۰ در لندن به دست ملکم خان، رابطه مستقیم این دو را فراهم می‌کند. میرزا آقاخان در نامه‌ای به ملکم ضمن تبریک انتظار قانون یادآوری‌ها و راهنمایی می‌کند و از جمله می‌نویسد: «هرگاه بعضی عبارات مستهجن را از قبیل قاطرچی و آبدار و امثال آنها از این نامه پاک بردارید به متانت و بی‌غرضی نزدیکترست.»<sup>(۱۱)</sup>

همچنین یک سال پس از انتشار روزنامه قانون در نامه‌ای به ملکم، که به لندن می‌فرستد، ضمن بر شمردن قابلیت‌های خود از او می‌خواهد «وسیله معاش» در آنجا برایش فراهم کند: «در صورتی که می‌دانید وسیله معاشی برای بنده در آن جاها پیدا می‌شود مرا به لندن برسانید و هنر مردان جنگی را ببینید. زبان عربی و فارسی را با قواعد و ادبیات آن مکمل می‌دانم. ترکی را به قدر ضرورت بر ترجمه مقتدرم. فرانسوی را به قدر افاده مرام تحصیل کرده‌ام و همچنین انگلیسی را مخصوصاً مشغول تحصیلم، اگر سه چهار ماه در لندن اقامت افتد خیلی اقتدار حاصل می‌شود... حال در راه خدمت به آدمیت شما بزرگواران که خودتان را مرکز و منشاء آدمیت می‌دانید در مکاتب و مدارس شرقی لندن یک نوع ماموریت و معلمی که کفایت از معاش بنده بکند بجویید.»<sup>(۱۲)</sup>

اما میرزا آقاخان هرگز به لندن نرفت و ملکم را ندید، اما رابطه دوستانه آن دو، تا زمان تبعید میرزا آقاخان به طرابزان قطع نشد.

از نامه‌های میرزا آقاخان به ملکم چنین بر می‌آید که گذشته از تفکر سیاسی و اجتماعی ملکم سبک نویسندگی او نیز مورد ستایش میرزا آقاخان بوده است. در نامه‌ای ضمن فرستادن دو کتاب خود («تکالیف ملت» و «تاریخ احوال قاجاریه» و بیان سبب ترقی و تنزل احوال دولت و ملت ایران) از ملکم می‌خواهد که آنها را مطالعه کند و «به قلم معجز شمیم خودتان اصلاح فرموده، پاره‌ای عبارات آنها را ساده و موثر بسازید.»<sup>(۱۳)</sup> این نشان دهنده اعتقادش به نثر ملکم است که ساده و موثر می‌نوشت و در بیان تعبیرات سیاسی و اجتماعی نو و امروزی و ترجمه مفاهیم و لغات جدید غربی به فارسی توانا بود. مهم‌ترین اثر ملکم در نقد ادبی رساله فرقه کج بینان اوست که در تاثیر تفکر جدید ادبی، نویسندگان متصنع و متکلف زمانه را به شیوه طنز انتقاد می‌کند.<sup>(۱۴)</sup> در مطالعه تطبیقی فرقه کج بینان ملکم و مقاله‌ای که میرزا آقاخان در نقد سبک شاعری و نویسندگی قدیم ایرانیان نوشته<sup>(۱۵)</sup> وجوه مشترک تفکر انتقادی این دو را نسبت به ادبیات می‌یابیم. البته میرزا آقاخان مقاله انتقادی را در ۱۳۱۳ هجری

تمامی این کودکان توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی یا با شلیک سلاح گرم و یا در اثر ضرب و شتم وحشیانه به قصد کشتن، جان خود را از دست داده‌اند. این سهم بالای کودکان در میان کشته‌شدگان اعتراضات نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی کودکان را که به معنای حقیقی کلمه آسیب‌پذیرترین گروه در میان غیرنظامیان محسوب می‌شوند، عامدانه و بدون هیچ پروایی هدف قرار می‌دهد و به قتل می‌رساند. ماده هفت «اساسنامه رم» که سند موسس دادگاه بین‌المللی کیفری است و به تعریف «جنایت علیه بشریت» می‌پردازد، «اقدام آگاهانه به شکنجه و قتل به عنوان بخشی از حمله علیه یک گروه غیرنظامی که به شکل گسترده یا سازمان یافته انجام شود را مصداق جنایت علیه بشریت می‌داند». قتل کودکان در اعتراضات به دست مأموران حکومتی در دست کم ۱۱ استان و ۱۹ شهر ایران ثبت شده است: استان‌های سیستان و بلوچستان، آذربایجان غربی، زنجان، کهگیلویه و بویراحمد، تهران، کردستان، کرمانشاه، گیلان، البرز، اردبیل، خوزستان و شهرهای اشنویه، زنجان، دهدشت، زاهدان، خاش، ارومیه، تهران، شهر ری، سنندج، پیرانشهر، سراوان، بندر انزلی، هشتگرد، اسلام‌آباد غرب، کرج، کرمانشاه، اردبیل، ایذه، سقز شاهد جان باختن کودکان‌شان بوده‌اند. این امر، گستردگی این جنایات در سراسر کشور را انکارناپذیر می‌کند. علاوه بر این، شیوه قتل کشته‌شدگان نیز نشان‌گر سه الگوی ثابت در قریب به اتفاق موارد ثبت شده است: اول، تیراندازی مکرر با سلاح ساچمه‌ای از فاصله نزدیک و به ارگان‌های حیاتی بدن مانند سر و قفسه سینه، دوم تیراندازی با سلاح‌های دوربرد و دقیق‌زن (اسنایپر) به ارگان‌های حیاتی، سوم ضربات مکرر مرگ‌بار باتوم به سر که منجر به شکستگی جمجمه و خونریزی مغزی شده است. این موضوع نشان می‌دهد که نیروهای امنیتی به قصد کشتن این کودکان آنها را هدف گرفته‌اند.

تاکنون حتی برای یک مأمور امنیتی به جرم مشارکت در قتل کودکان پرونده قضایی تشکیل نشده است. جمهوری اسلامی حتی یک مورد تحقیقات مستقل و معتبر درباره قتل این کودکان انجام نداده است. بلکه از همان ابتدا و پیش از انجام هرگونه تحقیق معتبر و مستقلی از نیروهای خود در قبال این قتل‌های تکان‌دهنده سلب مسئولیت کرده است و حتی با فراتر گذاشته و با تهدید و فشار و بازداشت و شکنجه و گروگان گرفتن پیکر قربانیان تلاش کرده تا علت مرگ این کودکان را پنهان کند یا مسئولیت قتل‌شان را به گردن معترضان و افراد بی‌گناه بیاندازد. نیروهای نظامی حکومت ایران نه تنها الگویی گسترده و از پیش طراحی شده برای قتل غیرنظامیان از جمله کودکان از خود نشان داده‌اند، بلکه در پنهان کردن رد جنایات خود و ایجاد مصونیت برای قاتلان این کودکان نیز به شکل گسترده و با برنامه قبلی مرتکب شکنجه و آزار خانواده قربانیان از طریق ربودن و به گروگان گرفتن پیکر عزیزانشان و تهدید به قتل سایر فرزندان‌شان و بازداشت و شکنجه فیزیکی اعضای خانواده برای ساکت کردن آنها شده‌اند.

سراسر این فرایند از ابتدا تا انتها شامل نقض فاحش حقوق بشر است و ابعاد و نظام‌مند بودن این وحشی‌گری می‌تواند به احتمال قریب به یقین مصداق جنایت علیه بشریت باشد. در طول یک دهه این جنایات به کرات تکرار شده است.

در دادگاه «مردمی بین‌المللی آبان» که به جنایات جمهوری اسلامی در آبان ۹۸ رسیدگی کرده بود، هیات قضات، متشکل از تعدادی از برجسته‌ترین حقوق‌دانان بین‌المللی، اعلام کردند که در جریان سرکوب اعتراضات سراسری در آبان ۹۸، دولت و نیروهای امنیتی ایران «بدون هرگونه تردید منطقی» مرتکب «جنایت علیه بشریت» شده‌اند و ۱۳ تن از سران جمهوری اسلامی، از جمله «علی خامنه‌ای» را در این جنایات به‌طور قطع مجرم شناختند. اینکه چه زمانی جامعه بین‌المللی تصمیم خواهد گرفت چشمانش را به این جنایات وحشیانه بگشاید و جمهوری اسلامی را برای قتل این کودکان معصوم پاسخگو و مجازات کند، خود گویای وضعیت عمومی و ارزش واقعی حقوق بشر در زمانه ما خواهد بود.

و سطح آزادی در هر کشوری را می‌توان با آزادی زنان آن جامعه مرتبط دانست»، خانم النور روزولت Eleanor Roosevelt (۱۹۶۲-۱۸۸۴) همسر فرانکلین روزولت، سی و دومین رئیس‌جمهور آمریکا و اولین رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان جدید التاسیس ملل متحد در سال ۱۳۲۲ و در جریان بازدید از پرورشگاهی در تهران، از موضوع قتل مهسا امینی و سایر زنان و دخترانی که در جریان تظاهرات ضد حجاب جانانشان را از دست داده بودند آگاه گردید. وی تصمیم گرفت که موضوع انشاء و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر تسریع شود تا زنان در سراسر جهان با اعتماد به نفس بیشتری به مبارزات خود ادامه دهند. خانم روزولت از زنان متشخص و کاریزماتیک تاریخ زنان مبارز جهان بود. وی طی سخنرانی خود به مناسبت تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر بر تلاش زنان گمنامی تاکید کرد که کسی نشانی از آنها نمی‌داند اما همه آنها نقش مهمی در تکوین و آماده سازی ذهنی فعالان حقوق بشر در تصویب چنین سند مهمی داشته‌اند.

مادر ترزا Mother Teresa (۱۹۹۷-۱۹۰۰) یک راهبه کاتولیک و متولد آلبانی بود که بیشتر عمرش را در هند گذراند. در دهه ۱۹۵۰ بنیاد خیریه ایی را برای مبارزه با فقر و فحشا و برده داری تاسیس کرد و توانست نظر مسائده صدها راهبه و خیر در سراسر جهان را جلب کند. در بیش از ۱۲۰ کشور جهان خدماتی به افشار محروم جامعه ارائه داد. با وجود آنکه به دلیل مخالفت با سقط جنین مورد انتقاد های فراوان قرار گرفت اما همه و حتی منتقدانش به ارزش خدمات وی پی برده و وی را فردی تاثیر گذار در تاریخ معاصر جهان میدانند.

مادر ترزا در توتیتی بعد از شنیدن خبر قتل مهسا امینی و مشاهده کلیپ هایی از تظاهران شجاعانه زنان ایرانی با همه زنان ستمدیده جهان به ویژه ایرانیان اظهار همدردی کرد. وی اظهار آمادگی کرد تا خدمات ویژه ایی را به زنان مصدوم ایران و همچنین تسهیلاتی برای دریافت ویزای کشورهای غربی برای آن دسته که ادامه اقامتشان در ایران ممکن است جانشان را به خطر بیندازد، ارائه دهد.

کاترین کبیر امپراطریس روسیه Catherine the Great (۱۷۹۶-۱۷۲۹) آن روز پائیزی بهترین لباسش را پوشیده بود. قرار بود وزیر مختار جدید فرانسه در مسکو که مرد خوش قیافه و ورزیده ایی بود، استوار نامه های خود را تقدیم کند. کاترین ضعف خود در برابر مردان جذاب را اصلا نمی توانست پنهان سازد. خیلی دلش می خواست ساعت ها با سفیر جدید صحبت و مکالمه فرانسه خود را تقویت کند. آجودانش اشاره کرد که برنامه کاری فشرده ایی دارد و بهتر است بیش از حد به این مرد خوش سیمای فرانسوی گیر ندهد. سفیر عثمانی در صف شرفیابی بود. منشی دفترش تلگرامی از سفارت روسیه در تهران به کاترین نشان داد که حاوی اخبار مربوط به کشته شدن مهسا امینی در مقر گشت ارشاد بود. کاترین بلافاصله شماره موبایل شاه قاجار در تهران را گرفت و خواهان انجام تحقیقی مستقل و منصفانه در باره مرگ مهسا امینی شد. کاترین در پایان این مکالمه تلخ به شاه قاجار یادآوری کرد حتی با معیارهای خشونت آمیز روسیه، قتل مهسا امینی جنایتی هولناک شمرده می شود که سازمان امنیت روسیه، جرات انجامش را ندارد.

خانم ورا آتکین Vera Atkins (۲۰۰۰-۱۹۰۸) افسر اطلاعاتی سرویس جاسوسی بریتانیا که کارنامه درخشانی طی جنگ جهانی دوم داشت و دارنده مدال صلیب جنگ و عنوان شوالیه از سوی دولت فرانسه، داوطلب شد که درباره مرگ مهسا امینی تحقیق کند. وی برای روسای خود استدلال کرد که روشن شدن ابعاد پنهان این قتل می تواند تاثیرات زیادی در شتاب گیری تلاش های مربوط به تامین حق رای زنان و تضمین آزادی های مدنی آنها در کشورهای مختلف جهان داشته باشد. کلتوپاترا Cleopatra (۳۰ BC-۶۹ BC) فرعون مصر اخبار مربوط به مرگ مهسا امینی را در روزنامه های قاهره خواند. خیلی متاثر شد. برای بزرگداشت چهلمین روز درگذشت مهسا، مراسم بزرگی در معبد خورشید بندر اسکندریه به امر کلتوپاترا برگزار گردید که مارک آنتونی هم در آن شرکت داشت. کلتوپاترا در سخنان کوتاهی اظهار داشت: «زنان از مرگ قوی ترند. آنها نمی میرند، کشته می شوند».

الیزابت فرای Elizabeth Fry (۱۸۴۵-۱۷۸۰) و یا فرشته زندان ها در دوران ویکتوریا تلاش زیادی را برای بهبود شرایط بهداشتی و رفاهی زندان ها انجام داد. این خانم انسان دوست کمپینی را راه انداخت که مردم بدانند زندانی هم یک انسان است و نباید بیش از مجازاتی که قاضی برای شان تعیین کرده، با شرایط سخت زندان تحمل کنند. الیزابت فرای وقتی از اخبار مربوط به قتل مهسا امینی مطلع شد، نتیجه گیری کرد که شرایط نگهداری زندانیان در ایران باید خیلی اسفناک باشد. خانم فرای نقش مهمی در افشای شرایط سخت زندان های ایران در اوایل قرن بیستم داشت. دقیقا بعد از قتل مهسا امینی.

ویلیام شکسپیر William Shakespeare (۱۶۱۶-۱۵۶۴) که احتمالا بزرگترین شاعر و نویسنده انگلیسی زبان همه دوران است، در پائیز سال ۱۶۱۰ اخبار مربوط به قتل مهسا امینی را در روزنامه های لندن خواند. همان زمان در حاشیه نمایشنامه مکبس چنین نوشت: «دنیا صحنه تاتر بزرگی است. همه زنان و مردان هنرپیشه هائی هستند که وارد صحنه شده و زمانی خارج می شوند. البته ممکنه است شخصی در طول زندگی و همزمان درگیر چند نقش در صحنه های متفاوت باشد». شکسپیر استدلال کرده بود که مهسا امینی در لحظه خاصی وارد صحنه تاریخ معاصر ایران شده و نقش مهم و تاثیر گذاری بازی کرده است.

کارل مارکس Karl Marx (۱۸۸۳-۱۸۱۸) فیلسوف و بنیانگذار فلسفه کمونیسم در کتابخانه بریتانیا مشغول تحریر جلد نخست کتاب «سرمایه» بود که با داستان و سرنوشت مهسا امینی در روزنامه ها آشنا شد. بلافاصله نامه ایی به دوست نزدیکش فردریک انگلز نوشت و از وی خواست حتما در تظاهرات ایرانیان مقیم اروپا در برلین شرکت کند و از قیام مردم ایران اعلام پشتیبانی کند. مارکس در مقاله ایی نوشت: «ایده کمونیسم بدون آزادی زنان هرگز محقق نخواهد شد». وی بعدها اظهار داشت: «میزان

## ادامه مطلب روح تهران... از صفحه ۴۸

مصاحبه با شهروندان تهرانی نشان می‌دهد که زندگی روزمره در محله‌های تهران برای بسیاری از آنها تغییر کرده است و دیگر زندگی مثل قبل نیست. سر دادن شعار یا شنیدن آن، خواندن اعلامیه‌هایی که به صورت چاپی یا دستی پخش می‌شود، دیوارنویسی، خبر گرفتن از دیگر نقاط تهران و ایران، تجمع‌های محله محور و چیزهایی از این دست ظاهراً قرار نیست در کوتاه مدت از زندگی شهری پایتخت‌نشینان جدا شود. مصاحبه‌شوندگان بارها تأکید کردند که اگر به سراغ اعتراضات نروند، اعتراضات به سراغ آنها خواهد رفت.

## ادامه مطلب اتهام کی روش... از صفحه ۴۵

نیمه شب سوم مهرماه و هم‌زمان با سرکوب خشونت‌آمیز معترضین در ایران، سردار آزمون به عنوان تنها بازیکن تیم ایران، در حمایت از مردم متنی را در استوری اینستاگرامش منتشر کرد. متنی که هرگز نمونه آن در صفحات مجازی هیچ یک از بازیکنان تیم فوتبال منتشر نشد. از همان زمان، جو اردوی تیم با این عبارت که «سردار، تمرکز تیم ما را بر هم زد»، بیش از قبل علیه بازیکن تیم فوتبال ایران شد. سردار آزمون در بازی با سنگال روی نیمکت نشست، به عنوان بازیکن جانشین وارد زمین شد و گل تساوی را به ثمر رساند. اما پس از بازگشت به آلمان، باز هم اخباری مرتبط با احتمال دعوت نشدن او به اردوی تیم فوتبال به دلیل مصدومیت یا کنار گذاشته شدنش به دلیل حمایت از معترضین شنیده شد. ۲۲ آبان، نشست خبری کارلوس کی‌روش به دلیل فشار به سرمربی تیم فوتبال برای خط زدن نام سردار آزمون

از جمع مسافریں جام جهانی، لغو شد. هرچند سردار آزمون در نهایت یکی از مسافریں قطر بود، اما شنیده شد که او در فاصله زمانی یک ساعت قبل از آغاز مسابقه، از فهرست اولیه تیم فوتبال ایران خط خورد. در حالی که در فاصله دو ساعت مانده به بازی نیز گفته می‌شد که سردار در فهرست اولیه کارلوس کی‌روش قرار دارد، اما باز هم او از جمع نفرات اصلی کنار رفت. آن‌چه کارلوس کی‌روش، چه در حین برگزاری مسابقه با حرکات دست، چه در کنفرانس خبری پس از بازی با جمله «تماشاگران در خانه بمانند»، و چه در ویدیوی اخیرش منتشر کرده، چیزی نیست جز یک حقیقت همیشگی از شخصیت او که در یک شخصیت داستانی معنی می‌شود؛ «دُن کیشوت»، او اختیار تامی در این تیم ندارد، در بازی با انگلیس از نظر فنی به شدت مستاصل بود و حتی در زمان تعویض‌های بین دو نیمه نیز به دنبال «گل نخوردن» بود تا جبران نتیجه.

وقتی می‌گوییم «سخت است» مترادف جمله «من به قدر کافی قوی نیستم تا برای آن بجنگم» است. این حرف‌های پوچ و بی ارزش را بس کنیم، مثبت و امیدوار باشیم و هر چقدر هم سخت باشد، باید برویم بیرون و به دستش بیاوریم.

سخن می‌گوید. ابزاری که قدرت نمی‌تواند بقای خود را به استفاده از آن گره بزند. تاریخ مصرفی نسبتاً کوتاه دارد. به سخن دیگر قدرت می‌تواند به سرنیزه تکیه کند، نشستن بر روی آن از درایت به‌دور است!

**چهارم:** باور به حقانیت یک حکومت و بهره‌بری حکومت از مشروعیت الزاما به قهر قانونیت نمی‌بخشد و آن را توجیه نمی‌کند. سرکوب نه تنها مشروع نیست، بلکه در زدایش مشروعیت موثر است. جمهوری اسلامی با بهره گرفتن از قهر و سرکوب، بر آتش تقابل جامعه با دولت هیمة می‌نهد. به باور کانت، آنگاه که قهر بدون حضور آزادی اعمال شود و حاکمیت از قانونی که خود تدوین کرده، فاصله بگیرد، استبداد به بربریت نزدیک می‌شود.

**پنجم:** جمهوری اسلامی می‌تواند بر تعداد اراکه‌های مرگ در خیابان‌ها بیافزاید. اما بین سرکوب اعتراضات و مهار معترضان و مدیریت بحران تفاوت‌های فاحشی وجود دارد. کسی که مرگ بکارد، زندگی درو نمی‌کند.

- ۱- بهادری جهرمی روز ۱۸ آبان در گفت‌وگو با دانشجویان صدا و سیما گفته بود: «برای دولت مثل آب خوردن بود که نیروهای انتظامی از گلوله جنگی استفاده کند».
- ۲- حنظل، میوه‌ای تلخ و سمی که از آن به عنوان «خربوزه ابوجهل» یاد می‌کنند.
- ۳- دولت در معنای وسیع کلمه. معادل آنچه که در انگلیسی از آن تحت عنوان State یاد می‌شود.

## ادامه مطلب بهای آزادی... از صفحه ۴

جان‌سختی شگفت‌انگیزی از خود نشان داده‌اند. تداوم خیزش انقلابی، پس از گذشت دو هفته، به سکوت متفرعانه ولی فقیه پایان داد. او بار دیگر از توطئه‌های دشمن سخن گفت و جمهوری اسلامی را به درخت تناوری تشبیه کرد که استوار در خاک ایستاده است. درخت تناوری که او از آن سخن گفت را مردم به چشم خود دیده‌اند. درخت خشکی بیش نیست. درختی که هر روز برگ‌های بیشتری را از دست می‌دهد و مدت‌هاست که تنها حنظل (۲) به بار نشسته است.

نگاهی به درون زندان‌ها از ماهیت حکومت پرده برمی‌گیرد. زنان، جوانان و از آن جمله دانشجویان و دانش‌آموزان، هنرمندان، فرهنگیان، اهل قلم و ورزشکاران را به زندان انداخته‌اند. نباید فهمش خیلی سخت باشد. می‌پرسیم آیا حکومتی که جوانانش را از دست داده است، می‌تواند امیدها و آرزوهای خود را به شاخسار درخت آینده بیاویزد؟ این درخت در سال‌خوردگی خود می‌پوسد. این سرنوشت محتوم آن درخت خشکی است که در تب توهم تناوری خود تا به اعماق ریشه‌هایش در حال سوختن است.

**خیزش انقلابی و ترور دولتی:** مردم با برگزیدن یک حکومت و باور به حقانیت حاکمان خود، حق استفاده از قهر را به آنها می‌سپارند با این انگیزه و هدف که آن قهر برای دفاع و حفاظت از خود آنها به کار گرفته شود. سارتر می‌گوید قهری که برای حفظ قدرت سیاسی علیه مردمش به کار گرفته شود، عین ترور است. به آن می‌گویند ترور دولتی.

قهر در بهترین حالت می‌تواند دهان‌ها را ببندد، اما مگر نه آنکه خشمی که فریاد نشود، شعله می‌گیرد، زبانه می‌کشد، می‌سوزد و می‌سوزاند؟ پرسیدنی است که کدام کاستی اجتماعی، نارسایی سیاسی و معضل اقتصادی را می‌شود یافت که قهر راه حل آن باشد؟ کدام درد اجتماعی را می‌توان سراغ گرفت که داروی درمانش تازیانه باشد و چوبه دار؟ قهر هرگز حلال هیچ مشکلی نبوده و نیست. قهر آنجا که بر رابطه دولت و جامعه حاکم شود، بخش بزرگی از خود مشکل است. و این درست همان چیزی است که دیکتاتورها قادر به فهم آن نیستند. نیازی نیست در ورق زدن دفتر تاریخ به دورها سفر کنیم. مگر نه آنکه، سرکوب اعتراضات دیماه ۹۶، مانع از خیزش آبان ۹۸ نشد و مگر نه آنکه سرکوب آبان ۹۸ توانست جلوی طوفان ۱۴۰۱ را بگیرد؟ طوفانی که همچنان در گوش انکار و تکذیب روزه می‌کشد.

**جمهوری بحرانا:** جمهوری اسلامی در پهنای حیات سیاسی خود اغلب گرهی نگشوده است. آنگونه که باید و شاید در پی حل بحرانی نبوده است. همیشه تلاش داشته است در سایه بحرانی جدید از ترکش‌های بحرانی‌های پیشین بکاهد. این چنین است که جامعه ایران تبدیل به کلکسیون نسبتاً کاملی از همه بحرانا شده است. از بحرانا‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی گرفته تا بحرانا‌های اقلیمی و فرهنگی و هویتی.

اعتراضات اجتماعی و از آن جمله اعتراضات دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ پیام‌های روشنی داشتند. حکایت از آتشی داشتند که زیر خاکستر سرکوب و سکوت پنهان شده بود. بیت خامنه‌ای و مسئولان حکومت نه تنها از شنیدن این پیام‌ها تن زده‌اند، بلکه با دنبال کردن سیاست سرکوب و مقابله، بر آن بوده‌اند تا نفی و انکارشان کنند. در این بین چند نکته از نظر به دور مانده است.

**نخست:** هیچ اعتراضی علت نیست! اعتراضات اجتماعی معلول شرایط خاص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هستند. از این رو، سرکوب اعتراضات در هیچ کشوری و در هیچ برهه‌ای از تاریخ، پاسخ و واکنش مناسبی به علت آن اعتراضات نیست. بدیهی است که پاک کردن صورت مسئله برابر با حل آن مسئله نیست. جمهوری اسلامی به ویژه در دو دهه گذشته سیاست انکار را دنبال کرده است. بر لبان معترضان به زور و ضرب چماق قفل سکوت زده است. هر بار که جامعه ناخشنودی و نارضایتی خود را به گونه‌ای بیان کرده، خامنه‌ای پا به صحنه نهاده و با تهدید به قطع زبان اعتراض اقدام به انکار مسائل کرده است. زمانی که بحرانا حل نشوند، مزمن می‌شوند، در هم می‌پیچند، باد کرده و متورم شده و دیر یا زود می‌ترکند.

**دوم:** سرکوب اعتراضات به معنای عدم آمادگی برای شنیدن پیام جامعه است. محمدرضا شاه پهلوی ۴۴ سال پیش، در ۱۵ آبان‌ماه سال ۵۷ از شنیدن پیام انقلاب مردم سخن گفته بود. شوربختانه شاه زمانی آن پیام را شنید که آتش اعتراضات از زیر تل سانسور و سرکوب زبانه کشیده بود. سرکوب اعتراضات عملاً به معنای نادیده و ناشنیده گرفتن پیام جامعه است. به سخن دیگر، اعتراض در یک جامعه نشانه و سمپتوم یک بحران است: بحران بی‌کفایتی حکومت که خود را در بحران مشروعیت نشان می‌دهد. بی‌توجهی به این بحران می‌تواند رابطه دولت (۳) با جامعه را بگسلد و به فقدان مشروعیت ره ببرد.

**سوم:** استفاده از قهر نمی‌تواند استمرار داشته باشد. هانا آرنهت از قهر به عنوان ابزار

ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۵

علاوه بر این وی در راس یک گروه قابل ملاحظه از لشکریانی که وی آنها را به خویشتن دل بسته کرده بود، قرار داشت و به نظر می رسید که در وضعی است که می تواند در همه جا نظم و امنیت را برقرار سازد. وی از نمایندگان که پیش وی رفته بودند سپاسگزاری کرد و رضایت داد که بر تخت بنشیند و نام عادلشاه را به خود گرفت که معنی آن شاه عادل است. همین که لشکریان وی او را به عنوان شاه شناختند و به وی سلام گفتند، اطراف هرات را ترک گفت و به اطراف مشهد آمد و از بیم آنکه شهر را به گرسنگی و قحطی نیندازد، نخواست داخل شهر شود و در مجاورت شهر اردو زد.

اقامت وی در آنجا دیری نپایید، زیرا می پنداشت که تا موقعی که مالک گنجینه و کودکان شاهزاده عمویش نشود، پادشاه نخواهد بود، زیرا این شاهزادگان ممکن است بر سر پادشاهی بر کشور

با او به نزاع برخیزند. بنابراین نخستین لشکر کشی او برای گرفتن قلعه کلات بود. کلات را دژی تسخیر ناپذیر می دانستند، معذرا می بایستی به آن حمله می کرد. وی برای این محاصره یک سردار جدید تعیین کرد. این نخستین انتخاب وی موجب شد تا بصیرت او مورد تامل واقع شود. مردی گرجی که سهراب خان نام داشت امین و محرم او بود. وی مورد کینه ایرانیان بود و آنان نمی توانستند تحمل کنند که ایشان را تحت فرمانروایی یک خارجی به ویژه یک بنده قرار دهند. معذرا عادلشاه فرماندهی لشکریان را در هنگام محاصره قلعه کلات به او واگذار کرد. امید به غارت موجب شد تا عدم رضایتی که این انتخاب بوجود آورده بود پنهان بماند. محاصره با شدتی بی نهایت ادامه یافت. سرانجام خیانت به یاری شجاعت آمد و در مدت شانزده روز آن محل تسخیر شد.

با ارزشترین هدیه که می شود به یک زن داد، «توجه» است.

**پند های عالمانه!** می گوید: «خب آقای گیله مرد! آیدیم همین فردا پس فردا این حکومت آخوندی کله پا شد و به دوزخ رفت، آنوقت حضرت تعالی چه جور حکومتی باب طبع شماست؟ سلطنتی؟ جمهوری؟ جمهوری دموکراتیک خلقی؟ شاهنشیحی؟ حکومت شورایی؟ دیکتاتوری پرولتاریایی؟ دیکتاتوری رضا خانی؟ حکومت پارلمانی؟ دیکتاتوری پینوشه ای؟ دیکتاتوری ترامپی؟ کدامیک؟»

می گویم: «کاکو! مگر ما چیکاره ایم که باید در باره حکومت آینده تصمیم بگیریم؟ ما نه سر پیازیم نه ته پیاز. فقط دل مان می خواهد یک حکومتی بیاید که انگشت توی چشم و چال ما نکند. کاری به خور و خواب و رختخواب ما نداشته باشد. بگذار هر جاد دل مان خواست بچریم و هر جور دل مان خواست دلی دلی بخوانیم!»

می گوید: «بین آقای گیله مرد، هر حکومتی که خواهد سال های سال ماندگار بشود باید دو تا کار بکند!» می پرسیم: «چه کاری؟» می گوید: «اول باید یک دم و دستگاهی، وزارتخانه ای، سازمانی، بنیادی، چیزی راه بیندازد کارش چرخاندن مردم باشد یا در واقع چرخاندن لقمه دور سر مردم باشد! مثلا فرض بفرمایید فاصله آب دریا با مردم به اندازه دراز کردن یک دست باشد. شما که نمی توانید دریا را جا بجا کنید، می توانید؟ نه! پس چیکار می کنید! هیچی، برای آنکه مردم به آب دریا دسترسی نداشته باشند آنقدر قانون وضع می کنید و آنقدر مردم را دور کره زمین می چرخانید تا دست آخر به همان نقطه ای برسند که پیش از آن بوده اند. وقتی هم به آنجا رسیدند از شما به خاطر رسیدن به آن نقطه سپاسگزاری هم بکنند و دست شما را بوسند! دیگر اینکه اگر می خواهید حکومت تان آسیبی نبیند و دچار انقلاب و هرج و مرج و الم شنگه های سنواتی خاورمیانه ای نشوید و حکومت تان هم حکومت حسین قلی خانی نشود باید مردم را به دو دسته تقسیم کنید! به دسته اول حقوق و مواجب و مزایا و خانه و زندگی و موتور سیکلت و باتوم بدهید تا مواجب آن گروه دوم باشند! دسته اول بخاطر مال و منال و خانه و ویلا و سفر فرنگستان و گرفتن دکترای تقلبی مرید و دست بوس شما میشوند و گروه دوم هم از ترس گروه اول به درگاه کبریایی شما سر تسلیم فرو می آورند. مضافا این که مردم اشتیاق عجیبی برای خر شدن دارند! اگر نان ندارید شکم شان را سیر کنید شبانه روز در بوق و کرنا بدمید و در فضیلت گرسنگی فرمایشات بفرمایید. بدین ترتیب ملاحظه خواهید فرمود بی آنکه زحمتی کشیده باشید یا نگرانی و دغدغه ای داشته باشید مملکت تان سالهای سال بدون اینکه خون از دماغ کسی بیاید خود بخود اداره می شود و آب هم از آب تکان نمی خورد!

نگاهی به شکل و شمایلش می اندازم می گویم: «بخشیدها! شما قبالا مشاور آقای عظمای نبوده اید؟»

ادامه مطلب گیله مرد... از صفحه ۲۴

خمینی، احمد جنتی را برای پایان دادن غائله راهی شیراز می کند، اما هنگامی که جنتی قصد داشت به منبر برود عده ای از طلاب هوادار دستغیب به او حمله می کنند و عمامه اش را از سرش بر می دارند و به بیرون پرت می کنند. در سال ۱۳۷۷ هم هادی خامنه ای در شهر قم با سنگ و چوب و چماق و مهر نماز مورد حمله قرار می گیرد و عمامه اش را از سرش بر می دارند.

پس از حادثه دانشگاه تهران به سال ۱۳۷۸ گروه انصار حزب الله عمامه عبدالله نوری، وزیر کشور را از سرش بر می دارند و نماز جمعه را بهم می ریزند. مهدی کروبی هم از این عمامه پرانی ها در امان نماند و در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری طرفداران علی خامنه ای در نمایشگاه کتاب تهران عمامه از سرش بر میدارند و راه تداوم عمامه پرانی را برای نسل امروز باز می گذارند.

صائب تبریزی می فرماید:

**مخور صائب فریب زهد از عمامه زاهد / که در گنبد ز بی مغزی صدا بسیار می پیچد**  
**کوچه نسبه خورها:** دایمی بزرگ من، مشدی ابراهیم، بچه نداشت. همه ارث و میراثش را به مصداق «مرد میراثی چه داند قدر مال» در قمار باخته بود و آخر عمری به قول معروف لخت و آب نشین شده بود. آه نداشت با ناله سودا بکند. خانمش خیاطی می کرد و یک قطعه باغ چای هم داشتند که با در آمد آن روزگار می گذرانیدند. مرا بسیار دوست داشت. با همسرش در یک خانه کوچک تو سری خورده زندگی می کرد و از مال دنیا هیچ نداشت. یکبار سکنه کرد و مدت چند ماه بستری بود. یواش یواش حالش خوب شد اما نمی توانست به خوبی حرف بزند. لکنت زبان گرفته بود. خیلی از حرف هایش را نمی فهمیدیم. من که نوجوان بودم برای این که خوشحالش کنم، گاهی دستش را می گرفتم و می بردمش سینما. سینما را خیلی دوست داشت. می رفتیم گنج قارون می دیدیم. فیلم های بروس لی می دیدیم. با تماشای فیلم ها جان تازه ای می گرفت.

دایمی جان گهگاه یک اسکناس یک تومانی دستم می داد و می گفت: «پسر جان! برو دکان ممد آقا یک جعبه سیگار همای بی فیلتر برایم بخر.» ممد آقا نزدیکی های خانه مان یک بقالی فسقلی داشت که نان و پنیر و خرما و هله هوله می فروخت. من گاهگداری وقتی از مدرسه بر می گشتم می رفتم از ممد آقا یکی دو سیر خرمای نسبه می خریدم و می خوردم.

یکبار که بدهی ام به دو تومان و چار زار رسیده بود، چون پول نداشتم بدهی ام را بدهم وقتی می خواستم مدرسه بروم راهم را کج می کردم از چهار تا کوچه آن ور تر می رفتم بلکه چشمم به چشم ممد آقا نیفتد. هر وقت هم می دیدم ممد آقا با دو چرخه اش از آن دور دورها می آید می رفتم هفت تا سوراخ قایم می شدم. (هنوز هم که هنوز است آن دو تومان و چار زار را به ممد آقا بدهکارم اگرچه ممد آقا ما هفت کفن پوسانده است).

وقتی آقا دایمی می گفت که «برو از دکان ممد آقا سیگار هما بگیر» دلم تالایی می ریخت پایین. پول را می و گرفتم می رفتم چهار تا کوچه آن ور تر سیگار می خریدم و بر می گشتم خانه. موقع برگشتن یواشکی جعبه سیگار را باز می کردم و دو نخ سیگارش را کش می رفتم تا بعد ها با رقیفانم دزدکی دودش کنیم و کله پا بشویم و توی آسمان ها سیر کنیم. وقتی دایمی می پرسید «چرا اینقدر دیر کرده ای!» دروغی می گفتم «دکان ممد آقا بسته بود!» (می بینید چه آدم حقه بازی بوده ایم!)

دیشب پس از هزار سال خواب دایمی مشدی ابراهیم را دیدم. همان مشدی ابراهیم هزار سال پیش بود. با همان چین و چروک های صورتش. توی اتاق نشسته بود و یک بالش هم گذاشته بود پشتش. دست کرد توی جلیقه اش یک اسکناس یک تومانی در آورد و داد دستم و با همان لکنت زبانش گفت: «پ پ پ پ پ پسر جان! ب ب ب ب برو دکان ممد آقا یک جعبه همای بی فیلتر برایم بخر!» پول را گرفتم اما دلم هوری ریخت پایین. خدایا جواب ممد آقا را چه بدهم! اگر یقه ام را بگیرد و بگوید این دو تومان و چار زارم کجاست چه خاکی به سرم بریزم! توی همین هول و ولا بودم که از خواب پریدم. دیدم سرتا پای بدنم می لرزد.

طفلکی ممد آقا هزار سال پیش به آن دنیا کوچیده و هفت کفن پوسانده است، اما همان دو تومان و چار زاری که به او بدهکارم همچنان آزارم می دهد و خواب از چشمانم ربوده است.

خدا چیکارت کند ممد آقا؟ مرض داشتی به ما نسبه بدهی؟ نمی توانستی بگویی «برادری مان به جا، بزغاله یکی هف صنار؟» نمی توانستی یک تابلویی توی بقالی ات بزنی که «امروز نقد، فردا نسبه»، تا ما در این پیرانه سری در این سوی اقیانوس ها دچار عذاب وجدان نشویم!؟

## ادامه مطلب ایرانی ها و اوکراینی ها... از صفحه ۳۳

آنها برای حق تعیین سرنوشتشان، و عدم تعیین آن به دست دیکتاتور همسایه، می‌جنگند. ایرانی‌ها هم آرمانی مشابه دارند که در همین چند هفته گذشته صدها جان و هزاران اسیر از آنها گرفته است.

ایرانی‌ها راهی طولانی طی کرده‌اند تا اعتراض به حجاب اجباری تبدیل شود به فراخوان ملی برای سرنگونی رژیم. سال ۵۷ رهبران انقلابی ایران، کمونیست‌ها و اسلام‌ست‌ها، که شاه را سرنگون کردند، هر کدام می‌خواستند آرمانشهر خود را بسازند. همان سال زنان علیه فرمان حجاب اجباری از سوی خمینی اعتراض کردند اما غایبه ایرانی‌ها حمایت نکردند. برخی از شخصیت‌های سکولار و مارکسیست، که در توهامات خودشان سیر می‌کردند، زنان معترض را مغرور و بی‌خبر از نیازهای انقلاب ضدامپریالیستی معرفی می‌کردند و منظورشان این بود که زنان باید برای رعایت همبستگی به حجاب اسلامی تن دهند.

حالا بالاخره بعد از دهه‌ها تعویق، در مطالبه آزادی که عده‌ای سال‌ها پیش جرات بیانش را داشتند، همه به زنان در اعتراضات می‌پیوندند. این بار هیچ توهام ایدئولوژیک پرطمطراقی هدایتگر معترضان نیست، بلکه فقط میل به یک «زندگی نرمال» است. ترانه «برای» اثر شروین حاجی‌پور بیانی است از دلیل قیام مردم: «برای این هوای آلوده، برای سگ‌های بی‌گناه ممنوعه، برای ترسیدن به وقت بوسیدن، برای آینده». این آرزوهای اساسی واضح‌ترین نشانه‌ها از گذار ایرانی‌ها از تعصب دینی گذشته به همان آزادی‌های فردی است که دموکراسی آمریکایی مورد نظر جورج واشنگتن را ساخت. این‌ها همان شادکامی‌های ساده‌ای است که اوکراینی‌ها

برایش می‌جنگند و ایرانی‌ها برایش به خیابان‌ها آمده‌اند.

بعد از ملاقات‌هایم با مقامات آمریکایی به این نتیجه رسیدم که مقامات واشنگتن نمی‌دانند با خبر خوب چه باید کرد. طی بیست سال گذشته، آمریکایی‌ها از جنگی قریب‌الوقوع با ایران می‌ترسیدند. جنگی که هرگز رخ نداد. در عوض، رژیم دشمن حالا با تهدید حیاتی از سوی مردم خودش روبروست، مثل دشمن دیگر آمریکا روسیه که به دست متحدان ما اوکراینی‌ها در هم کوبیده می‌شود. رهبران آمریکا باید این وقایع تاریخی را به عنوان پیروزی جشن بگیرند، چون نه با مداخله نظامی آمریکا که با اراده و ابتکار خود این دو ملت میسر شده است.

در سال ۵۷ ایرانی‌ها در خیابان‌ها شعار «مرگ بر آمریکا» سر می‌دادند. امروز «شعار مرگ بر دیکتاتور» سر می‌دهند و خواستار همان آزادی آمریکایی‌ها هستند. با رشد قدرت‌طلبی در دنیا، موفقیت این دو ملت می‌تواند نعمتی برای نهضت دموکراسی‌خواهی در جهان باشد، به شرط آن‌که واشنگتن هم این را ببیند و متناسب با آن اقدام کند.

## ادامه مطلب عباي تازه و خونين... از صفحه ۸

**پرده ۴- خشونت و کودک‌کشی در خیزش «زن، زندگی، آزادی»:** از آغاز جنبش، بیش از ۶۰ کودک و نوجوان، قربانی خشونت و کودک‌کشی حکومتی می‌شوند که بیش از ۴ دهه از دوران خمینی تا کنون در دوران کهنسالی خامنه‌ای، به کودک‌کشی در شکل‌های گوناگون پرداخته و تنها تفاوت امروز، شیوه‌های خبر رسانی در گستره جهانی است که چشم جهانیان شاهد این کودک‌کشی لجام‌گسیخته حکومت می‌شود. پرسش اساسی این است که چرا سیاستمداران و سازمان ملل و زیرمجموعه‌هایش مانند یونیسف بیش از ۴۰ سال چشم بر جنایت و کودک‌کشی جمهوری اسلامی بسته بودند و گویی امروز با معجزتی از خواب بیدار شده‌اند و اعلامیه می‌دهند؟ همین سکوت ۴۰ ساله جهانیان، اعدام کودکان را در زندانهای دهه ۶۰ نادیده گرفت و فرصت داد تا کودکان و نوجوانان در جنگ ایران و عراق کشته شوند و میدان‌های مین‌گذاری شده با خون کودکان و نوجوانان رنگین شود و جمهوری اسلامی به عادی‌سازی روند خشونت دست بزند.

امروز بیش از ۱۶۰۰۰ زندانی اعتراض‌های خیابانی در زندان‌های جمهوری اسلامی هستند که شمار بالایی از آنها را نوجوانان تشکیل می‌دهند. شبکه سی‌ان‌ان به نقل از گفتگوی پزشکی‌کانه که از آثار شکنجه و تجاوز جنسی بر پیکرهای این نوجوانان سخن می‌گویند و هشدار می‌دهند، این احتمال را رسانه‌ای کرده است. نگذارید دژخیمان این کودکان و نوجوانان را طعمه خواست‌های پلیشان کنند.

شخصی مذکورش را داراست، هجوم تا به امروز منسجم‌ترین و قابل‌قبول‌ترین کار در میان کارنامه کوتاه اما ارزشمند مکرری است. علیرغم اینکه مکرری فیلمساز محبوبی برای من نیست اما بدلالی که در ابتدای صحبت‌هایم ذکر کردم همچنان مشتاقانه وی را دنبال خواهم کرد.

## ادامه مطلب نقد و بررسی... از صفحه ۱۷

این رویکرد که به گمان من مصداق خودزنی است، مخاطب را گیج و منگ در یک برهوت بی‌حس و بی‌معنی تلو تلو خوران (شاید) به انتهایی که ملغمه و کلاژی از صد چیز بی‌ربط و باریب است می‌رساند تا دوباره با آن شمایل سیاه پوش و نماد شر چند متری روبرو شود. چیزی یا کسی که معلوم نیست داروی ضد آتش‌افروزی می‌فروشد یا رییس و مغز متفکر و دستور دهنده به آتش‌زنان است. دارو را به دلار از اجنبی‌ها می‌خرد ولی بیمار را به گروهک آتش‌زن معرفی می‌کند. مخاطب گنگ است و احتمالاً متوجه نمی‌شود که در پایان بندی مکرری با الهام از تارنتینو در (حرامزاده‌های لعنتی) در حرکتی پسامدرنی دست در تاریخ می‌برد و این بار می‌خواهد سینما که برایش به قطع مکانی عزیز است و نیز با کنایه می‌گوید فراتر از سرگرمی است را از آتش حفظ کند تا شاید اینگونه ادای احترامی به دغدغه اصلی اش یعنی (سینما) کرده باشد. درود بر او اما به عقیده من نفس ساختار شکنی‌های جسورانه مکرری خود بزرگترین ادای دین ممکن به سینماست.

**بادقت یا بی دقت:** رفتن به سراغ حادثه سینما رکس از همان ابتدا توجه‌ها را جلب می‌کند. چه از سمت سیاسیون و چه از سمت خرد جمعی گره خورده با سیاست ما ایرانیان. موضع نهایی مکرری در ظاهر این است که من با عوامل اصلی و واقعیت ماجرا کاری ندارم، حرفم این است که تاریخ همیشه خود را تکرار میکند (نظریه تکرار نیچه) و آتش‌زدن مکان فرهنگی محکوم است و می‌خواهم با ابزار سینما جلوی آن بایستم. تا اینجا تماماً همگی موافق هستیم اما در برخی جزئیات فیلم از نقطه نظر سیاسی اتفاقات شک برانگیزی حادث شده است.

در بخشی از فیلم نماینده‌ای از ارتش حضور دارد، فردی که وظیفه دارد از مردم و میهن دفاع کند ولی ظاهراً در اتفاقی ناگوار درحالی که در آینه ماشین که نمادی از نگاه به گذشته و تاریخ است، فرزند دخترش که می‌تواند نمادی از ایران باشد را ندیده و باعث کشته شدن او شده. حالا هم دیگر نمی‌تواند در آینه نگاه کند که نمادی از شرمساری از خود و آنچه کرده است. این قصه با توجه به نقشی که ارتش در وقوع انقلاب ایفا کرد و با اعلام بی‌طرفی تیر خلاص را بر پیکره رژیم وقت زده بود، سوتفاهم برانگیز است. انگار مکرری می‌خواهد بگوید ارتش یا در حرکتی رو به عقب دخترش را کشته، یا اینکه بدون توجه به تاریخ پشت سرش و از روی سهل‌انگاری باعث این فاجعه شده. که در هر دو صورت کنایه‌ای کودکانه و تسویه حساب گونه و صد البته نفهمیدن انقلاب و اتفاقات پیرامونش و برداشتی به غایت خام دستانه از آن است.

از طرفی دیگر در ابتدای فیلم نوشته‌هایی ظاهر می‌شود که حاکی از دست داشتن حکومت وقت در حادثه است و محکومش می‌کند. در ادامه که آتش‌افروز به موزه سینما می‌رود از طریق بلندگو اطلاعاتی داده می‌شود که باز هم نوشته‌ها را تایید می‌کند. اما پس از پیوستن آتش‌افروز به گروهک مخرب شاهد تیپ‌های شخصیتی نمادینی هستیم که در واقع عاملین ماجرا از دید فیلمساز هستند که به شدت کنایه آمیز و تعجب‌انگیز است. گروهک چهار نفره‌ای متشکل از یک بیمار آتش‌افروز، یک میانسال با صورت و لباس‌های تر و تمیز که درحال ترک است، یک معتاد مفرنگی معلوم الحال و یک پیرمرد تندرو که عجله‌ای دیوانه وار برای اجرای عملیات دارد. این شاکله گروه مبارزی است که بر علیه شاه اقدام می‌کند! در واقع در عمل تطهیر فرضیه دست داشتن حکومت شاه در آن فاجعه را شاهد هستیم. این اگر تعمد فیلمساز در راستای موضع نگرفتن سیاسی است که خود فاجعه‌ای دیگر است. اگر هم تعمد دیگری در کار بوده است که خبر از خام دستی شدید سیاسی مکرری میدهد. اساساً از شخصی چون مکرری با توجه به عمق دانش سینمایی که به مرحله نظریه پردازی در این عرصه رسیده است، انتظار پختگی به مراتب بیشتری در هر زمینه‌ای که دست می‌گذارد داریم. نمی‌شود که در یک ساختار سینمایی پیچیده و پیشرو، نگاهی به غایت سطحی و دم دستی به یک واقعه بشدت سیاسی و ملتهب داشت. در واقع نمی‌توان دست روی اتفاقی با این میزان از حساسیت گذاشت و تنها آن را دستمایه و مظهر خود در نظر گرفت. از فیلمساز باهوشی چون مکرری بعید و عجیب است که به این مسائل فکر نکرده باشد. به همین خاطر اثر از دیدگاه سیاسی بیشتر شبیه به کاریکاتوری زشت، سطحی، دم دستی و بلا تکلیف است. ژست اعلام موضع نکردن هم که برای بعضی وسط بازی تعبیر میشود و برای بعضی کنش آوانگار، بحث جداگانه‌ای است که مجال برای باز کردنش نداریم.

**پس از جنایت:** با تمام کاستی‌ها و ایرادات وارده و حتی شبهه برانگیز، فیلم بسیار دیدنی و قابل بحث است. جنایت بی‌دقت برای من جلوتر از ماهی و گربه اما قبل از هجوم جای می‌گیرد. به عقیده من فیلم کوتاه و دانشجویی طوفان سنجاقک همچنان بهترین اثر مکرری است، اما در دوره حرفه‌ای و در میان آثار بلندش که امضای

## ادامه مطلب تازه های دنیای... از صفحه ۲۵

## ادامه مطلب طنز در مطبوعات... از صفحه ۷

مهمترین داروهای جهت درمان اضطراب آرام بخش ها نظیر لورازپام (Lorazepam) و دیازپام (Diazepam) و غیره می باشند. این داروها خود می توانند منجر به اعتیاد به آنها شوند. پزشکان اغلب در این بیماران از داروهایی استفاده می کنند که کمتر اعتیاد آور باشند (Low abuse potential) و بیماران تحت نظر دقیق پزشکان باشند. درمان همزمان اعتیاد به الکل و اضطراب، نیاز به دقت و استفاده از روش های درمان متفاوت دارد که طرز فکر بیمار را نسبت به مصرف الکل تغییر داده و همزمان اضطراب عمومی را کاهش داد. در غیر این صورت درمان هر کدام جداگانه منجر به برگشتن آنها شده و نتیجه بخش نیست و وقت، هزینه درمان و سلامتی بیماران را به مخاطره می اندازد.

## ادامه مطلب کارل مارکس... از صفحه ۱۰

مارکس در نخستین ده سال زندگی در لندن خبرنگار یک روزنامه نیویورکی در انگلیس بود و در آغاز به کمک انگلس برای تهیه خبرها و نوشتن مقاله ها نیازمند بود. وقتی جنگ داخلی در آمریکا زبانه کشید شغل مارکس هم در شعله های آن خاکستر شد. مارکس یکی از پرکارترین، دقیق ترین و جدی ترین اندیشمندان و نویسندگان بوده است. وی آن چنان در مطالعه، اندیشیدن و نوشتن غرق می شد که گاهی غذا و خواب را به کلی از یاد می برده است. در زمان خواندن یا نوشتن، اتاق را غرق در دود سیگار برگ یا چپق می کرده است. خبرنگاری خانه اش را چنین تصویر کرده است: «خانه اش دو اتاقه و بسیار مخروبه است. وسایل خانه آن چنان زهوار در رفته، شکسته و فرسوده اند که حتی فروشنده دوره گرد هم خجالت می کشد آنها را به آدم فقیر ببخشد.»

## ادامه مطلب مشقی تازه در... از صفحه ۱۹

جمال زاده هم در داستان یکی بود یکی نبود و تالیفات دیگرش تعداد زیادی از اصطلاحات عامیانه و مردمی را به کار برد. در آن زمان بسیاری از نویسندگان دیگر از انجام این کار امتناع می کردند و این ذخایر را بی ارزش می دانستند. از جمله ادیبان و محققان سیداحمد کسروی بود. او بود که از دولت خواست اسامی عربی مانند عمره و فعلیه را از روی بعضی شهرهای ما بردارند. ضمناً گفت که اسامی عربی وزارتخانه را هم فارسی کنید و چنین شد عدلیه شد دادگستری، نظمیه شد شهربانی، اداره تأمینات شد اداره آگاهی و الی آخر.

فارسی نبود. از جمله طنزنویسان اجتماعی در آثار عرب یعقوب صنوع متخلص به ابونظاره را می توان ذکر کرد که مقاله و نمایشنامه هایش جنبه طنزآمیز سیاسی داشت و در مطبوعات چاپ می شد. در قلمروی امپراطوری عثمانی با وجود رواج فراوان اشعار وطنی، اغلب آنها از جنبه طنز و انتقاد عاری بودند، و ناسیونالیسم افراطی مکتب «ینی توران» و «پانتورانیسم» در آنها تبلیغ می شد. اما بیش از این دو، ادبیات طنز آمیزی که به ترکی آذربایجانی در قفقاز نشر می یافت، با شعر و نثر دوره مشروطیت قرابت و نزدیکی داشت، و از این رو است که در اینجا درباره آنها و خاصه روزنامه مشهور ملانصرالدین باید بحث مختصری کرد.

۱۳. از صبا تا نیما - ج اول، ص ۳۹۱ - در مورد زندگی میرزا آقاخان نگاه کنید به اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تألیف فریدون آدمیت، تهران، ۱۳۴۶.

۱۴. در مورد ملکم خان نگاه کنید به از صبا تا نیما، ج اول، و دو اثر تحلیلی در مورد زندگی او، میرزا ملکم خان تألیف حامد الگار، ترجمه جهانگیر عظیمی، انتشارات مدرس، تهران، ۱۳۶۹، و دکتر فرشته نورایی، میرزا ملکم خان ناظم الدوله، تهران، کتاب های جیبی، ۱۳۵۲.

۱۵. به نقل از فکر آزادی، آدمیت، ص ۱۷۰ - ۱۶۹.

۱۶. ایضاً - ص ۱۷۲ - ۱۷۱.

17. E. G. Browne, Persian Revolution of. 1905 - 1909, Cambridge 1910, pp. 409 .

۱۸. ایضاً همان کتاب، صص ۴۰۹ - ۴۱۱.

۱۹. به نقل از کتاب اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، صص ۲۹۱ - ۲۹۳، رضوان برای اولین بار در ۱۳۸۶ به کوشش هارون وهمن توسط شرکت کتاب در لس آنجلس چاپ شده است.

۲۰. این دو نقل قول هر دو از سه مکتوب اند به نقل از اندیشه های میرزا آقاخان، اولی صفحات ۲۲۹ - ۲۳۰.

۲۱. نگاه کنید به: Browne, The Press and Poetry of Modern Persia, p. xx

نمونه ای که ذیلاً نقل می شود نه تنها از لحاظ عقاید خود میرزا آقاخان جالب است، بلکه بسیاری از ابیات آن یادآور هجویمه مشهور فردوسی است:

تو تا باشی ای خسرو نامور / مرنجان کسی را که دارد هنر،  
به ویژه که باشد ز روشن دلی / به جان دوستدار نبی و علی،  
یکی نامداری ز ایران منم / که خو کرده در جنگ شیران تنم،  
قلم دارم و علم و فرهنگ و رای، / نژاد بزرگان و فرّ همای،  
به گاهی که آمد تمیزم پدید، / روانم به دانش همی بد کلید،  
ز گیتی نجستم به جز راستی، / نگشتم به گرد کم و کاستی،  
همه خیر اسلامیان خواستم، / دلم را به نیکی بیاراستم،  
مرا بیم دادی که در اردبیل، / تم را به زنجیر بندی چو پیل  
ز کشتن نترسم که آزاده ام، / ز مادر همی مرگ را زاده ام  
کسی بی زمانه به گیتی نمرد، / بمرد آن که نام بزرگی نبرد  
نمیرم ازین پس که من زنده ام / که این طرح توحید افکنده ام  
همی خواستم تا که اسلامیان، / به وحدت ببندند یکسر میان،  
همه دوستی با هم افزون کنند، / ز دل کین دیرینه بیرون کنند،  
مر اسلامیان را فزاید شر، / نفاق و جدایی شود برطرف،  
ور اسلام آید به فرّ حمید، / یکی اتحاد سیاسی پدید،  
شود ترک ایران و ایران چو ترک، / نماند دویی در شهان سترگ،  
همان نیز داندگان عراق، / به سلطان اعظم کنند اتفاق،  
ز دل ها زدایند این کینه زود، / نگویند سنی و شیعی که بود،  
و زان پس بگیرند گیتی به زور، / ز جان مخالف بر آرند شور،  
گرت زین بد آمد گناه منست، / که این شیوه آیین و راه منست،  
برین زاده ام هم برین بگذرم، / وزین فخر بر چرخ ساید سرم،  
اگر شاه را بود حسنی نهان، / مرا ساختی بی نیاز از جهان،  
و گر از مسلمانیست بود بهر، / به نیکی مرا شهره کردی به دهر،  
چو در خون او جوهر شرک بود، / ز توحید اسلام خشمش فزود،  
پشیزی به از شهریاری چنین، / که نه کیش دارد نه آیین و دین،  
میرزا آقاخان کتابی در تقلید گلستان به نام رضوان نوشته و در آن به زبان طنز و مطایبه از اولیای امور دولت ایران انتقاد کرده است. رضوان در میان تقلیدهای متعددی که تاکنون از گلستان شده است، یکی از جدیدترین و جالبترین آنها به شمار می رود. اینک چند نمونه کوتاه از این کتاب نقل می شود:

**حکایت:** یکی از سلاطین جابر حکیمی را گفت که: مروی است حضرت رسول اکرم را سایه نبوده. این معنی با اصول حکمت چگونه تطبیق یابد؟ حکیم گفت: ای کاش خدای عزوجل را نیز سایه نبودی تا خلقی بیاسودی.

**قطعه:** خویشتن سایه خدا خوانی / گرچه پیش از تو خسروان بودند  
کاش حق را نبود هم چو تویی / سایه، تا مردمان بیاسودند

در این دوره اعتقاد به رسالت اجتماعی نویسنده و شاعر در اوج خود بود و ملکم خان و میرزا آقاخان دو نفر از طرفداران این عقیده بودند که گاهی در نوشته های خود از سلاح طنز استفاده می کردند. میرزا آقاخان در آثار مختلف خود شاعران و نویسندگان ایران را سخت مورد انتقاد قرار می دهد و می گوید: «مردم ایران هنوز معنی شعر و شاعری را نمی دانند و به نیروی آن در احیای یک ملت، و ارتقای افکار، و القاء جرأت و دلاوری در دل ها، و اصلاح خلق و خوی اجتماع پی نبرده اند. هر شاعر گدای گرسنه اغراق گوی را که سخنش پیچیده تر باشد ملک الشعرا پیش لقب داده اند، و قآنی سفیه را که جز به الفاظ به هیچ نپرداخته او را «حکیم قآنی» می خوانند، غافل از اینکه این «متملق لوس» هرزه درای، شرافت مدح و وقار ستایش را به کلی بر باد داده است. شعرای ما این «فن شریف» را وسیله گدایی و گزافه گویی و یاوه سرایی و هجوهای بی معنی بیجا قرار داده اند. و در واقع شاعران ایران از سگ کمتر و بیشترند.» در صورتی که او هدف شعر را «تنویر افکار، و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین... و عبرت و غیرت و حب وطن و ملت» می داند. (۲۰)

در ممالک دیگر خاورمیانه نیز چنین افکاری رواج داشت. مثلاً در مصر شیخ علی الغایاتی مجموعه کوچکی از شعر به نام وطنیاتی در سال ۱۹۱۰ چاپ کرد که سر و صدای زیاد راه انداخت، به طوری که نویسنده مجبور به فرار به استانبول شد.

مأموران انگلیسی که از حکومت آنان بر مصر انتقاد شده بود، نسخ کتاب را توقیف کردند و دو نفر را که مقدمه هایی بر کتاب نوشته بودند به محاکمه کشیدند و هر یک را به سه ماه حبس محکوم ساختند. یکی از این دو شیخ عبدالعزیز شاولیش بود که مقدمه ای مفصل و جالب درباره وظایف شعر و رسالت شاعر نوشت که بسیاری از نکات آن یادآور سخنان میرزا آقاخان است که فوقاً نقل شد. (۲۱) به نظر می رسد طنز اجتماعی در آثار عربی و ترکی عثمانی این دوره، و خاصه آثار مطبوعاتی، به اندازه



(Leffingwell) و همسایه مان کسی نبود جز (Walter Williams). به رغم پیشرفت ناچیز مادر، دائم او را تشویق می کردم. بعد تصمیم گرفتم به جای لغت و دستور زبان، جمله های کامل را به او یاد بدهم تا حفظ کند. فکر می کردم وقتی به درست صحبت کردن عادت کند، من می توانم مثل چرخ های کمکی دوچرخه کنار گذاشته شوم، و او رکاب زدن را ادامه می دهد، اما در اشتباه بودم. یک روز که مادر متوجه گشت و گذار حشره هایی توی خانه شد، از من خواست به یک موسسه سمپاشی تلفن کنم. شماره را پیدا کردم و به مادر گفتم خودش زنگ بزند و بگوید توی خانه مان (Silverfish) آمده است. مادر کمی غر زد، شماره را گرفت و گفت: «لطفاً زود آمدید. خانه پر شد از (Goldfish)». سمپاش گفته بود الان قلاب ماهی گیری را برمی دارد و می آید. چند هفته بعد ماشین لباسشویی خراب شد. تعمیرکار آمد و لوله سوراخ را تعویض کرد. مادر پرسید لکه های سیاه باقی مانده را چطور پاک کند. تعمیر کار گفت: «بهااس به خورده (elbow grease) مصرف کنین»، از او تشکر کردم، دستمزدش را دادم و با مادر روانه ابزار فروشی شدیم. بعد از جستجوی بی حاصلی برای (elbow grease) از فروشنده کمک خواستم و توضیح دادم: «لکه ها را پاک می کند»، مدیر فروشگاه فراخوانده شد. مدیر بعد از اینکه خنده اش تمام شد، توضیح مایوس کننده ای داد. من و مادر دست از پا دراز تر به خانه برگشتیم. پدر و مادر حالا سی سال است که در آمریکا زندگی می کنند، و انگلیسی شان تا حدی پیشرفت کرده، ماما نه آن قدرها که می شد امیدوار بود. تمام تقصیر هم به گردن آنها نیست، واقعیت این است که انگلیسی زبان گیج کننده ای است. وقتی پدر از دختر دوستش تعریف کرد و او را (homely) نامید، منظورش این که کدبانوی خوبی می شود. وقتی از رانندگان (horny) گلابه می کرد، می خواست بگوید زیاد بوق می زنند. و برای پدر و مادر هنوز قابل درک نیست چرا نوجوان ها می خواهند (Cool) باشند برای اینکه (Hot) محسوب شوند. من هم دیگر آنها را به یاد گرفتن انگلیسی تشویق نمی کنم. قطع امید کرده ام. در عوض باید از موج مهاجرتی که تلویزیون، روزنامه و فروشگاه های ایرانی را به آمریکا آورده ممنون باشم. حالا وقتی مادر می خواهد از بقال بپرسد آیا (eggplant) های سیاه تر و سفت تری هم آن عقب دارد، چون این هایی که بیرون گذاشته برای خورش بادمجان خوب نیست، می تواند به فارسی بپرسد. این جور وقت ها من می گویم «الحمدالله» عبارتی که نیاز به ترجمه ندارد.

حتی به پنی بیش از ۲۰ دلار خرج شود. در حین قدم زدن میان قفسه های فروشگاه، از دیدن شخصیت های تلویزیونی مورد علاقه اش ذوق زده می شد. «چای لیپتون!»، «سوپ گوجه کمپیل!»، «غذاهای بیخ زده مغذی بتی کراکر!»، هر روز، برنده ها و بازنده های «بیا معامله کنیم» را به ما گزارش می داد: «مرده داشت قایق را برنده می شد، اما زنش پرده شماره دو را انتخاب کرد و یک مجسمه مرغ دو متری گیرشان آمد، جوایز بد این مسابقه بهتر از جوایز خوبش به نظر می رسید. چه کسی یک صندلی راحتی را به یک تختخواب ننویی بزرگسال همراه با صندلی پایه بلند ترجیح می داد؟ مادر به زودی متوجه شد راحت ترین راه برای صحبت کردن با آمریکایی ها این است که از من به عنوان مترجم استفاده کند. برادرم فرسید، برنامه اش را با فوتبال، کشتی و کاراته پر کرده بود و گرفتارتر از آن بود که این افتخار ناخوشایند نصیبش شود. در سنی که اغلب پدر و مادرها بچه را برای مستقل شدن آماده می کنند، مادر مثل جان شیرین به من چسبیده بود. باید همراهش می رفتم به بقالی، آرایشگاه، دکتر، و هر جای دیگر که یک بچه تمایلی به رفتن ندارد. پاداش من تحسین هایی بود که از آمریکایی ها می شنیدم. بچه هفت ساله ای که انگلیسی را به فارسی و بالعکس ترجمه می کرد روی همه تاثیر خوبی می گذاشت. تعریف ها بی دریغ نثارم می شد: «تو خیلی باهوشی، شاید هم نابغه باشی»، در پاسخ به آنها اطمینان می دادم اگر خودشان هم به کشور دیگری مهاجرت کنند، زبان آنجا را یاد می گیرند. (ترجیح می دادم بگویم که کاش در آن وقت به جای ترجمه خواص مرطوب کننده های صورت، توی خانه بودم و کارتون می دیدم.) مادر هم البته تفسیر خودش را از این تحسین ها داشت: «این آمریکایی ها از همه چیز تعجب می کنند». همیشه مادر را تشویق می کردم که انگلیسی یاد بگیرد، اما استعدادش برای اینکار تعریفی نداشت. چون هیچ وقت انگلیسی را توی مدرسه نخوانده بود، تصویری از دستور زبان آن نداشت. می توانست یک پاراگراف کامل را بدون استفاده از حتی یک فعل بگوید. تمام افراد یا اشیا را با ضمیر "it" خطاب می کرد و شنونده سردرگم می ماند که دارد درباره شوهرش صحبت می کند یا درباره میز آشپزخانه. حتی اگر جمله ای را کم و بیش درست می گفت، لهجه اش آن را غیر قابل فهم می ساخت. بیشتری مشکل را با تلفظ "w" و "th" داشت. و انگار که خدا با ما شوخی زبان شناسی داشته باشد، توی شهر (Whittier) زندگی می کردیم، توی مرکز خرید (Whitwood) خریدی می کردیم، من می رفتم مدرسه

(Puppy). دور نگه داشتیم، و هیچ مقداری از خاویار نمی توانست قانع مان کند که به یک گل (mud pie) لب بزیم. تعجب می کردیم پدر چطور بعد از مدتها تحصیل در آمریکا، این همه سوء تفاهم زبانی با مردم آنجا داشت. به زودی فهمیدیم که دوران دانشگاهش عمدتاً توی کتابخانه گذشته، و در آنجا از هر تماسی با آمریکایی ها به جز استادان مهندسی اش پرهیز کرده بود. تا وقتی مکالمه محدود بود به بردارها، کشش سطحی مایعات و مکانیک سیالات، او به مهارت مایکل جکسون با کلمات می رقصید. اما یک قدم دورتر از دنیای درخشان مهندسی نفت، زبانش بیچ می خورد. تنها شخص دیگری که توی دانشگاه با او ارتباط داشت هم اتاقی اش بود، یک پاکستانی که تمام روز مشغول تهیه خوراک کاری بود. چون هیچ کدام انگلیسی بلد نبودند و هر دو به کاری علاقه داشتند، خیلی عالی باهم کنار آمده بودند. کسی که آنها را با هم جور کرده بود لابد امیدوار بود که یا انگلیسی یاد می گیرند و یا زبان ارتباطی خاصی بین خودشان اختراع می کنند، که البته هیچ کدام اتفاق نیفتاد. ضعف پدر در مکالمه انگلیسی فقط با تلاشش برای انکار آن قابل قیاس بود. سعی همیشگی او برای باز کردن سر صحبت با آمریکایی ها اوایل قابل احترام و ماجراجویانه به نظر می رسید، ولی بعد عصبی کننده شده بود. با لهجه غلیظ فارسی و لغات کتاب های درسی قبل از جنگ جهانی دوم در انگلستان، او به یک زبان من درآوردی صحبت می کرد. این که هیچکس حرف هایش را نمی فهمید غرورش را جریحه دار می کرد. بنابراین سعی کرد ضعف گفتارش را با مطالعه جبران کند. او تنها کسی بود که هر ورقه ای را قبل از امضا به دقت می خواند. خرید یک ماشین لباسشویی از فروشگاه سیرز برای یک آمریکایی معمولی ممکن بود سی دقیقه طول بکشد، اما تا پدر متن ضمانتنامه، شرایط قرارداد، و اطلاعات اوراق اعتباری را بخواند، ساعت کار فروشگاه تمام شده بود و مامور نظافت از ما می خواست کنار برویم تا کف آنجا را تمیز کند. روش مادر برای یادگیری انگلیسی عبارت بود از دیدن مسابقه های تبلیغاتی تلویزیون. علاقه او به برنامه های «بیا معامله کنیم» و «قیمت مناسب» در قابلیت تازه اش برای از بر بودن اطلاعات به درد نخور آشکار بود. بعد از چند ماه تماشای تلویزیون، می دانست به درستی بگوید یک دستگاه قهوه ساز چند می ارزد. می دانست چند بسته ماکارونی، استیک یا واکس ماشین می شود خرید بدون اینکه

حدس زدم دختر، که هم سن من به نظر می رسید، از بچه های دبستان لنینگ ول است و می خواهد با بردن ما به خانه، اجرایی خصوصی از سیرک تماشا کند. مادرش گوشی تلفن را به دست مان داد و مادر که خوشبختانه تلفن محل کار پدر را حفظ کرده بود، با او تماس گرفت و وضعیت را توضیح داد. بعد پدر با زن آمریکایی صحبت کرد و نشانی خانه مان را به او داد. غریبه مهربان پذیرفت که ما را برساند. لابد از ترس اینکه دوباره سر و کله ما دم در خانه شان پیدا شود، زن و دخترش با ما تا جلوی ایوان خانه مان آمدند و حتی به مادر کمک کردند که قفل عجیب و غریب در را باز کند. بعد از آخرین تلاش های بی ثمرمان برای برقراری ارتباط، آن ها خداحافظی کردند. ما هم در پاسخ لبخند کش دارتری تحویل دادیم. بعد از گذراندن یک روز در آمریکا و میان آمریکایی ها، فهمیدم پدر آنجا را درست توصیف کرده. توالت ها تمیز بودند و مردم بسیار، بسیار مهربان. سگ های داغ: رفتن به آمریکا هم هیجان انگیز بود و هم دلهره آور، اما دست کم خیال مان راحت بود که پدر به زبان انگلیسی مسلط است. او سال ها با تعریف خاطرات دوران تحصیلش در آمریکا ما را سرگرم کرده بود و خیال می کردیم آمریکا خانه دوم اوست. من و مادر تصمیم داشتیم از کنار او جم نخوریم تا آمریکای شگفت انگیز را، که مثل کف دست می شناخت، نشان مان بدهد. منتظر بودیم نه تنها زبان بلکه فرهنگ آمریکا را برای ما ترجمه کند، و رابطی باشد میان ما و آن سرزمین بیگانه. به آمریکا که رسیدیم، احتمال دادیم پدر زندگی خودش در آمریکا را با زندگی یک نفر دیگر اشتباه گرفته بود. از نگاه متعجب صندوقداران مغازه ها، کارکنان پمپ بنزین و گارسون ها می شد حدس زد که پدر به روایت خاصی از زبان انگلیسی صحبت می کرد که هنوز میان باقی آمریکایی ها رایج نشده. در جستجوی (water closet) (اصطلاحی قدیمی برای توالت)، توی یک فروشگاه بزرگ معمولاً به دستگاه آب سردکن یا بخش مبلمان منزل می رسیدیم. کاری نداشت که از پدر بخواهیم معنی (slop-py) یا (Tater tots) را از گارسون بپرسد، اما ترجمه او مشکوک به نظر می رسید. گارسون ها چند دقیقه در پاسخ به سوال پدر حرف می زدند، و حرفهایشان برای ما اینطور ترجمه می شد: «می گوید من هم نمی دانم»، به لطف ترجمه های پدر، خودمان را از سگ داغ (Hot Dog)، ماهی گربه ای، (Catfish)، و توله سگ ساکت (Hush)

پس از طی دوران محکومیت، هویدا مرا احضار کرد و به من گفت زندانی شدن سوء تفاهم بود، راجع به این موضوع با کسی صحبت نکن،

بعد از این اتفاق، حاج حبيب دوباره فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی‌اش را از سر گرفت و یک سال بعد همسرش ماه سلطان، معروف به نیکخواه، در گذشت و او بسیار اندوهگین شد و برای تحمل غم ناشی از مرگ همسرش به اسرائیل و آمریکا رفت. مدتی در آنجا بود و چند هفته پیش از پیروزی انقلاب ایران، به‌رغم مخالفت و نگرانی بعضی از دوستان و اعضای خانواده به ایران بازگشت.

**پایان کار، اعدام و مصادره اموال:** سه روز بعد از پیروزی انقلاب در بیست و هفتم بهمن، گروهی به دفتر حاج حبيب در ساختمان آلومینیوم هجوم بردند و او را دستگیر و روانه زندان قصر کردند. سه ماه در زندان بود و به هیچکس اجازه ندادند که با او ملاقات کند. وکیل نداشت و سرانجام در هجدهم اردیبهشت ۱۳۵۸ دادگاه انقلاب در زندان قصر به ریاست آیت‌الله صادق خلخالی تشکیل جلسه داد. گفته می‌شود که دادگاهش کمتر از بیست دقیقه طول کشید و او بدون وکیل از خودش دفاع کرد. چهار روز بعد از این دادگاه، خلخالی در پاسخ خبرنگاران که می‌پرسیدند چرا متهمان اجازه ندارند که وکیل داشته باشند، گفت: «اساساً در اسلام و الگوهای آن که ما آنها را در دادگاه‌هایمان مدنظر قرار می‌دهیم برای این موضوع، حقی در نظر گرفته نشده و فقط به کسانی اجازه داده می‌شود وکیل داشته باشند که لال باشند و قدرت تکلم نداشته باشند. وقتی که کسی عملی مرتکب شده و به راحتی می‌تواند اقرار کند که چنین عملی را انجام داده و این کار را بدون آنکه فشار و شکنجه‌ای در بین باشد می‌تواند بیان کند، بنابراین دلیلی ندارد که وکیل مدافع بگیرد.»

روزنامه کیهان در روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ در گزارشی که از جلسه مطبوعاتی خلخالی چاپ کرد، به نقل از او نوشت: «در قرآن هرگز در این باره مسئله‌ای عنوان نشده و چون الگوی ما اسلامی است و مجرم و یا متهم قادر است به راحتی حقایق و اعمالی را که مرتکب شده بیان کند به همین دلیل وکیل کار مثبتی انجام نمی‌دهد و به‌طور کلی کار وکیل دفع‌الوقت و تلف کردن وقت دادگاه است.»

بنا بر گزارش روزنامه اطلاعات، «حبيب القانين که معروف بود می‌تواند ایران را با ثروتش بخرد، در دادگاه متهم شد به «دوستی دشمنان خدا و دشمنی دوستان خدا، جاسوسی به‌نفع دولت غاصب صهیونیستی اسرائیل، جمع‌آوری کمک و اعانه به‌نفع اسرائیل و ارتش آن کشور برای بمباران کردن فلسطین و ملت مسلمان عرب، بهره‌گیری از خلق و صرف درآمد در راه ضداسلام و خلق، فساد در زمین، محاربه با خدا و رسول خدا و تمام مردم محروم ما، سد راه خدا و سد راه تکامل ارزش‌های انسانی و اسلامی، معاونت در کشتار بی‌رحمانه هرروزه برادران مبارز فلسطینی.»

روزنامه اطلاعات در روز نوزدهم اردیبهشت ۱۳۵۸ نوشت که حبيب القانين تمامی اتهامات وارده از سوی دادگاه انقلاب را رد و در دفاع از خود در مورد جاسوسی برای دولت اسرائیل و موافقت با کشتار مردم فلسطین گفت: «احتراماً این‌جانب حبيب القانين، افتخار می‌کنم که ایرانی هستم، در ایران به دنیا آمده‌ام و در اینجا از بین می‌روم. من دیناری به دولت اسرائیل یا صهیونیسم ندادم. هرگاه دادگاه ثابت کند که این‌جانب حبيب القانين سرمایه‌ای برای صهیونیسم داده باشم، حاضریم به اشد مجازات محکوم شوم.» او در ادامه دفاعیاتش گفت: «من افتخار می‌کنم دارای سهمی از کارخانجات پلاسکو، ملامین، پلاستیک شمال، لوله شمال و همچنین کارخانه پارس آمریکا، سازنده یخچال‌های جنرال استیل و پروفیل آلومینیوم می‌باشم. با کمال قدرت و قوت اعلام می‌کنم در ایران از گدای گدا تا اعیان اعیان خانهای پیدا نخواهید کرد که کالایی که به‌دسترنج من تهیه شده، پیدا نشود.» آقای القانين تأکید کرد که نه تنها به صهیونیسم کمک نکرده بلکه با اسرائیل هم مخالف است. او گفت: «اگر یک متر از زمین‌های خریداری شده من در اسرائیل پیدا کردید، همین الان دست‌های مرا قطع کنید و شب هم مرا تیرباران کنید.»

دادگاه در حالی برگزار شد که فعالان یهودی در تهران به هر دری می‌زدند تا او را آزاد کنند. آنها با آیت‌الله طالقانی تماس گرفتند و نامه‌ای از او برای خلاصی القانين از بند گرفتند. بعد هم هانی الحسن، نماینده سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تهران را واسطه کردند و با آیت‌الله منتظری، محمد بهشتی، محمدرضا مهدوی کنی و محمد محمدی گیلانی تماس گرفتند اما همه تلاش‌ها بی‌ثمر ماند. القانين یک ساعت بعد از صدور حکم بی‌آنکه فرصت فرجام‌خواهی داشته باشد، در شب نوزدهم اردیبهشت تیرباران شد. جنازه‌اش به وساطت خاخام یدیا شوفط در اختیار خانواده‌اش قرار گرفت و در سکوت در قبرستان کلیمیان به خاک سپرده شد. در وصیت‌نامه‌ای که از او به جا مانده از ورثه خواسته به حساب‌هایش رسیدگی کرده و بدهکاری‌هایش را پرداخت کنند، حقوق عقب‌افتاده کارمندانش را بپردازند و یک سال برایش دعا کنند.

مراد اریه علاوه بر نمایندگی مجلس از جمله صنعتگران یهودی بود که کارخانجات کاشی‌سازی ایرانا، ملامین‌سازی تهران و پتوی پرنیان را تأسیس کرده بود و اموالش بعد از انقلاب مصادره شد. به‌گفته هارون یشایایی، «یک رقابتی شد بین مراد اریه و القانين در ریاست انجمن کلیمیان. آن موقع مراد اریه نماینده یهودیان در مجلس شورای ملی بود. بر سر ریاست انجمن بگویم که چون مهم بود. گفتند رأی بگیریم و حاج القانين رأی آورد. آقای اریه قهر کرد و برای همیشه رفت و تا زمان فوت هیچ ارتباطی با انجمن نداشت.»

در اولین نشست انجمن یهودیان، القانين به‌عنوان رئیس هیئت مدیره انتخاب شد و تا زمان مرگش به‌مدت هجده سال رئیس انجمن کلیمیان بود. یهودیان ایران دوره ریاست القانين را دوره‌ای طلایی می‌خوانند. او موفق شد که کلیه املاک یهودیان در تهران و شهرستان‌ها را که بی‌صاحب بود به نام انجمن کلیمیان تهران ثبت کند. علاوه بر این، او با تأسیس صندوق ملی و کمیته فرهنگی انجمن کلیمیان و تصویب قانون تعدیل سهم‌الارث زنان و دختران یهودی میراث ماندگاری بر جای گذاشت. بسیاری از یهودیان می‌گویند که اگر القانين نبود، دفتر انجمن یهودیان در خیابان شیخ‌هادی هم وجود نداشت. حاج حبيب برای بسیاری از یهودیان همانند پدر بود. مشکلاتشان را حل می‌کرد و ضمن آنکه یکی از مؤسسان انجمن خیریه و فرهنگی «اتحاد» بود، با همکاری خانواده و دوستانش به بچه‌های نیازمند مدارس «اتحاد» کمک می‌کرد. او بخشی از زمین‌های برادران القانين را در شرکت سهامی صنعتی کرج به انجمن اهدا کرد.

هارون یشایایی درباره فعالیت‌های خانواده القانين می‌گوید: «تا پیش از انقلاب، مدرسه اتحاد تهران (آلیانس) را فرانسوی‌ها اداره می‌کردند. بعد از انقلاب فرانسوی‌ها که رفتند داود القانين، برادر حاج حبيب، یک انجمنی درست کرد به نام انجمن مدارس اتحاد ایران. این انجمن همچنان در تهران و چند شهر دیگر به نام (انجمن خیریه مدارس اتحاد) فعال است.»

حاج حبيب در دوران ریاست انجمن یهودیان، خانه قوام‌السلطنه را به نام انجمن کلیمیان خرید. این ساختمان بعدها در اختیار سفارت اسرائیل قرار گرفت و اکنون سفارت فلسطین در آن دایر است. وقتی بنیاد مستضعفان تلاش کرد تا این ساختمان را مصادره کند، اعضای انجمن یهودیان با ارائه سندی به دادگاه، نشان دادند که آنها پیش از در اختیار قرار دادن ساختمان به سفارت اسرائیل، از وزارت خارجه وقت اجازه گرفته‌اند و به این ترتیب مانع از موفقیت بنیاد مستضعفان شدند اما به‌نوشته هارون یشایایی در کتاب گزارش یک دوران، «به‌موجب حکمی استفاده از آن در اختیار یکی از نهادهای جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته و تلاش‌های انجمن کلیمیان تهران برای بازپس‌گیری آن تاکنون به نتیجه نرسیده است.»

**دستگیری به اتهام گران‌فروشی:** هم‌چیز در اوایل دهه پنجاه به خوبی پیش می‌رفت، حاج حبيب هم در تجارت و صنعت موفق بود و هم در اداره انجمن کلیمیان اما در تابستان سال ۱۳۵۴ اتفاقی رخ داد که اوضاع را عوض کرد.

بر اساس مندرجات کتاب تحولات اجتماعی یهودیان ایران در قرن بیستم، دفتر اشرف پهلوی از انجمن کلیمیان دعوت کرد. در این دیدار حاج حبيب القانين، رئیس انجمن کلیمیان، یوسف کهن نماینده کلیمیان در مجلس شورای ملی، خاخام یدیدیا شوفط، لطف‌الله حی، عمران شائولی و دکتر حشمت‌الله کرمانشاهیچی حضور داشتند. عبدالرضا انصاری، رئیس دفتر اشرف، در این دیدار گفت: «والاحضرت اشرف برنامه‌های اجتماعی و خیریه بسیار مهمی طرح نموده‌اند و مایل هستند جامعه یهودی ایران در اجرای این طرح‌ها نقش شایسته‌ای داشته باشد. مجموعاً رقمی به میزان ششصد الی هفتصد میلیون تومان مورد مطالبه دفتر والاحضرت اشرف قرار داشت. این رقم برای انجمن کلیمیان خیلی زیاد بود و برای همین پاسخی به دفتر اشرف داده نشد. دو هفته بعد از این تاریخ، صبح روز یکشنبه پنجم مرداد ۱۳۵۴ روزنامه‌ها از دستگیری حبيب القانين خبر دادند و روزنامه اطلاعات در تیترو اولش نوشت: «القانين توقیف شد.»

در آن روزها بعد از تزریق حجم عظیمی از دلارهای نفتی به بازار، آتش تورم شعله‌ور شد و قیمت‌ها رو به افزایش بود. شاه هم دستور داده بود که جلوی گران‌فروشی را بگیرند. صفحات روزنامه‌ها پر بود از دستگیری و محاکمه گران‌فروشان. به‌نوشته روزنامه اطلاعات، اتهام «میلیاردر معروف و صاحب پلاسکو» گران‌فروشی بود و سه روز بعد مشخص شد که او به مدت سه ماه به سنج تبعید شده است. اعضای انجمن و وکلای القانين بعد از دو ماه و نیم تلاش سرانجام توانستند حکم برائت را از دادگاه بگیرند و او با یک هوایمای ایران ایر به فرودگاه مهرآباد بازگشت اما در فرودگاه دوباره به اتهام گران‌فروشی دو عدد نمکدان پلاستیکی به زندان افتاد. در این دوره هم تقریباً دو ماه و نیم در زندان بود. همان‌طور که خودش در دادگاه انقلاب گفت:

## ادامه مطلب تماس های میان... از صفحه ۴۳

**متن این پیام به نقل از یزدی این چنین است:** (۱۳) «بهرتر است شما به ارتش توصیه کنید که از بختیار اطاعت نکند. دست از این حرکات بردارند. ادامه این عملیات توسط بختیار و سران ارتش ممکن است فاجعه‌ای بزرگ به بار آورد. اگر او و ارتش در امور دخالت نکنند و ما ملت را ساکت کنیم ضرری برای آمریکا ندارد. وقتی من دولت موقت را اعلام کنم خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم آمریکا دشمنی خاصی نداریم. (روح‌الله خمینی، به نقل از ابراهیم یزدی)

در این مقطع، بختیار با بازگشت خمینی مخالفت می‌کرد و از طرح‌هایی برای مقابله با آن خبر داده بود از جمله فرستادن هواپیمای خمینی به جزیره قشم تا در تهران برابر رسانه‌ها قرار نگیرد. سیک مدعی شده که برخی ژنرال‌های ارتش شاهنشاهی پیشنهاد داده‌اند تا خمینی و همراهانش در قشم بازداشت شوند و ۵۰ هزار نفر از حامیان مردمی او در یک حمله رعدآسا کشته شوند. (۲۸) خمینی البته عنوان داشت بستن فرودگاه‌ها مانع از ورود او به ایران نخواهد شد زیرا طرفداران او، اعم از نظامی و غیرنظامی منتظر هستند تا او دستور دهد تا فرودگاه‌ها را به «زور» باز کنند. (۱۳)

**روابط نمایندگان خمینی با سفیر آمریکا در ایران:** بی‌بی‌سی همچنین گزارش داد که در نهم نوامبر ۱۹۷۸ (آذر ۵۷)، ویلیام سالیوان، سفیر وقت آمریکا در ایران، به کابینه کارتر اطلاع داده که «کار شاه تمام است». سالیوان به کارتر توصیه کرد که هرچه سریع‌تر شاه و مهم‌ترین ژنرال‌هایش را از ایران خارج کرده و با خمینی و ژنرال‌های کم نفوذتر به یک توافق دست پیدا کند. سالیوان پس از دیدار با ابراهیم یزدی، از این گفته بود که «یزدی برخلاف بسیاری از مخالفان دیگر درک می‌کند که بزرگ‌ترین مانع تأسیس حکومت آینده، ژنرال‌های شاه هستند نه بختیار». (۲۹)

در گزارش سالیوان آمده‌است که «یزدی تا حدی مانند خمینی کوچک می‌ماند. آرام است، ملایم صحبت می‌کند و بسیار بسیار باهوش است». ابراهیم یزدی در خانه برادرش در تهران، با دستیار سالیوان یعنی ورج لمبراکیس دیدار کرده است. دستیار سالیوان از این گفته بود که یزدی انتظار دارد که آمریکا ژنرال‌های ارتش را تشویق کند که دست از «وفاداری قبیله‌وار» به شاه بردارند، زیرا او آنان (ژنرال‌ها) را خطری بلند مدت برای جمهوری اسلامی می‌دید. چند روز بعد از پیروزی انقلاب، چهار تن از ژنرال‌های بلندپایه ارتش به حکم صادق خلخالی و به تأیید خمینی اعدام شدند. این افراد که در ساعت ۱۱ روز ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ اعدام شدند، سرلشکر منوچهر خسروداد (فرمانده هوانیروز)، سرلشکر رضا ناجی (فرماندار نظامی اصفهان)، ارتشبد نعمت‌الله نصیری (رئیس پیشین ساواک) و سپهبد مهدی رحیمی بودند. دو روز پیش از اعدام، گزارش بازجویی آنان از تلویزیون پخش شد. سفیر آمریکا در گزارش خود در این رابطه، نوشته‌است: (۳۱) «عصر ۱۲ فوریه (۲۳ بهمن) ملت در تلویزیون با نمایش هولناک بازجویی دو ساعته از رئیس پیشین ساواک، نصیری (که خون از سرش می‌چکید و از قفسه سینه‌ای که معلوم بود شکسته، صدای خرخر می‌آمد) و فرماندار نظامی، رحیمی روبه‌رو شدند. بازجوی بی‌رحم، دوست ما ابراهیم یزدی بود.» (ویلیام سالیوان)

**دیدار سالیوان با موسوی اردبیلی و بازرگان:** بر اساس اسناد منتشر شده، سفیر آمریکا، ویلیام سالیوان، همچنین با موسوی اردبیلی و مهدی بازرگان نیز دیدار داشته است. مکان این دیدار دو ساعته که در چهارم بهمن ۱۳۵۷ روی داده است، مشخص نیست اما عباس امیر انتظام در خاطراتش ذکر کرده که دو طرف در خانه فریدون سحابی (پسر بزرگ یدالله سحابی، از رهبران نهضت آزادی) در محله قیطره تهران دیدار داشته‌اند. سالیوان در ابتدا انتظار داشته که با بازرگان و بهشتی ملاقات کند، اما با بازرگان و «چهره‌های ناآشنا» روبرو شده‌است. (۳۰)

ویلیام سالیوان که خود از طرفداران برکناری شاه و سازش میان انقلابیون و ارتش بود، هجدهم دی همان سال در گزارشی به واشنگتن نوشته بود: «روحانیت برای کمک به احیای ثبات در بخش عمومی در حال سازمان یافتن است. حتی اگر برای لحظه‌ای بازرگان را هم کنار بگذاریم، بخش قابل ملاحظه‌ای از مخالفان در صورتی که شاه برود به گذار سیاسی مسالمت‌آمیز متعهد هستند». این گونه که پیدا است، سفیر آمریکا پس از این دیدار حتی نسبت به قبل هم به روحانیون خوش‌بین‌تر هم شده بود. او در توصیف «ملا موسوی» به واشنگتن نوشت: «افراطی نیست و به نظر می‌رسد پذیرای منطق باشد». بنابر این اسناد، موسوی اردبیلی در این دیدار به سالیوان گفته‌است: «قانون اساسی فعلی هنوز معتبر است و تجمعات و اعلامیه‌ها نمی‌تواند مبنای قانونی دولت خمینی باشد.» (موسوی اردبیلی، در دیدار با ویلیام سالیوان)

سالیوان بازرگان را «قد کوتاه»، «مهربان» و «صادق» توصیف کرده است، اما از این گفته که او «محکم» و «بانفوذ» نیست. در ادامه گزارش سالیوان به واشنگتن آمده: «موسوی فقط فارسی و عربی صحبت می‌کند، به همین دلیل گفتگو به زبان فرانسه با

بازرگان انجام شد و بازرگان هم برای ملا ترجمه کرد. بازرگان چیز زیادی نداشت که بگوید و با حالتی بسیار محترمانه به عنوان رابط رهبری دینی رفتار کرد». سفیر سابق آمریکا ادامه می‌دهد: «باوجود این استدلال‌ها، موسوی ادعان کرد که قانون اساسی فعلی هنوز معتبر است، نیروهای مسلح قانونی هستند، تجمعات و اعلامیه‌ها نمی‌تواند مبنای قانونی دولت خمینی باشد، باید مانع درگیری نیروهای مسلح و هواداران خمینی شد و این خطر هست که شوروی از برنامه تشکیل دولت موقت سوءاستفاده کند. طرفداران خمینی می‌توانند به‌طور اصولی با خواسته بختیار برای برگزاری انتخابات آزاد موافقت کنند».

سالیوان همچنین به نمایندگان روح‌الله خمینی هشدار داد که مقابله با دولت بختیار می‌تواند به جنگ داخلی منجر شود. او در گزارشی به کاخ سفید در این رابطه نوشته: «به نظر رسید که آنها کاملاً از این مسئله باخبرند و گفتند که امیدوارند که از درگیری جلوگیری شود». مهدی بازرگان نیز این دیدار را در کتاب خاطراتش تأیید کرده‌است. او می‌نویسد: «آنها را آماده برای قبول اصولی یک فرزندوم ملی راجع به تغییر قانون اساسی از مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی دیدیم. تنها اختلافان بر سر دعوت کننده فرزندوم مربوط بود که دولت بختیار باشد و ما نظارت نمائیم یا بالعکس.» (مهدی بازرگان) با این حال، در اسنادی که پس از تصرف سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیروی خط امام منتشر شد، هیچ اشاره‌ای به این دیدار نشده‌است. (۳۰)

**گزارش سایروس ونس:** این گزارش فاش کرد که در ژانویه ۱۹۷۹ (دی ۵۷)، سایروس ونس، وزیر خارجه دولت کارتر، در پیامی به سفارت‌های آمریکا در تهران و پاریس نوشت: «ما به این نتیجه رسیدیم که برقراری یک ارتباط مستقیم با اطرافیان خمینی تصمیم بسیار خوبی است.» (سایروس ونس)

سایروس ونس همچنین در دیدار یک ساعت و نیمه نماینده خمینی، شهریار روحانی، با مقامات ارشد وزارت خارجه نیز حضور داشت. او به کاخ سفید نوشت شهریار روحانی از این گفته «رهبری انقلاب را شخصیتی صاحب کرامت برعهده دارد که قدرت را در دست نخواهد گرفت و مانند لنین و مائو تسه‌تونگ ماهیت دموکراتیک مبارزه را تغییر نخواهد داد.» (۳۷)

**دیدار با اندرو یانگ:** دو نماینده خمینی، یعنی شهریار روحانی و رضا صدر، روز پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با اندرو یانگ، نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد دیدار کردند. یانگ پس از این دیدار، در گزارشی به کاخ سفید می‌نویسد: (۳۹) «روحانی توضیح داد که نهضت را رهبری با جذب هدایت می‌کند که هم‌چون گاندی نمی‌خواهد در دولت حضور داشته باشد، بلکه مانند یک چتر در دوران گذار سیاسی به حفظ انسجام و مسیر نهضت کمک خواهد کرد.» (اندرو یانگ، در گزارش به کاخ سفید پس از دیدار با نمایندگان خمینی)

شهریار روحانی در این دیدار گفته بود: «رهبران نهضت هیچ تمایلی به انتقام گرفتن ندارند. افسرانی که می‌خواهند در ایران بمانند می‌توانند مشمول عفو شوند.» (۳۹)

**سفر ژنرال هایزر به ایران:** رابرت هایزر، ژنرال چهار ستاره آمریکایی در ۱۴ دی ۵۷ به تهران سفر کرد و در ۱۴ بهمن از کشور خارج شد. این سفر در ظاهر برای نشان دادن پشتیبانی آمریکایی از شاه به ایران فرستاده شده بود، اما بی‌بی‌سی می‌گوید که او برای جلوگیری از کودتای نظامی به تهران سفر کرده بود. گری سیک نیز ماموریت هایزر را ایجاد ارتباط میان طرفداران خمینی و سران ارتش عنوان می‌کند.

اندرو اسکات کوپر، مورخ آمریکایی که تلگراف‌های هایزر از تهران به واشنگتن را بررسی کرده است، هدف او را جلوگیری از کودتای نظامی می‌داند. (۳۱) با این حال خود هایزر این مسئله که او برای هموار کردن سقوط شاه به تهران سفر کرده بود را تکذیب می‌کند، هرچند گزارش او از تهران به واشنگتن از حالت طبقه‌بندی خارج نشده‌است. (۳۲) محمدرضا شاه پهلوی همچنین باور داشت که هایزر منجر به سقوط او شد. وی در کتابش گفته‌ای از ژنرال ربیع ی را نقل می‌کند که وی عنوان داشته که «ژنرال هایزر شاه را مانند موش مرده‌ای از ایران بیرون انداخت.» (۱۴)

به گفته گری سیک، هایزر در گزارش خود به کاخ سفید اطلاع داد که به صورت روزانه، دست کم پانصد تا هزار نفر از ارتش فرار می‌کنند. با این حال، او معتقد بود که این عدد در مقابل تعداد اعضای ارتش که نزدیک به نیم میلیون نفر بودند، چندان مسئله جدی به حساب نمی‌آمد. اما در پاریس، خمینی این مسئله را از دست رفتن آخرین امید شاه می‌دانست: (۳۷) «شاه قطعاً ارتش را از دست خواهد داد، و با از دست دادن ارتش، آخرین امیدش را هم از دست می‌دهد.» (روح‌الله خمینی، به نقل از کتاب «همه سقوط می‌کنند»)

یک روز پیش از ترک ایران توسط شاه، برژینسکی نیز به هرولد براون، وزیر دفاع آمریکا، در تیمی که از طریق تلفن با هایزر در ارتباط بودند، اضافه شد. هایزر به برژینسکی گزارش داد که سران ارتش با خروج شاه بسیار مضطرب هستند.

## ادامه مطلب تماس های میان... از صفحه ۵۷

دکتر ظریف و... با آمریکا مرتبط است.» (سعید حجاریان، در گفتگو با خبرگزاری جماران) **روهام الوندی:** روهام الوندی، نویسنده «نیکسون، کیسینجر و شاه: ایران و آمریکا در جنگ سرد» در مقاله‌ای که در گاردین منتشر شده بود، این مسئله را «پارانویای ایرانی‌ها که توسط بی‌بی‌سی به آن دامن زده شده است» خواند. او عنوان داشت که دولت کارتر برنامه‌ای برای رها کردن شاه و باز کردن راه برای ورود خمینی نداشته است و تنها در واکنش نشان دادن «دیر عمل کرده‌است» (۳۲).

**عباس میلانی:** به گفته میلانی، دولت آمریکا برای یافتن جایگزین حکومت محمدرضا پهلوی، هم از طریق سفارت آمریکا در پاریس و هم از طریق سفارت آمریکا در تهران با خمینی و اطرافیانش وارد مذاکره شد. به علاوه، کارتر، هاینر را به ایران فرستاد که امرای ارتش را از انجام کودتای نظامی بر حذر دارد. در تهران، هاینر به همراهی و همکاری ژنرال گست، با سران ارتش در تماس بودند و در صدد بودند تا اسباب تماس امرای ارتش و نیروهای طرفدار خمینی را فراهم کنند. دولت آمریکا در آغاز بحران، تمایلی به تماس با خمینی را نداشت، ولی وقتی سرنوشت شاه، قطعی به نظر می‌رسید، آمریکا بر آن شد که مستقیم با خمینی تماس برقرار کند و از چند و چون نظراتش اطلاعاتی کسب کند. هم او در پاریس و هم طرفدارانش در تهران، به سوالاتی که آمریکایی‌ها طرح کرده بودند پاسخ دادند. (۳۳) در پاریس، خمینی، شماری از طرفداران خود را که اغلب در غرب تحصیل کرده بودند و در گروه‌های مذهبی طرفدار دموکراسی فعالیت داشتند، بسان نمایندگان و سخنگویان غیررسمی خود برگزید. از این دسته می‌توان ابوالحسن بنی‌صدر، ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده نام برد. اما در تهران، خمینی، شورایی به نام شورای انقلاب را که هدایتش در دست روحانیون بود را مسئول اداره امور روزمره حرکت دموکراتیک مردم کرد. برخی از اعضای این شورا به‌ویژه آنها که در نهضت آزادی عضویت داشتند، با سفارت آمریکا در ایران در تماس بودند و در همسو کردن دولت آمریکا با اهداف خمینی، نقش کلیدی بازی کردند. در نتیجه این تماس‌ها، سالیوان (سفیر آمریکا در ایران) بالاخره به این نتیجه رسید که جنبش اسلامی که تحت سیطره طرفداران خمینی است، به مراتب بیشتر از آنچه گمان می‌رفت، متشکل و روشن‌اندیش و توانا در مقابله با کمونیسم هستند. سالیوان حتی متقاعد شده بود که این نیروها چه بسا بتوانند به‌رغم ظاهرشان، چیزی شبیه به دموکراسی غربی ایجاد کنند. (۳۴)

یازده روز بعد از خروج شاه از ایران، خمینی پیام شخصی برای آمریکا ارسال کرد. در متن پیام ترکیبی از تهدید و تطمیع می‌توان مشاهده کرد. خمینی می‌گفت برای احتراز از فاجعه، آمریکا باید به ارتش ایران و بختیار بگوید که دست از دخالت در امور ایران بردارند، و ترجیحش این است که راه حلی مسالمت‌آمیز برای حل معضل ایران سراغ کند. البته از چند هفته قبل از این پیام، هم او و هم همراهانش در پاریس و نیز متحدانش در ایران با مقامات آمریکایی وارد مذاکراتی مفصل شده بودند. (۳۵)

**واکنش گری سیک به انتشار گزارش بی‌بی‌سی:** گری سیک، یکی از اعضای سازمان امنیت ملی آمریکا در زمان روی دادن انقلاب اسلامی، پس از انتشار این گزارش اعلام داشت که اطلاعات منتشر شده واقعی و درست هستند. البته او گفت از این که خمینی در زمان کندی نیز تلاش کرده بود با دولت آمریکا ارتباط برقرار کند، بی اطلاع است. (۱) با این حال، گری سیک گفت که او این اطلاعات را در دهه هشتاد در کتابش با نام «همه سقوط می‌کنند» منتشر کرده است و گزارش جدید بی‌بی‌سی، یک «افشاگری» نیست چون سه دهه است که همه از آن خبر دارند. او جنجالی که بر سر انتشار این اطلاعات به راه افتاده را «طوفانی در یک قوری» توصیف کرد. وی البته انتقاداتی را به گزارش بی‌بی‌سی نیز وارد کرد. او گفت که در تلگراف سالیوان به کاخ سفید در نوامبر ۱۹۷۸ هیچ اشاره‌ای به این نشده است که «کار شاه تمام است». گری سیک همچنین ادعاهای دیگری در رابطه با روابط میان خمینی و آمریکا پیش از انقلاب نیز مطرح کرد: «شاه و بختیار از ملاقات میان یزدی و زیمرن در هتلی در نوفل‌لوشاتو اطلاع داشته‌اند. شخص شاه برای جلوگیری از افزایش تلفات و کشته‌شدگان انقلاب، از این دیدار حمایت کرده بود، او ادامه داد: «ملاقات حول محور نقش ارتش ایران در انقلاب بود. هر دو طرف به دنبال این بودند که از هرج و مرج جلوگیری کنند. آمریکا می‌خواست ارتش به همین شکل به کار خود ادامه دهد، درحالی که نزدیکان خمینی از یک کودتای نظامی در هراس بودند.» سیک گفت که این مذاکرات «بی‌نتیجه» بودند. (۴)

گرچه در گزارش این رویداد توسط بی‌بی‌سی به نقل از خمینی آمده است که او «هیچ دشمنی با آمریکا نخواهد داشت»، سیک گفت کسی در دولت آمریکا از گفته‌های خمینی در مورد حقوق بشر و دموکراسی اینگونه برداشت نکرد که او مایل به ادامه روابط با آمریکاست. (۳۶)

برژینسکی پرسید که آیا نیروهای مسلح هیچ برنامه‌ای برای روزهای پیش رو در صورت شکست خوردن بختیار دارند یا خیر؟ و هاینر پاسخ داد که تمام گزارش‌هایی که پیش از این در این باره منتشر شده‌است، کذب است و آنان تنها در چهار، پنج روز اخیر شروع به برنامه‌ریزی کرده‌اند. (۴۰) هاینر به واشنگتن اطلاع داد که او به روشنی به سران ارتش گفته است که تنها در صورتی باید دست به اقدام نظامی بزنند که «نخست‌وزیر بختیار اعلان وضعیت اضطراری کند، و نظامیان برای برقراری ثبات به او یاری رسانند.» (۳۱)

به گفته کوپر، بر اساس گزارشی که وزیر دفاع براون به کارتر داده است، سپهد امیرحسین ربیعی، فرمانده نیروی هوایی ایران، در بیست و دوم دی ماه به هاینر اطلاع داده است که نیروهای نظامی برنامه دارند تا پس از خروج شاه کنترل اوضاع را در دست بگیرند، اما ژنرال هاینر به شدت آنان را از این تصمیم برحذر داشته است. در گزارش براون آمده است که «نظامیان را به پشتیبانی قاطع از بختیار برای تشکیل یک دولت واقعی و تلاش در بازگرداندن نظم به کشور فرا می‌خواند. ربیعی با آکراه این طرح را می‌پذیرد.» (۳۱)

براون در گزارش به کارتر، از این مذاکرات میان نظامیان و اسلام‌گرایان که توسط هاینر ترتیب داده است، می‌گوید: «با اصرار و فشار هاینر مذاکرات گسترده‌ای برای این که نظامیان همکاری نزدیکی با برخی رهبران مذهبی داشته باشند، صورت گرفت. ربیعی، با این حال، همچنان علاقه‌ای به این کار نشان نمی‌داد.» (۳۱)

## واکنش‌ها

**خامنه‌ای:** پس از انتشار این گزارش، مقامات جمهوری اسلامی آن را تکذیب کردند و گفتند خمینی هیچ ارتباطی با آمریکا برقرار نکرده است. سید علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی گفت که «این گزارش بر اساس اطلاعات جعلی منتشر شده است. (۱)» به مناسبت سالگرد امام، دستگاه تبلیغاتی دولت انگلیس علیه امام به اصطلاح سند منتشر می‌کند، علیه امام پاکیزه و مطهر. سند را از کجا آوردند؟ از مدارک آمریکایی، آمریکایی که هواپیمای مسافربری را سرنگون می‌کند، از جعل سند ابایی دارد؟ دشمنی انگلیس‌ها این‌گونه است.» (علی خامنه‌ای، در مراسم بیست و هفتمین سالگرد درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی)

**ابراهیم یزدی:** انتشار گزارشی در رابطه با این ملاقات‌ها توسط بی‌بی‌سی، واکنش ابراهیم یزدی را نیز به همراه داشت. او تأیید کرد که خمینی با دولت آمریکا در ارتباط بوده است، اما عنوان داشت که این کارتر بود که به رهبر انقلاب اسلامی پیام فرستاده بود و نه اینکه خمینی به سراغ رئیس‌جمهور آمریکا رفته باشد. (۶) در بخشی از واکنش ابراهیم یزدی آمده است: «آنچه در گزارش خبری بی‌بی‌سی آمده است خلاصه ناقصی از پنجمین و آخرین پیام مبادله شده است. در این خبر به نقل از آقای خمینی آمده است که: (... ما با آمریکایی‌ها هیچ دشمنی خاصی نداریم). در حالی که در متن اصلی پیام آمده است: (ما با مردم آمریکا هیچ دشمنی خاصی نداریم)» (ابراهیم یزدی)

یزدی همچنین گفت که برخلاف گفته بی‌بی‌سی، آمریکا و خمینی از سه کانال با یکدیگر در ارتباط بودند: «در آخرین هفته‌های قبل از پیروزی انقلاب، رهبران انقلاب، نه از دو کانال، که در گزارش خبری آمده است، بلکه از سه طریق با مقامات آمریکا مذاکره می‌کرده‌اند، در ایران از جانب شورای انقلاب آقایان مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و آیت‌الله موسوی اردبیلی با سولیوان و استمپل، کارمند سفارت، آقای دکتر بهشتی مستقیماً با سولیوان در تهران و سوم از طریق زیمرن در پاریس با آقای خمینی.» (ابراهیم یزدی)

او عنوان داشت که گری سیک نخستین کسی بود که پیام‌های مبدل شده را در کتابش منتشر کرد که انتشار این کتاب به سال ۱۹۸۵ بازمی‌گردد. (۶) **سعید حجاریان:** سعید حجاریان، از چهره‌های اصلاح‌طلب، از این گفت که خبرنگار بی‌بی‌سی چون به اسرائیل گرایش دارد، این گزارش را افشا کرده است و هدفش تخریب دولت حسن روحانی است. (۱۱)

«خبرنگار بی‌بی‌سی فارسی که این گزارش را منتشر کرده، نماینده سابق این شبکه در تل‌آویو بود که گرایش شدیدی به صهیونیست‌ها دارد، اتفاقاً به همین دلیل او را از این سمت عزل کرده و به نمایندگی در آمریکا فرستادند و اکنون به قول خودش به دنبال اسناد رفته است، در حالی که حتی یک سند هم درباره رابطه امام با کندی منتشر نکرده‌است، او اگر راست می‌گوید این سند را منتشر کند. آنها می‌خواهند بگویند روحانی هم امروز با آمریکایی‌ها ارتباط دارد، بی‌بی‌سی می‌خواهد عده‌ای را در داخل ایران بترساند و آتو به دست آنها بدهد که دولت فعلی نیز از طریق امثال

## ادامه مطلب تماس های میان... از صفحه ۵۸

1- Dehgan, Saeed Kamali, Smith, David (10 June 2016). "US had extensive contact with Ayatollah Khomeini before Iran revolution". The Guardian.

2- Fattahi, Kambiz (e June 2016) "Two weeks in January, American's secret engagement with Khomeini". BBC.

3- Emery, Christian (2016- 07-01) Alvandi, Roham. 'The lure of conspiracy theories in Iranian politics', The Guardian.

4- Gary's choices

۵- رهبر ایران اسناد برقراری ارتباط آیت الله خمینی با آمرکا را جعلی خواند. بی بی سی نیوز فارسی.

۶- خبرگزاری فارس - پاسخ ابراهیم یزدی به ادعای بی بی سی، کارتر به امام نامه نوشت و امام پاسخ داد - نامه را تحریف کرده اند.

۷- میلانی نگاهی به شاه، ۵۰۶

۸- میلانی نگاهی به شاه، ۴۹۳

۹- میلانی نگاهی به شاه، ۴۹۲-۴۹۱

۱۰- واشنگتن، کامییز فتاحی، بی بی سی. «پیام محرمانه آیت الله خمینی به دولت کندی» بی بی سی نیوز.

۱۱- «ادامه واکنش ها به ادعای جعلی بی بی سی در مورد امام، از فرزند آیت الله کمره ای تا سعید حجاریان»

۱۲- کوثر، شرح وقایع انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ۱۶۹-۱۷۸

۱۳- «تاریخ ایرانی - انتشار متن مذاکرات نمایندگان امام و کارتر در نوفل لوشاتو»  
www.tarikhirani.ir

۱۴- پاسخ به تاریخ، پهلوی، محمد رضا، صص ۱۷۳-۱۷۱

15- Emery, p. 73 16- Emery, p. 76 17- Sick 1985, p. 140

18- Emery, p. 76

۱۹- بیانات با دو نماینده رئیس جمهور فرانسه در مخالفت با دولت بختیار

20- Sick 1985, p. 141 21- Sick 1985, p. 142 22- Sick 1985, p. 143

23- Sick 1985, p. 144 24- Sick 1985, p. 145 25- Sick 1985, p. 146

26- Sick 1985, p. 148

۲۷- واشنگتن، کامییز فتاحی بی بی سی. «پیام محرمانه آیت الله خمینی به کارتر».  
BBC News فارسی. دریافت شده در ۲۰۱۹-۰۵-۲۰

28- Sick, 146

۲۹- واشنگتن، کامییز فتاحی بی بی سی. «توصیه های نمایندگان گاندی و خمینی کوچک به آمریکا».  
BBC News فارسی. دریافت شده در ۲۰۱۹-۰۵-۲۰

۳۰- ماجرای دیدار سفیر آمریکا با موسوی اردبیلی

۳۱- «چگونه مخالفت آمریکا با دخالت ارتش ایران در سال ۱۳۵۷، منجر به انتقال قدرت

به روحانیون شد». ار. اف. ای - RFI. ۲۰۱۵-۰۲-۱۷. دریافت شده در ۲۰۱۹-۰۵-۲۴

32- Alvandi, Roham, Emery, Christian. «The lure of conspiracy theories in Iranian politics», The Guardian.

۳۳- میلانی، نگاهی به شاه، ۴۹۲-۴۹۱

۳۴- میلانی، نگاهی به شاه، ۴۹۳

۳۵- میلانی، نگاهی به شاه، ۵۰۶


۳۶- «مسئول سابق ایران در کاخ سفید: گزارش ها درباره ارتباط پنهانی خمینی و آمریکا  
مطلب تازه ای نیست». صدای آمریکا. دریافت شده در ۲۰۱۹-۰۵-۲۰

## نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق  
بدون هزینه

۸۶۲۴-۲۲۱(۰۸۴)

ماهنامه پژواک



## ادامه مطلب حیب القانین... از صفحه ۵۶

بعد از اعدام القانین، دادستان انقلاب به بنیاد مستضعفان فرمان داد که «به موجب این حکم، کلیه اموال و املاک و شرکت های حبیب الله القانین و فامیل دست اول او را طبق رأی دادگاه صادره کرده و اموال، املاک و سهام شرکت های داماد و عروس و نوه ها و برادران و خواهران و فرزندان و نوه های آنها را سرپرستی کامل کرده و کلیه اداره امور و دریافت کلیه اجاره های ساختمانی متعلق به آنها تحت نظر بنیاد انجام گیرد و صورت کلیه اموال منقول و غیرمنقول آنها را تهیه و به دادستانی کل انقلاب ارسال فرمایید.»

چند روز بعد از اعدام القانین شش نفر از انجمن یهودیان در بیست و چهارم اردیبهشت به دیدار آیت الله خمینی در قم رفتند. به گزارش روزنامه اطلاعات، آیت الله خمینی گفت که «حساب جامعه یهود غیر از حساب جامعه صهیونیست است و ما با آنها مخالف هستیم ... بنای اسلام بر این است که هیچ قشری را در مضیقه نگذارد... گفته می شد که اگر مسلمانان پیروز شوند با یهودی ها چه می کنند. شما دیدید غلبه پیدا کردند و به یهودیان کاری نداشتند، به زرتشتی ها کاری نداشتند، به سایر اقشار هم کاری نداشتند.»

**اولین قطعه نامه حقوق بشری علیه انقلابیون:** بعد از انتشار خبر اعدام القانین، مجلس سنای آمریکا در محکومیت اعدام وی قطعه نامه ای تصویب کرد. آمریکا جلوی اعزام سفیر جدیدش والتر کاتلر به تهران را گرفت و شش ماه پیش از آنکه سفارت آمریکا اشغال شود، روابط دو کشور به تیرگی گرایید. به نوشته روزنامه اطلاعات، آیت الله خمینی در واکنش به قطعه نامه حقوق بشری سنای آمریکا در سخنرانی خود در جمع گروهی از بازرگانان تهران و قم در روز ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۸ گفت: «آنها که بازی حقوق بشر را درمی آورند، می خواهند توطئه کنند و حقوق بشر اینها به نفع کشورهای بزرگ سرمایه داری و به ضرر کشورهای کوچک است و اعدام خائنان را بزرگ می کنند. آنها اعدام القانین را که سال ها به کشور و ملت خیانت کرده است، مخالف حقوق بشر می دانند.»

آیت الله خمینی در دیدار دیگری در روز ۲۹ اردیبهشت درباره قطعه نامه حقوق بشری سنای آمریکا گفت: «مجالس آمریکا هم ما را محکوم می کنند. برای اینکه آن داعی که به دل آمریکا وارد شده است به واسطه این نهضت به دل هیچکس وارد نشده است... گفته بودند چنانچه اگر این اعدام ها ادامه پیدا کند، در روابط ایران با آمریکا یک قدری خطر می افتد. الهی که خطر بیفتد. ما روابط با آمریکا را می خواهیم چه بکنیم؟ روابط ما با آمریکا، روابط یک مظلوم با ظالم است. روابط یک غارت شده با یک غارتگر است. ما می خواهیم چه کنیم؟ آنها میل دارند که با ما رابطه داشته باشند. آنها احتیاج دارند که با ما رابطه داشته باشند. ما چه احتیاجی به آمریکا داریم، بعد از اعدام القانین و به رغم سخنان آیت الله خمینی در جمع اعضای جامعه یهودیان، نگرانی یهودیان ایران بیش از پیش افزایش یافت و اکثر آنها به آمریکا و اسرائیل رفتند. بنا بر آماری که هارون یشایایی در کتاب گزارش یک دوران ارائه داده «در سرشماری سال ۱۳۵۵ یعنی دو سال قبل از انقلاب اسلامی، جمعیت یهودی ایران حدود ۶۵۰۰۰ نفر و سی سال بعد یعنی در سال ۱۳۸۵ رقم ۱۶۵۰۰ اعلام شده است»، هارون یشایایی در این کتاب تأکید می کند که «به داده های آماری یهودیان در سرشماری به دلایل مختلف نمی توان اطمینان کرد چون بسیاری از آنها در اعلام هویت یهودی خودداری می کردند.» با این استدلال، او جمعیت یهودیان در سال ۱۳۸۵ را حدود ۲۵ هزار نفر برآورد می کند. با این همه، برخی کارشناسان می گویند که جمعیت یهودیان ایران در پانزده سال گذشته نه تنها افزایش پیدا نکرده بلکه روز به روز کمتر شده است. چهار دهه بعد از اعدام القانین، ساختمان های پلاسکو و آلومینیوم در شهر دود زده و پر از دحام تهران همچنان یادآور مردی است که بعضی از اولین نمادهای توسعه در ایران را بنا نهاد.

منابع:

گزارش یک دوران: سی سال زندگی یهودیان ایرانی / هارون یشایایی / نشر ماهریس / ۱۴۰۰

پادیانوند (پژوهشنامه یهود ایران) // به کوشش امنون نتصر / جلد دوم / بنیاد جامعه دانشوران / لس آنجلس / انتشارات مزدا / ۱۹۹۷

تحولات اجتماعی یهودیان ایران در قرن بیستم / دکتر حشمت الله کرمانشاهی / شرکت کتاب / چاپ نخست تابستان ۱۳۸۶

روزنامه های اطلاعات، کیهان و آیندگان



# Interview with the Iranian man who inspired the Steven Spielberg film "The Terminal"

## Jamileh Davoudi

Steven Spielberg's film, **The Terminal**, made in 2004 is inspired in part by the true story of the 18-year stay of Mehran Karimi Nasseri in Terminal 1 of Paris-Charles de Gaulle Airport, from 1988 to 2006. In 1988, Nasseri flew from Brussels to London via Paris, but he was sent back to Paris because he didn't have his refugee passport. I got a chance to meet Mr Nasseri who liked to be called Alfred, in September of 1996. I published an interview with him in Pezhvak's issue 65, sixth year edition, in Persian. What you read here is a partial translation of it.

### ملاقات با مرد ایرانی که بیش از ۱۷ سال در فرودگاه دوگل پاریس در انتظار ویزا بسر می برد

فرودگاه دوگل پاریس، ۱۸ بهمن ۱۳۸۶  
 مردی که در فرودگاه دوگل پاریس، ۱۸ بهمن ۱۳۸۶، در انتظار ویزا بسر می برد، در حالی که در فرودگاه دوگل پاریس، ۱۸ بهمن ۱۳۸۶، در انتظار ویزا بسر می برد، در حالی که در فرودگاه دوگل پاریس، ۱۸ بهمن ۱۳۸۶، در انتظار ویزا بسر می برد...

ALFRED: CDBJ/BOUTIQUE ROISSY/FRANCE  
 مردی که در فرودگاه دوگل پاریس، ۱۸ بهمن ۱۳۸۶، در انتظار ویزا بسر می برد، در حالی که در فرودگاه دوگل پاریس، ۱۸ بهمن ۱۳۸۶، در انتظار ویزا بسر می برد...

I was at the Paris-Charles de Gaulle Airport with a friend who lived in France waiting for the arrival of our friend's children. Their flight was delayed for couple of hours we decided to go downstairs in the terminal where the café and shops were located. As we went down the escalator, on the left by the glass wall, a very Iranian looking middle-aged man got my attention. He was sitting next to suitcases and boxes that seemed not to have been moved for years. I was about to ask my friend about him when he asked; haven't you heard about Alfred in US? My friend continued that Alfred has been living in this terminal for years. I vaguely remembered hearing something about it in the news. I wanted to hear his story and why he was living his life in a terminal. My friend suggested we invite him for a coffee. He was reading a newspaper when we said Salaam. He started speaking in English. When I asked why he doesn't speak Persian, he answered it has been a long time since he has spoken Persian and he is more comfortable with English. Alfred was a skinny, well-groomed man with black hair and moustache, wearing a blue shirt and dark blue pants. He was very pleasant and accepted our offer for a coffee and pastry. I asked him how long he has been living in the terminal? He said 7 years. He was traveling from Belgium to England when his bag with his passport was stolen in a train station in Paris. He reported it to the police, and they gave him a letter saying that he was able to fly to England. But, in London they didn't accept the letter and sent him back to Paris. France didn't give him entry, either, but didn't deport him.

So, he was able to stay in the terminal area which doesn't belong within any country's border. I asked why he didn't go back to Belgium. He said his lawyer is still working on getting his papers and that he really wanted to go to England. Alfred has never met his father. His mom lives in England, but they are not in contact. I asked why none of the human rights organizations in France, with its progressive history, have not helped him. He said there are many organizations that only talk but they don't do anything to help. He said there have been number of reports about him on TV, so people have heard about his situation. I asked him how he spends his time. He pointed at the 4 or 5 boxes next to him and said he writes about his experiences and his interactions with different people. He has written about 10,000 pages. I asked if he is thinking about publishing them? He said few publishers has shown interest but have not followed up. I asked if any organization from the US has contacted him. He said the year before, a reporter from Los Angeles Times contacted him for an interview. Then he reached into his brief case and took out a page from Los Angeles Times dated May 1995 which reported "Mehran Karimi Nasseri was born in the area of Iran which was under British territory. At age of 18 he went to England to study Yugoslavian studies. After returning to Iran, he was arrested with the accusation of being an enemy of the Shah and the monarchy. He was later given documentation to leave Iran under the condition to never return. He went to Belgium where he was granted political asylum.



Alfred lived in the terminal from August, 1988, until July, 2006, when he was hospitalized. All the Terminal 1 workers knew Alfred. Airline crews would take him terminal food coupons, papers and small packages of soap and shaving kits. Everyone trusted Alfred, and many times he had taken passenger's left-behind items to the police. Everyone respected him for his gentle soul. He was either reading a newspaper left behind by a passenger or writing his journals. His autobiography was published as a book, *The Terminal Man*, in 2004. Alfred's story also inspired the 1993 French film **Lost in Transit**. He returned to living at the airport in September 2022 and died there of a heart attack in November 2022.





***Los Altos Hills - Coming Soon***  
***\$6,998,000***

Great opportunity with the potential to expand and have a fabulous contemporary mansion in one of the most sought-after and quiet neighborhoods of Los Altos Hills! End of the cul-de-sac, flat acre with room for a tennis court or a pool. The property is currently rented, which is an opportunity for you to have income while planning for remodeling and getting your building permits! Over an acre flat - Five bedrooms - Two baths - 3,438 square feet



**MaryamDickey@me.com**  
**917.428.4600**

**MM Luxury Realty**

**MARYAM**

**CEO & Founder**  
**Lic. #01143680**



**Caroline Nasserri**  
Attorney at Law

# کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا  
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

**(408)298-1500**

دسترسی به معالجات پزشکی،  
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت  
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،  
از شما دریافت نخواهد شد!

**Tel:(408)298-1500**

e-mail: [cnasserri62@yahoo.com](mailto:cnasserri62@yahoo.com)

**Fax:(408)278-0488**

Website: [carolinenasserilaw.com](http://carolinenasserilaw.com)

**675 North First Street, San Jose, CA 95112**